

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228997

UNIVERSAL
LIBRARY

وَمَنْ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ

الجزء الثامن كتاب افادت انتساب معدن جوابر موسوم



با اهتمام بنده سید محمد عبد الرحمن شافعی

مطبع رحمانی طبع صادق مدراس طبع شد

۲۹۷۶۱

ازین افتخار
ازین رفعت

بسم الله الرحمن الرحيم

فروع شمع سخن حکیمیت که بصایح وجود علما را سخن مشکوه جباراناصح قیامت روشن فرمود و در
 مشعل پاشای علمیت که بانارت سرچ خلق فضلا کاملین بستان عالم را قیام ست مهر نمود
 سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم و صلوات تحمل و
 تسلیما مثل بر و ان پاک آن تاجدار لولا که او عیسی پیروان طریقه انیقه و سنت سنیته خویش
 را بکنوز جناس علم انداخت و زجایه دل صفاتزال ایشان البیض تخلق باخلاق مقدسه خود بکبریا
 بصیرت و وجدان معرفت و عرفان فروخت و علی آل الکاملین بحسن اقتفائه
 و المحب الباذلین جملهم و از ضایع و اتباعه و شیخ اتباعه اجمعین و
 سایر العلماء را سخنین من امیر المر حومه الی یوم الدین تا بعد بر ضمیر مهر

قوة اخوان عصر و خلایق بر مخفی و مستتر مبادی که این ناقص الاستعداد و العبد الضعیف المستعین الی الملک الی
محمد علی انج الشاد به مخفی و الجلی بن معنی غلام محمد صدیقاه الله الاکبر من السبیل و الکثرة و اتم وقت
بد ریافت حالات ائمه ربویه که حامل الویه علم و رافع اعلام دین و حافظ اوضاع شرع مبین اند و اختلاف
این بزرگان جلیل الشان خلق را موجب حمت و سعت و اتفاق ایشان عصبیت از غوازل عیب
است و بحفظ و ضبط احادیث سنیه لوح محفوظ سفینه نوشیدن را معادن نقود علوم دین ساخته بی زیادت
و نقصان ادای امانت و ودیعت بابل مستحق آن نموده اظهار حق و ارشاد خلق فرمودند و با جهاد
و قیاس اقتباس انوار ربانی و استکشاف اسرار حقانی کرده با انتخاب التقاط قواعد و لایزال مستنبط
و استخراج اصول علل فواید مسائل و احکام شرع بران مرید ساخته تجدید و ترویج علم بر چهره حسناء
دین ملت جمالی تازه افزوده اند الذین هم كانوا فی الدنیا کالشموش و کالعافیة
للارواح و النفوس فلو کلام کان الناس حیات و تراهم مذنبین
سکارت فسیحان و الحمد علی هذه العظمة و الشکر علی هذه
المنة الجمیلة رغبت نام و شوق بالا کلام و اتم هر چند که احوال این بزرگان رفیع الشان
از علم و معرفت و حکایت و معرفت فہم و صفای ذہن و حسن تعقل و حفظ و ضبط حدیث و فقه و تدبر

و مجاہدت و ریاضت و فصاحت و بلاغت و علو یمت و ثبات و تمکن و علم و سکون
 و شہامت و تحمل و تواضع و حمیت و قوت و حیا و رفق و صبر قناعت و قناعت و مجاہدت و درج
 حریت و سخا و صدق و الفت و وفا و شفقت و حسن شرکت و مکافات و تودود و تسلیم و توکل
 عباد و حسن صورت و سیرت و جود و آس و فرست و شجاعت و حسن اخلاق و جود و قلت
 طمع و کثرت ایثار از غایت اشتہار کالشمس و وسط النہار محتاج امل و استطاریت ایا
 از اینجا کہ اکثرش بلوغت تازست و بہت ابناء این عمر از ہم آن عاجز و قاصر ہند با وجہ
 عدم استقامت و استحقاق و خاتم کہ بمصدق مشتی از خوار مجملی از جلال آن حالات باجبات فارسی
 کہ سارہ از تکلفات سخن برائی باشد در آرم تا ہر کس ہدایت حضرت طینت با طینت خویش
 را بکسب محبت شرف و سعادت بخشد و بدین شغل و بہانہ این پریان روزگار برخی از
 عمر عزیز کہ بی مثل و بی بدل است و بغفلت بی تمیزی در لہوایت لغوایت مفت و رایگان
 از دست میرود و ذکر صالحین و گزشتہ صالحین و است مہتمم لعل اللہ ینزل فی صلا
 و بخشش غداۃ المحشر فیہم و یعطینی السعاده و النجا چوں اکثر خواہر
 از خواہر فواید این مختصر از معدنی اوقات مہتممہ فی مناقب الامامۃ

عزت ۴

الاربعة مشرح ست بناء على ذلك لطريق ائنيق وترتيب مقبوس نموده
 اربعة موعوم ستم وهر باب بفصول عديده كه بر فضلى ورفيسته معقود باشند
 اقتضاء مقام بايجاز وضبط واليضاح وبسط پروام ختم وما توفيقى الا بالله
 المستعان وحقسى به اعتمادى وعليه الكلان باب اول
 در مناقب امام عظم و بهام كرم ذى مناقب شريفه و خصال منيفه الامام الكوفى ابي جعفر
 باب دوم در مناقب امام دار الهجرة و مقصد اهل الهجرة الشيخ الناسك الامام بهى
 باب سوم در مناقب امام همام اجل فضل و ارب علوم نبى الامام المطلبى محمد بن ادریس
 الشافعى باب چهارم در مناقب امام المحدثين و قدوة المتناجين المحققين الامام
 الاكمل الانبى احمد بن محمد بن حنبل رضى الله تعالى عنهم جميعا و نفعنا بهم جميعا
 عباده الصالحين بايد ذكر اين بزرگان جليل بدین ترتيب و تفصيل بنا بر عايت توالد است
 نه ترجيح تفصيل كى بر ديگرى چاره نها و فضيلت با ندر طقه نموده اند كه بر دو طرف و مبداء و منتهائش
 نمى شود پس انكه در فضائل و مناقب كمال است تمام حقايق و قايق و عطا قايق اربعه كمالين كه
 در عالم نامگو يا بخت امم و قدس شمس نور و در كه چهار كجاست بر خيزد حاجت و ان شود حاجت و ان شود حاجت

در مناقب امام عظم و بهام كرم ذى مناقب شريفه و خصال منيفه الامام الكوفى ابي جعفر
 در مناقب امام دار الهجرة و مقصد اهل الهجرة الشيخ الناسك الامام بهى
 در مناقب امام همام اجل فضل و ارب علوم نبى الامام المطلبى محمد بن ادریس
 در مناقب امام المحدثين و قدوة المتناجين المحققين الامام
 در مناقب امام احمد بن محمد بن حنبل رضى الله تعالى عنهم جميعا و نفعنا بهم جميعا
 در مناقب عباده الصالحين بايد ذكر اين بزرگان جليل بدین ترتيب و تفصيل بنا بر عايت توالد است
 در مناقب نه ترجيح تفصيل كى بر ديگرى چاره نها و فضيلت با ندر طقه نموده اند كه بر دو طرف و مبداء و منتهائش
 در مناقب نمى شود پس انكه در فضائل و مناقب كمال است تمام حقايق و قايق و عطا قايق اربعه كمالين كه
 در مناقب در عالم نامگو يا بخت امم و قدس شمس نور و در كه چهار كجاست بر خيزد حاجت و ان شود حاجت و ان شود حاجت

دین نسبت جمال آن بول بود مالک بر سر و زاهد صلی باد یانت و غایب
 آن یکی شهر سوار ایل هوآ. دین دیگر مقتدا بگاه جواب آن یکی زیب زینت محفل
 دین دیگر یافته ز علم محفل آن یکی آفتاب نور افزای دین دیگر همای راه خدا
 همه بودند زاجتهاد قوی آسمان ستاره نبوی، بکمان بچو جان و دل مثل
 جان بدل دل بجان که گردید همه نیک اند بد توئی تو مکن نیست در دین دو دوئی
 شاد و لیسان روان پیبر سعی ایشان بشرع کرده اثر جان من جمله راف آباد
 روح را قول شان غذا آباد بر من این جمله بهتر اند و امام بر روان شان من در و دو سلام
 باد یزدان ز جملگان خوشنود که بسی خلق یافت زینت بود باب اول در مناقب
 امام عظم و بام کرم فی مناقب شریفه و فضائل منه الامام الکوفی بنی حنیف رضی
 الله تعالی عنه و درین باب از ده فصل اول در بیان مولد و مقدار عمر و تاریخ
 وفات آنحضرت رضی الله تعالی عنه فصل دوم در بیان نسب و ما یعلق بحسب او رضی الله
 عنه فصل سوم در ذکر مناسبات و سادات و جمعی از اصحاب و ملائکه و رحمت الله فصل چهارم
 در کیفیت وضع مذہب و تهذیب ترتیب اقوال آنجناب فصل پنجم در بیان و ثناء آنحضرت

از علماء اخیار و مشایخ کبار بر سبیل اختصار **فصل ششم** در ذکر مجاهدت و بیان
 ریاضت **فصل هفتم** در بیان دُرع و قلت طمع **فصل هشتم** در بیان عطا و ذکر سخا
فصل نهم در بندها و حکایات و انموذجی از اشارات آنجناب **فصل دهم** در بیت جواب
 و فقر آنجناب **فصل یازدهم** در ذکر ماجرای یک میان آنحضرت و خلفا بطریق رسیدن
 محنت تا که سبب امر آنجناب علی لایق گردید **فصل دوازدهم** در ذکر چیزی که
 غنیمات آنحضرت مروی است و بیان چیزی که فضل اکبر بعد وفات آنجناب روایت
 کرده اند **فصل اول** در بیان مولد و مقدار عمر و تاریخ وفات امام حافظ حجازی
 در تهذیب الکمال بن کرام اسماء الرجال و شیخ ابوالعباس احمد بن ابراهیم بن ابی بکر بن
 خلکان در تاریخ خود و دیگر اصحاب التواریخ آورده اند که امام ابوحنیفه رضی الله عنه هشتاد
 و پنج سال از هجرت خیر للعباس علیه السلام تولد یافت و بمقدار سال زندگانی کرد
 و در سنه یکصد و پنجاه ازین خاکدان جسمانی بعالم نورانی انتقال فرمود و در روز وفات
 مذکور است که آنحضرت در آنجا متولد شد و ولادتش در زمین صحابه تفسیق آنحضرت در زمین
 و بعد از ولادتش در آنجا بود و در تاریخ خلکان آورده که آنحضرت در آنجا متولد شد و بعد از تولد

قصه و رزندان بغداد بر وجه جهان شافت و در مقبره خیرزان مدفون گشت و قبر منور شد
 و اینجا شهرت یزار و سترگ و بهیولی میوم شد و جان یکان آفرین پیر و رحمت
 الله علیه **نظم** آنکه او بود مجتهد بر زمان نام بود صیغه نعمان و شرح را در
 جهان اساس است و اهل عالم خدا شناس است و سر فقهای دین اسلام است و
 قبله خاص کعبه عام است و این فقیهان عیال و مستند و تابع قیل و قال و مستند و دست
 او رهنمای عالم بود و از همه اعظم و معظم بود و سال بود و آن شهر و الا و سر علمای یافقیها
 روز شفق را و سه شنبه و آن و بود تاریخ چهارم شعبان و لیک از رو اختلاف اعم و
 از حجب ماه بود و چهاردهم و عقل تاریخ او چو گوهر سفت و سال تحصیل و معلی گفت و
 مرقدش و آن محط بغداد و آن و جانش رحمت حق شاد و صاحب تهذیب الکمال میگوید
 که بعد وفات آنجناب از کثرت از و حامی پنج بار بروی نماز جنازه گذار و نداء آخرتشان
 حماد پسر آنجناب بود که بر آنحضرت نماز گذار و دو قاضی القضاة حسین عمار و جمیع عظیم
 غسلش و او بعد فراغ از غسل گفت رَحِمَكَ اللهُ وَغَفَرَ لَكَ لَمْ يَقْطُرْ مِنْهُ
 ثَلَاثِينَ سَنَةً وَلَمْ تَوَسِدْ بِمِثْلِكَ بِاللَّيْلِ مِنْذَرِ عِزِّ سَنَةٍ

مناف بجناب کثیر و فضایلش شهر است و بعضی از آن فضول آنیه مذکور خواهد شد

انشاء الله تعالی **فصل دوم** در بیان نسب مایعقل بحسب رضی الله عنہ حافظ و تدریس

الحکام و ترجمه بحقیقه آورده که او نعمان بن ثابت بود و این خلکان و زبانچ خود میگوید

که ابوحنیفه نعمان بن ثابت بن روطاه بن ماه الفقیه گوشت و جده او روطاه بن زوسکون

و او فتح طاهمه و بعد آن الف مقصوره اسم گزیده است از اهل کابل و آن نفع کاف و ضم

باء موحده ناحیه معروفه است از بلاد هند و ثابت بر اسلام تولد یافت و قوی آنست که آنحضرت

از ابناء فارس بود و بعضی گویند که از اهل زمرن است و قیل و قال دیگر که درین محل و آن

حاشیاء عن طوله الکلام ترک نموده شد احمد بن عبد الله بن شاذروان

مروزی میگوید که من از پدر شنیدم پدر از پدر خود که اسمعیل بن حماد بن ابیحنیفه رح میگوشت

که من اسمعیل بن حماد بن نعمان بن ثابت بن النعمان المرزبان از ابناء فارس ام و ثابت

و صفه من بلا ریت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه مشرف شد و آنحضرت در

حق او و ریت او و عای خیر فرموده و امیدواریم که الله تعالی و عای آنحضرت را

و حق ما مستجاب گرداند و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب

فصل سوم در ذکر مشایخ و اساتذہ و جمہور اصحاب و ملائکہ آنحضرت رضی خطیب و در تالیف

خود میگوید کہ امام ابوحنیفہ رح چهار کس از صحابہ رضی اللہ تعالیٰ عنہم یعنی انس بن مالک
عبد اللہ بن ابی اوفی را در کوفہ و سہل بن سعد الساعدی را بدینہ و ابو الطیف عامر بن
داؤد را بکوفہ دریافت و از ایشان اخذ علم کرد و اصحاب اوج میگویند کہ جماعتی از صحابہ را
ملاقات کرد و از ایشان روایت نمود و اہل نقل این را ثابت نمیدارند و اللہ
اعلم و خطیب در تاریخ بغداد میگوید کہ امام ابوحنیفہ رح از حماد بن ابی سلیمان و عطاء

بن ابی رباح و ابی اسحق البیسی و یثیم بن حبیب و محمد بن المنکدر و نافع مولای عبد اللہ بن عمرو
بشام بن عروہ و سماک بن حرب و غیرہم من المشایخ الکبار و العلماء
ذوی الاعتبار من التابعین رضوان اللہ علیہم اجمعین
اخذ فقه نمود و عبد اللہ بن المبارک و کعب بن الجراح و القاضی ابو یوسف و محمد بن الحسن
الیشبانی و داؤد الطائی و فضیل بن عیاض و بشر الحافی و ابراہیم بن ادہم و غیرہم کہ
این مختصر محل ذکر آنها نیست از آنحضرت روایت کرده اند صاحب فتاویٰ سر اجیب
میگوید کہ امام ابوحنیفہ رح از رجال کثیر اخذ علم کرد و مکرر فقه نسبت بشو حماد بن ابی سلیمان

است و او از طایفه ابراهیم نجفی بود و نجفی از علما و اسود و شریح القاضی اخذ علم کرد و ایشان
 از ابن عمر و ابن مسعود و ایشان از سرور عالم صلی الله علیه و سلم اخذ نمودند و قاضی امام ابو بکر
 النجیب میگوید که تخم فقه را عبد الله بن مسعود کاشت و علمه از آب و او و ابراهیم نجفی
 از او رو و حماد بن ابی سلیمان پاک نمود و ابو حنیفه از او فرمود و ابو یوسف خمیر کرد و
 محمد بن الحسن بن یحیی ضیافت مشایخ نمود و ما یخویم خلف بن ایوب میگوید که الله
 تعالی بعد بنی خود سرور عالم صلی الله علیه و سلم علم را در اصحاب او گردانید بعد ایشان
 در تابعین و بعد ایشان را یحیی و اصحاب او پس هر که خواهد ازین سخن راضی شود و خوشنود
 شود یا صاحب خط و قهر آلود علی بن محمد البرزوی میگوید که اصحاب سابق اند و مر ایشان را
 در علم شریعت رتبه علیا و درجه قصوی است و ایشان در علم کتاب و سنت ربانیون
 اند و هم اصحاب حدیث و معانی اما معانی پس ایشان را علما مسلم داشتند تا آنکه ایشان
 اصحاب رای نام کردند و زو زو بن الهذیل میگوید که از یحیی و زید شنیدم که میگفت
 که در اول امر علم کلام نظر میکردم و تو غل بدان دیشتم تا آنکه در آن فن بر تبه و شانی
 رسیدم که مردم در آن علم سوی من باصابع اشاره میکردند و من قرب طایفه درس میدادم

۱۳

بن ابی سلیمان می شستم روزی زنی نزد من آمد و گفت شخصی زنی جاریه دارد و میخواهد که بر
 او اینست طلاقش بدو آن چگونه باشد من بگویش و مانده گفتم که از حاد پرسش از
 جواب او باز مرخص کرده آن زن بچنان کرد حاد فرمود و در حالیکه آن زن جاریه از حیض
 جماع طاهره با طلاق واحد بدو او را بگذارد و تا آنکه و حیض یابد هرگاه از آن
 غسل کند مزوج دیگر آنکاش حلال بود آن زن برگشت و ازین جواب مرخص و او
 بانچه گفتم که مراد علم کلام حاجتی و سودی نیست پس از آن غیبت صحبت حاد فرمود
 مسائل که از وی شنیدم حفظ میکردم و تا وفاتش از وی مفارقت نکردم و او هم
 این صالح میگویی که ابوحنیفه فرمود که چون من به بصره آمدم ظن آن داشتم که جواب سوال
 هر کس بپرسد چند امور از من سوال کردند و من بگویش عاجز آمدم و بانچه و بعد بستم که گاهی
 از حاد مفارقت نکردیم تا آنکه میرپس صحبت او بحد سال بودم و دریندت هیچ وقت
 ناز نگذاشتم که برای حاد و شاگردان او و پدر خود امرزش استغفار بخسته باشم کذا
 فی اروض الخاقی امام حافظ و تمذیب الکمال از ابی یوسف روایت میکند که امام و
 ابوحنیفه گفت که هرگاه اراده طلب علم کردم از خیر علوم استکشاف و از عواقب آن استفسار

بمنمود عاقبت الامر غیر از علم فقه و هیچ علم منفی و سودی نیافته تعلم فقه لازم گرفتیم لیس فی
 العلوم شئی انفع من هذا سرور عالم صلی الله علیه و سلم فرماید لکل شیء عِمَادٌ
 وَعِمَادُ هَذَا الدِّينِ الْفَقْهُ و امام شافعی رح در وصف فقه شریف فصیح بی طبع
 گفته است شعر اِذَا مَا اعْتَزَدُ وَعِلْمٌ يَعْلَمُ ؛ فَعِلْمُ الْفَقْهَةِ أَوْ الْإِسْلَامِ
 فَكَيْفَ يَفُوحُ وَلَا كَسَاتٍ ؛ وَكَمْ حَظِيرٍ بِطَيْرٍ وَلَا كَبَارٍ
 این اشعار و تمهیدات آورده که حاوی این بحیثیه رح از پدر خود پرسید که ای پدر کن
 اگر علم کلام نخواهم یا مراضری رساند فرمود از یک چه مضرت است و از یک چه ضررند
 چه الله تعالی با تو سوال از علم کلام نخواهد کرد و مضرتش نیست که اگر علم کلام ندانی چگونه با
 مردم مخالفت کنی و سرور عالم صلی الله علیه و سلم فرموده است إِنْ أَوْثَقَ عَرَسَ
 الْإِيمَانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَالْبَغْضُ فِي اللَّهِ بِرِسِيكَ عَمَلٌ زَيْنِيكَ اِذْعَوْا
 إِيْمَانٌ وَدُوسْتِ دُشْمَنِ كَسِي رَا اِزْهَيْتَ خُذَا وَدُشْمَنِ اِزْهَيْتَ خُذَا ای پسری که من تو
 برگاه که مبتدع و غیره را شناسی چگونه مردم را بوجه الله دوست و دشمن گیری مثل
 این مخطا کرده است اگر علم کلام ندانی در این معنی باز محذور عرض کرد که مردم میگویند

که اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله علم کلام بخوانده اند فرمود بگویش از که پیش از رسیدن عدو
 بر روزه آن بزرگان شمشیر خود را از نیام برکشیده بودند و حال مامردم چنانست که
 عدو باینجه برور روزه ما رسیده است پس ایست بر ما که برای قتال و تیه کنیم با
 ساز و براق آماده شویم علی بن محمد بزرگ دوی میگویی که امام ابوحنیفه رضی الله عنه در علم توحید و صفات
 کتاب فقه اکبر و نیز کتاب العالم المتعلم و کتاب الرساله تصنیف کرد و از مشاهیر و مجتهدین
 اصحاب او ابو یوسف القاضی و محمد بن الحسن الشیبانی اند نام ابی یوسف یعقوب بن یزید
 بن حبیب بن سعد بن حمزه الانصاری است از مارون رشید تولیت قضاء
 بغداد داشت تا آنکه داعی قضاء را بلیک اجابت مقرون ساخت و در سنه یکصد و شصت و
 دو در خلافت مارون رشید بخالد بن شافقت نمود و شش سال عمر یافت قطعه
 پیشوای زمانه یوسف بود و نقل او موجب تاسف بود و قاضی شریع و مفتی اسلام و
 ذات او بود و در خواص و عوام و از حبیب ماهیست و هفتم بود که بغرور و سرحالتش فرمود
 شب آوین بودگان و الا در رفت زین تیره خاکدن بالا و سال تحصیل او بلا شباه
 گفت تا آنکه مین آید و سال نقلش هفتادم فلک گفت محبوب بن حور ملک

و در حیات آنحضرت پسرش یوسف بر امر فقهاء جانب غربی بغداد تقلید داشت و در
 فوائد جلالیه آورده که امام ابوحنیفه رضی الله عنه میفرمود که الله تعالی مرا ببرت این عالم
 روزی کرد اللهم انا نستعین بك على طاعتك وصاحب الخمر انه از
 شیخ خود السید جلال الدین البخاری روایت میکند که هر که دعای مذکوره را بعد هر صلوة
 مفروضه بخواند الله تعالی بر او باب علم گشاید و کسل از وی دفع کند اما محمد بن الحسن
 گویند در سنه یکصد و سی و دو متولد شد و نجی مت امام ابوحنیفه رضی الله عنه
 علم کرد و در سنه یکصد و هشتاد و شش رحلت نمود و پناه و چهار سال عمر داشت نظر
 مفتی شریع دین محمد بود و تابع ذات پاک احمد بود و بره شرع استقامت داشت
 پای بر فرق جاه و دولت داشت و نقل روز و شبش فرمود و از صفر ماه بیت و
 دوم بود و یکت وی اختلاف بدان و نقل او شد بغرة رمضان و سال نقلش
 بزرگوار هفت و پناه اوج فلک ملایک گفت و در تذکرة المشایخ آورده که محمد بن
 میگفت که اهل کسب مرا نادید نمود و هر علم و دالت فرمود ابو یوسف و در تفصیل این
 احوال توضیح این ایام و معانی چنین است که من و ایا میکدی بلاغت زبیدی و دوشی

نماز عشا خواندن پنجاب فتم و در آخر شب پیش از فجر با احتلام بالغ شده بر خاستم غسل
 کردم و قصد مسجد امام ابوحنیفه رض نمودم و اورا نمی شناختم چون مسجد درآمد گفتم ابوحنیفه
 کیست ابو یوسف بر من بانگ بر زد و گفت ای پسر با ادب باش اشاره بسو امام ابوحنیفه
 نمود و من باو پیچش آن امام در آمده گفتم چه میفرماید امام در حق کوه لکیده و راو ل شبانه
 عشا گذارد و آخر لیل قبل فجر بالغ شود و ایاب روی صلوة عشا واجب آید یا نی فرمودار
 بروی واجب است چه او در وقت از اهل الصلوة شد زیرا که وقت عشا تا طلوع فجر باقی است
 پس بر خاستم و نماز عشا گذاردم و امام ابوحنیفه رض سوی من بگوشه چشم مبارک نظر
 نظر نمود و میفرمود که من دین کج و ک رشیدی می بینم و مرا و راشانی با چه او لا سوال
 کرده عمل بران نمود پس محمد بکرت انعام امام مقتدا امام گشت و کلام او در شریعت محبت
 است تا آنکه در کتاب اب القاضی آورده که حدیث مستقیم نمیشود مگر بازاری و رای مستقیم
 نیکو فکر با حدیث پس هر که نیک نداند حدیث یا علم حدیث را نیک نداند رای را و هر که
 نیک نداند رای را صلاحیت قصا ندارد و فصل چهارم در کیفیت وضع حدیث
 و تهذیب ترتیب اقوال آنجناب صاحب بحر السواد آورده که اول کسی که قریع باب را شاد نمود

و محضر از سر کتب اجتهاد برداشت و راه دین بر روی خطای کشود و تدوین کتب فقه کرد و بنیاد
 تدبیر و دین فتوی بناد و احکام شریعت منتشر گردانید امام استاد ابوحنیفه کوفی بود حجت
 الله علیه و او شاگرد امام ائمه السالکین ابن ابی الطیبین الطاهرین سر کرده مومنان صادق
 و موحدان سابق امام ناطق بکی جعفر صادق بن محمد بن العابدین بن حسین بن علی رضی الله
 تعالی عنهم است و آنحضرت بنور علم و هدایت از بنای عصر ششوی و گمانه و در ارشاد و تعلیم طریقت
 ممتاز زمانه بود و همه اولیا الهی با آنحضرت آوروه همدمی میشدند و اکثر حالات و مشیرواقعات
 بآورد بآب حال بسر میرد و وقتش از آن عزیز تر بود که به تصنیف و وضع مذہب پرداختد
 نظم آنکه او بود جعفر صادق و لقب است ثابت و اوثق و فاضل و افضل
 زمان بوده و کامل و اکمل جهان بوده و عالم علم باطن ظاهر و بر سر دشمنان دین قاهر و ابوحنیفه
 رضی الله عنہ طفل طرازم آنجناب بوده از و اخذ علم میکرد و امام با او نظری خاص داشت
 و همیشه تزیینش مطمح نظر داشته از سر حتمه علم خویش و عطشان او را سیراب میساخت و علم
 فضل آن امام ناطق بکی در امصار و افطار عالم شہدار گرفت جمعی از علمای یهود و نصاری
 با هم شهری ننو زدند که دین محمد صلی الله علیه و سلم و زبر و زقوت میکرد و بگری و غدری

این بندهم بر بندهم و اختلاف فاحش میان اهل اسلام در آریم باشد که دین ایشان بهم بر باد افتد
 رای این مجمع فتنه آرا برین انعقاد یافت که کتابی ترتیب داده چیرگی از او یان زایفه و
 مذاهب باطله با دلایل چند از قرآن و حدیث و در آن ورج کرده و آن کتاب یکسره نموده
 و و کس از انجاعت بسبیل امانت بدست آن امام وقت سپردند و باز نیامدند تا آنکه آن
 امام امام را وقت و داع فراسید فرزندان را وصیت کرد که دست از قرآن و حدیث
 باز ندارند پس از آن دین عالم فانی بجوار رحمت یزدانی انتقال فرمود و در بقیع مدفون گشت
 و از ترک غیر از کتابی چند چیرگی نگذاشت **نظم** روز آید باد و شبیه بود پاک ز دنیا
 امام نقل نمود و در بقیع است مرقد آن شاه به رحمت حق بروست شام و بگاه **بن**
 آنحضرت که خود قدوه اهل علم و عالم بود و مصیبت میکردند و آن کتاب امانت بدست
 افتاد و در آن چند سخنان غریب و دیدند که گاهی مثل آن از پدر بزرگوار خود شنیده بودند
 و ابو صفیحه گفت که من مدینه العمر و خدمت آنحضرت بودم هرگز کلامی ازین کلمات شنیدم
 و نمیدانم که این کتاب از کجاست و جمعی از مبتدیان که توحید مت و صحبت امام رسیده
 هنوز تحصیل علم و معرفت جناب کرده بودند تصور کردند که مگر مذاهب خاص و چنین بوده است

و این سخن میان مردم انداخته امام موسی کاظم با چندین برادر و ابو حنیفه رضی الله تعالی عنهم کتاب
 آن کتاب کردند آخر کار شامت آن کتاب مخالفت بسیار پیدا شد امام موسی کاظم رضی الله تعالی
 عنه با چندین برادر و قومی از مهاجرتش عزیمت مدینه کرده باینکه از پدر بزرگوار خود دیده و شنیده
 بودند عبادت و ریاضت اشتغال گرفته و جماعت مذکوره کتاب مذکوره در میان آورد
 و آن بحث جدال و قبل و قال شروع کردند و جمعی از نادانان جاهل و کور و لان غافل و این
 با خود یار ساخته خاک او بار بر فرق روزگار خویش پخش بکشیدند این اخبار که خلاف مین
 و شریعت بود امام ابو حنیفه رضی الله تعالی عنه بسیار میرنجید چون دید که اکثری از جاهلان و نادانان فرقه
 آن سخنان میشوند غیرت دین و امن را بر او محکم گرفت و در قرآن و تفسیر قرآن و حدیث نبوی
 بناد و از قرآن و حدیث اجتهاد و استنباط و استخراج و التقاط آغاز کرد و پرتو نور ارشاد و جلال
 بر همه فاق افتاد و با طرف و افکار عالم تافت حساب قادی سراجیه میگید که امام ابو حنیفه رضی
 الله تعالی عنه میان اصحاب خویش می انداخت و با ایشان مناظره میکرد حتی که احدی را گفت که
 میگرفت و ابو یوسف از اجماعی نوشت تا آنکه کل اصول را ثابت کرد و نظر افتاد بر
 معروفی و بدروین ابو حنیفه کوفی و همه را از پی صلاح جهان و مصلحت امت بناد و اند

جان پدید بی واسطه حکایت و نقل چهره سنت از در پر عقل چون پدر و اصول
 ثابت بود چون بی کار کرد و راه نمود و راه دین بر خطای آسان کرد و همه را در اصول
 یکسان کرد و خرم از علم و روان رسول و کورست نگاه داشت اصول و بشر میگفت
 که ابو یوسف میگفت که حال من برابر امام ابی حنیفه مانند برگ صغیری بود و بمقابل دست
 بزرگی که شاخهای بسیار داشته باشد و حال من پیش ابی یوسف هم برین قیاس
 و صاحب کرة الشجاع آورده که امام ابو حنیفه هر گاه شب قصد خواب میکرد در جنب
 میخفت و مسند وضع نمیداد چون بار او خواب آن میکرد در جنب میسری میشد و همچنان تا
 دیدن صبح در وضع مسند و جانش پهلوی پهلوی میخفت و بامداد آن مسجد و آمده بعد از
 صبح می نشست و باب تفسیر از زمین و اصحاب حدیث از یسار و اکابر و اشراف و بزرگان
 او می نشست و آن مسائل و جوابه و شینه را در میان می آورد و مفسران و تفسیر و محدثان
 در حدیث نظر میکردند هر گاه آن مسند بقرآن و حدیث موافق می افتاد امام ابو حنیفه
 با و از بلند و صوت عالی میگفت **اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ وَاللَّهُ**
أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ الْحَمْدُ لِلَّهِ و حاضران در تکریم یافت امام میکردند این را

آنرا شنیده با ایشان بگزینند و بچنان برآورد ایشان را بچگونگی میخوانند و معلوم غیایق
 میشود که امام ابوحنیفه رحمه الله بواسطه جانش از رتب و او و وزان علماء با و موافق شده اند
 ازینجا است که در باب طریق تنگام طیب وقت و صفای غیش خویش و ظهور امر جلیل القدر
 بتکلیف تیسلیل باین میباشند پس جمله افعال و محتاج موافق افعال علماء است که در نه انبیاء اند
 و آن اهل سنت و جماعت باشند و فعلیکه چنین نباشد عبت و بدعت و مردود و فی الشرع بود
 كما قال النبي صلى الله عليه وسلم من أحدث في أمرنا هذا ما ليس
 منه فهو مردود واه البخاروفی رواية المسلم من عمل عملا ليس عليه
 امرنا فهو مردود وفعنا الله وایاکم توفیق الصالحین ورضقنا
 وایاکم متابعة العلماء الربانین بحق النبی والاکثر من
 الامین یا رب العالمین **فصل پنجم** در مدح و ثنای آنحضرت از علماء اخبار
 و مشایخ کبار به نثر و اشعار بر سبیل اختصار امام حافظ و رتیب الکمال از عبد الصمد بن دود
 روایت میکنند که برای اسلام واجب است که در هر غارت خویش روح مقدسه امام ابوحنیفه
 بدعا و فاتحه آنرا بخواند پس که برای ایشان من و قدر محفوظ کرد و محمد بن حبیب میگویی که روح بن

عباده میگفت که من سینه یکصد پنجاه نژاد بن جرج نشسته بودم که خبر وفات امام یحیی ^{علیه السلام} رسید
 رسید به جماع و نزاری و در دو بیقراری نموده بگسرت گفت که آه علم از دنیا رفت و خود
 بهمان در دو عالم و حزن و غم از دوار و نباد در گشت یحیی بن نصر آورده که از یزید بن ^{انته و نماند و نماند} یزید
 پرسید که قول یحیی را دوست داری یا قول سفیان را گفت که قول یحیی نژاد من دوست
 تر است از قول صد کس مثل سفیان میان مردم احدی را عقل و اورع و افضل از یحیی ^{علیه السلام}
 ندیدم و عبد الله بن مبارک میگوید که الله عزوجل اگر مرا به یحیی و سفیان اعانت بخشد
 مثل سائر ناس سفینی بودی و در دنیا عزیز بن ابی و او در اعیان الناس دیدم و فضیل بن
 عیاض را اورع الناس و سفیان ثوری را اعلم الناس و ابو حنیفه را افقه الناس باقم هر گاه ثوری
 و ابو حنیفه بر چیزی اجتماع کنند تا قول قویست اگر یکی از ایشان خواهد که برای خود در آن
 حکم کند پس سزاوارست که ابو حنیفه باشد عبد الله بن مبارک در مدح یحیی گفته است ضعیف
 الله غمها و نفعها بها شعری ^{خبر} رایت با حنیفه کل یوم یزید بن النضر و یزید

وینطق بالصواب بحطفیه	اذا ما قال اهل الجور جورا
یقاس من قاسیه	فمن ذا تجعلون له نظیرا

کفانا فقه حاد و کانت	مصیبتا به امر کبیرا
فرد شمانه الاعدا معنا	وابد جده علما کثیرا
رأیتک با حنیفه حین یوزنی	ویطلب علم بحر اعزیزا

امام ذکریا قزوینی در کتاب آثار البلاد و اخبار العباد آورده که عید الله بن الباری مدح
 ابوحنیفه رضی الله عنه این شعر گفته است

لقد زان البلاد ومن علیها	امام المسلمین ابوحنیفه
بأثار وفقه و حدیث	کایات لزبیر علی صحیفه
فما بالمغربین لظهور	ولا بالشرقیین ولا بکوفه
امام اصار فی الاسلام	امینا للرسول وللخلفه

بعض علما گفته اند که امام ابوحنیفه رضی روزی برای مهمی قصد دارالخلفه کرده برای
 استیذان بر در سلطان نشست و درین اثنا مردی باکو و کان بسیار که در دستها
 شان آلات ملاهی بود از دارالخلافه بیرون برآمد امام پرسید که این مرد کیست
 گفتند قوال بر المومنین است امام ابوحنیفه مدح تحت بگریست این ایضا خواند شعر

وَأَزْدِيَّةٍ أَكَادِ فِي النَّاسِ	كُنْ حَزَنًا إِنَّ الْمَرْءَ عَطَلَتْ
مِنْ النَّاسِ إِلَّا مَنْ يَغْنَى وَيَصْفَعُ	وَأَنْ مَلُوكًا لَيْسَ يَحْطِي لِلدِّمِ
مَحَارِبُهُمْ بَقِيَ مِنَ النَّاسِ يَلْقَعُ	لَهَا بَيْنَهُمْ مَعْمُورَةً بَادِئَهَا
وَلَمْ أَشَقَّ بِالْعِلْمِ الَّذِي كُنْتُ أَجْمَعُ	فَعَالِيَتُنِي صَحَّتْ فِيهِمْ مَعْنَاً

و آوی میگوید که از بعضی علما شنیدم که امام ابوحنیفه رضی الله عنه اوقات بدین شعر تشنه میفرمود

أَحِبُّ الصَّالِحِينَ وَلَسْتُ مِنْهُمْ	لَعَلَّ اللَّهَ يَرْضَى قُنِي صَاحِبًا
---	--

محمد بن بشر آورده که من بحضرت امام ابوحنیفه و ابی سعیدان آمد و رفت داشتم چون بلافت
 ابوحنیفه رضی الله عنه پرسیدم که از کجایم آنی میگویم از نزد سعیدان فرمودی هر آینه آدمی
 که از نزد کسی که اگر علم و اسود حاضر شود هر آینه محتاج مثل او باشند و هر گاه بخد مت سعیدان
 مشرف میشدم فرمودی از کجایم کسی گفتمی از نزد ابوحنیفه فرمودی هر آینه آدمی که از نزد
 افتد اهل الارض عبد العزیز را آوردی میگوید که ابوحنیفه و مالک بن انس را بعد عشاء اجتمعوا
 در مسجد رسول الله صلی الله علیه و سلم دیدم که با هم کتاب میخواندند چون یکی از ایشان
 بر قوی که خوانده گفته بود توقف میکرد آن دیگر بغیر تعیبت تعیر و تحطیبه از نگاه میداشت تا آنکه باز

صبح در مجلس الشان خواندیم رضی الله عنهما و فقها بها خطیب تاراج خویش آورد که امام شافعی رضی
 میفرمود از امام مالک پرسیدند که آیا با حنیفه را دیدی گفت آری هر دو دیدم که اگر فی الشرا
 بگوید ترا که این ستون زرت بر آید از بخت قایم توانستی کرد و حرمله بن یحیی از امام شافعی رضی
 روایت میکند که آنحضرت میفرمود که ما سه فقه عیال با حنیفه و در شمر عیال زبیر بن ابی سلمی و در عیال
 عیال محمد بن اسحق و در یحیی عیال کسائی اند یحیی ابن معین میگوید که نزد من قرات قرأت حمزه
 و فقه حنیفه است و در آداب امام شافعی آورده اند که آنحضرت در بغداد بمقبره خیرزان
 که مدفن امام حنیفه است وقت بحرف و در ادای نماز با دو قنوت راترک او بعد از
 نماز مردمان گفتند که چرا قنوت را که مذہب است ترک ادوی فرمود تا دبا من هذا
 الرجل من نوانسم که بحضرت او خلاف مذہب او کنم و نیز آورده اند که شخصی بحضرت
 آن امام سلام گفت که ابو حنیفه در فلان منزل خطا کرد فرمود که چنین بگو از اصحاب او ابو یوسف
 است که بابت هزار حدیث موضوع یا دوا و تصحیح را از ان امتیاز بخشید پس اگر حدیث
 خطا کردی او را از ان بازداشتی و اگر در عربیت و استنباطات از کتاب و سنت
 خطا کردی محمد که در شان او گویند نزل القرآن علی لسان محمد و او را خطا بازداشتی و اگر در

قیاس کردی ز فوایبی که در قیاس نظر خود ندارد و او را از ان برگردانیدی و اگر بظاهر خطا کردی
 مثل فضیل عیاض و ابراهیم و هم و عبد اللہ بن مبارک و شقیق طنجی و داؤد طائی که از اقطاب اند
 و شاگردان این هستند از باطن او را از خطا باز داشتندی علی بن عاصم گفته که اگر عقل این بحیض را
 با عقل نصف اول رضی موافق کند هرگز عقل او روح بر جان گیرد محمد بن الحسن آورده که چون
 من بکوفه درآمده از عابدترین مردم آنجا استغفار نمودم اشاره با امام بحیضه کردند و هرگاه
 از فقیهترین مردم پرسیدم طرف همان جناب راه ننهد عاصم بن یوسف را پرسیدند که
 پیرا امام که بحیضه خلاف کشید میگفتی او را اللہ تعالیٰ فهم بسیار داده است چیز نائیکه ما ندانیم
 ندانیم یافته ایم ابو نعیم خویش دریافت و ما را نمیرسد که بر قول و فتویٰ او سیم تا وقتیکه از انبیا فهمیم
 امام محمد غزالی علیه الرحمۃ من الملک المتعالی میگوید که امام ابو حنیفه زاهد و عابد و عارف باللہ بود
 و از علم خود و جہت اللہ تعالیٰ اراده میکرد و بزرگان و رشتا و ازبان در از کرده اند حاکم بن
 ہشام میگوید که امام ابو حنیفه در امانت اعظم ناسی و سلطان خواست که در صورت قبول او را
 بر مغانج خراین خود متولی گردانند و در صورت تکلیف نداشت نازکش از ضربت باز نماند
 آن امام بر عذاب اللہ عذاب سلطان را اختیار فرمود که از عذاب اللہ عذره جل شد و گفت

بود شریک النخعی که در آنحضرت طویل الصمت و دائم العزیز و قلیل الحادثة بامر مردم بود و صاحب سوط
 آورده بن شرح که مقدم اصحاب شافعیست شنید که مردی در شان ابی حنیفه ریح تعریف کلام میکند
 او پیش خود خواند بعباب خطاب کرد که ای فلان بامر و کیه جمیع امت سه ریح علم را با دو ریح
 چهارم را در جمله خود با مسلم داشته اند طعن میکنی کعب الاحبار رضی میگوید و در تورات که الله تعالی
 بر موسی علیه السلام نازل فرمود خوانده ام که الله تعالی میفرماید قریب است که در امت محمد صلی الله
 علیه و سلم نوری پیدا شود و ابو حنیفه کنیتش باشد قاله فی جامع المصنفات شیخ عطار الله و
 و نور فرید و در تذکره الاولیاء از سابق میدان عنایت ازلی و مادی راه هدایت به ولی المیزان
 علی بن ابیطالب رضی الله تعالی عنه روایت کرده که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 که میفرمود طوبی لمن رانی و راء من رانی و امام ابو حنیفه رضی الله تعالی عنه
 چهار صحابه و بسیار از تابعین امام ماطی بن یحیی امام جعفر الصادق رضوان الله علیهم جمعین را دیده
 بود و نیز شیخ عطار میگوید که انس از رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت کرده که فرمود و سبکون
 فی امتی هر چهل بقال له نعمان بن ثابت و یکینه ابی حنیفه هو سراج
 امتی ثلثا و بن حدیث نظریست و امام محمد بن رازی میگوید که موضوع است و الله

و الله اعلم انش بن مالك رضي الله عنه ميمو يكره و عالم صلى الله عليه وسلم را فرمود و يا انس سياتي
 في امي رجل اسمعنان و كينه ابو حنيفة يرزقه الله علما كثيرا
 فاذا ادركه فامر عليه سلامي و اذ اليه امانتي گفته اند كه در آن امانت
 دو روايت است يكي آنكه بقرينه نقره بود كه آنرا رسول الله صلى الله عليه وسلم تناول فرموده
 روايت ديگر آنكه آن بضاقي خواجه عالم صلى الله عليه وسلم است كه در ويان انس از حضرت انس
 و برادر چو در گرفته خشك كرد و بجا طفت داشته با امام ابي حنيفة رضي الله عنه و با امام ابو حنيفة رضي الله عنه
 بجز و الله تعالى قلب او را منور و سنده اش را كشاده كرد تا آنكه انواع علوم در قلب او موج زد
 گرفت و بناي حكمة از قلب منور بر زبان مطهرش جاري گشت و بركت رسول الله صلى الله
 عليه وسلم كار او بجاي رسيد كه رسيد بكنه اقبل في تذكرة المشايخ صاحب بحر السعادت
 آورده كه امام ابو حنيفة رضي الله عنه در علم و رياضت و تقوى و خلوت از همه گويي سبقت ر بوده
 و او را اول حال غفلت اختيار كرده بود شبي در خواب بود كه استخوانهاي پيچر او را از لحد گرو
 نموده بعضي از بعض اختيار ميكنند از بيت اين خواب بيدار شد و پيش اين سيرين كه
 افضل ما بعين و علم تعبير مستثناي تعبيرين روي زمين و كس فرساده است كشاف تعبيرين خواب

بضاقي
 روايت

نمود گفت تغییر است که تو احکام پیغمبران را ناسخ از منسوخ جدا کنی و هیچ بدعتی هم نپذیری و خطاست
 سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم کنی **عنه الله علیه** **حجت** اصل و فرع ایمان بود و **نعمت**
 خوان شرع نمان بود و بر قضا و رضای یزدانی و دوست پیر این مسلمانان علم تشریف
 مرور حاصل و دل او سترو می را حاصل و دل او بانی موافق بود و **نعمت** جانشین جو صبح
 صادق بود و هر اما میگفت خوابد قال و تاقیاست و را بود ز عیال و عشق ترا بحر
 بود دل را کان و شرع را دین بود دین را جان و آنچه خورشید شرع تابنده و ثابت
 استوار پابنده **فصل ششم** در ذکر مجاهد و بیان ریاضات امام عزالی در احیاء آورده
 که امام ابو حنیفه رضی نصف شب بعبادت و ریاضت بیدار میبود و روز آن امام از آن
 میگفت مردی بامروزی گفت که انگلیس یعنی امام اعظم همه شب بعبادت میگذاشت و از آن
 باز آن امام پاکباز تمام شب و در ریاضت زنده داشتی و فرمودی من شرم دارم از
 خدا که مردم بستانند و بصفی که در من نباشد **الشیخ عبد الله الیافعی** رحمه الله و **طیقا الفقها**
 میگوید که ابو یوسف رحمه الله گفت که من با امام عینیه رضی از راهی میرفتم شنیدم شخصی میگفت
 شخصی میگردد که ابو حنیفه رضی شب زنده دار است و نمی خوابد آن امام تمام فرمود قسم بخدا که

در حدیث
 پیوسته

مردم بصفتیکه در من نباشد مرگ استایند و من در آن چیده نه نام و از آن باز در صله و دعا و غیره
 تمام شب زنده میداشت الشیخ العطار و در تذکره نقل میکند که ابوحنیفه رضی الله عنه هر شب سه صد رکعت
 نماز میکرد و در روز و در کوچه میگفت زنی با زنی میگفت که امام هر شب پنجاه رکعت نماز میکرد و
 امام آنرا شنید و از آن روز هر شب پنجاه رکعت نماز میکرد و تا قول هر دو زن راست آید
 پس از آن روز بر جایگاه از کوچه گذشت آن کوچه بعضی بعضی میگفتند که امام در تمام
 شب هزار رکعت میکرد و در شب نمی خوابد امام فرمودیت کردم که شب هزار رکعت که از من
 و زهار نخواهم و عجمان میکرد چون مردم از و جهش رسیدند فرمودیم آنرا که تحت مدت
 این آید داخل شوم و بچگونگی آن محمد و اباکم یفعلوا الا ینمید که پس از آن
 ناسی سال و بروایتی تا چهل سال آن امام اصل شب بیست و چهار بار زمین میگذاشت و بطهارت
 نماز خفتن صلاه فجر میکرد و از کثرت صلاه و سجود و جلوس و در سجده هر دو زانویش مثل نانو
 شتر شعله بود و ما مترقی حال او بودیم و درین مدت بیست سال گاهی بر بینه نشسته
 ندیدیم چه در طایفه و در خلافت و برای استراحت و راز نمیکرد و عند الاستفسار از
 و همیشه میفرمود که تا و مع الله و در خلوت ائمت اسد بن عمر و میگویی که امام ابوحنیفه

چنانکه در
 بعضی نسخ
 آمده است

شوح حسن
 و در بعضی نسخ
 سخت شدن و پینه بستن

چهل سال صلوٰۃ فجر بود و عشا میگذاشت و اهل جو را بشنیدن بجا آن بزرگوار بدرومی آمدند
 مسعر بن کرام که مشهور زهد و اجتهاد بود و میگوید که بمنزل امام ابیحنیفه رضی و در آمدن می فرستاد
 او فاش بین طریق دیدم که بعد نماز فجر تا ظهر در تعلیم مردم می نشست و بعد از ظهر تا عصر
 بعد از عصر تا مغرب و بعد از مغرب تا عشا همان جلد داشت و بعد از غایت از ارشاد و تعلیم
 خلائق بمسی و رانده تا طلوع فجر در صلوٰۃ قائم میشد و بعد فجر بمنزل خویش رانده لباس خود
 می پوشید و باطل حاضر افتراغ یافته باز داخل مسجد شده به ترتیب مذکوره عمل میکرد هر
 روز آن امام همام را هم برین دتیره یافتیم و با خود عهد بستیم که تا موت خود یا وفات او صحبت
 او را لازم گیریم این ابی معاویہ میگوید بدیدم که مسعر و مسجد امام ابیحنیفه رضی در سجده بر حمت الهی
 بیست مسعر بن کرام میگوید که شبی مسجد در آمدن مروی نماز میخواند گوش بر او از تن و ششم
 تا نهم قرآن بخواند و نهم که بر کوع می آید باز قرات شروع کرد تا آنکه ثلث رسید همچنان
 تا نصف و بالاخره در یک رکعت قرآن ختم چون نفس و تعویض حالش کرد و در احتیاج کار
 بروم امام ابیحنیفه بود که انی بتذیب الکمال ابن مصعب میگوید که چهار کس از ائمه در یک رکعت
 ختم قرآن میکردند اول ابی ریحان عثمان بن عفان رضی الله عنه و دوم نهم الدارمی و سوم سعید بن

او موی علم و آفتابش منقذ بود و پادشاه را و جزیر بود و پادشاه را و علم و قمار و کین است
 رونق شرع و زینت دین است تا بهج امر دینی او تعلق پذیرد رضی الله عنه فی الکونین
فصل هفتم در بیان ورع و قسط طبع شقیق بن ابراهیم میگویی که شخصی بشهر نام دور
 تجارت شرکاء امام اجماعه رض بود برای تجارت خود عازم مصر شد آنحضرت بمعا و طاقه
 ثوب خمر نزد او فرستاده در نامه نوشت که درین ثیاب ثوبی بعلامت فلان معینه
 است دقت فروش مشتری را بران عیب مطلع گردان بشهر آنجا ثیاب را یکجا فروخت و
 بگوید آنحضرت استفسار فرمود از عیبیکه در فلان ثوب بود مشتری را خبر دادی گفت فروش
 کردم آنحضرت اصل و سود آن تجارت که حصه آنحضرت سی هزار درهم بود بر فقره تصدق کرده
 فرمود که درین مال شبهه و رآده است حاجت بدان ندارم و رتبه کرامه الایامی نویسد که
 شخصی بدین آنحضرت بود یکی از شاگردان آنجناب در محله او وفات یافت آنحضرت
 برای بزرادون نانوای مشرف آورد و در آن وقت حرارت آفتاب باقصی بلغایه
 و قصوی المنایه اشتداد داشت و در آنجا غیر از سایه دیوار دیوین مذکور سایه دیگر نبود و مردم
 در زیر سایه یکن دیوار پناه گرفته و امام در حرارت آفتاب قیام فرمود چون مردم تکلیف

و او نگفت که مال من بر صاحب یار است و مرا حلال نیست که ز دیوارش منتفع شوم چه بر سر
 عالم صلی الله علیه و سلم فرموده است هر فرض که بر منتفع کنی پس آن بابت و ایضا در آن
 آورده که گو سفدی در عهد آن امام بد زوی رفت بمقدار زمانیکه گو سفدان بن من ماندگو
 گو سفدی بخور و ایضا در آن ذکر کرده که قلیلی از طین شایع مقدار ناخن بر ثوب آنحضرت
 رسید سوی و جلا رفت و آنرا شست گفتند با امام در مقدار معین از نجاست رجفت و آورده
 پارچه خود را بوصول این قدر طین اینک و ایسرستی فرمود و ذاک فتوانی و بذاتقوانی نیامی
 یعنی که سرور عالم صلی الله علیه و سلم مبالغه را اجازت نداد که برای نفس نفس آنحضرت مقدار
 جوز ذخیره کند و برای ازواج مطهرات خویش قوت یکساله ذخیره میفرمود و نیز نوران آورده
 که محمد بن الحسن بن صباح حسن جمال و لطایف اعتدال است امام تمام غیر از نظر و بلکه اول باز بر
 نظر بنگرند وقت تدبیرش حکم میفرمود که در کس تو نشیند تا آنکه محمد طبعی شد و ریش بر آورد و در
 بعضی کتب آورده که خلیفه ابو جعفر منصور سبب مخالفت امر خویش امام اباحنفیه از فتوی
 منع کرد شبی آنحضرت با دختر خود و طعم شب خورد چون دخترش خلال کرد بطرف آنحضرت
 نمود و آنرا شد دختر از پدر بزرگوار پرسید که ای پدرین چه بد و ضحاک گفت از پدر او خویش

پرسید سلطان زمان مرا از فتوی بازداشتی است آنحضرت بذات خود در جواب مسئله
 راضی نشد که عمل برخلاف رضای سلطان زمان کند رضی الله عنه و نعمایه گویند که
 حسن بن مطهر در دیار بکرم ابی جعفر حضرت آن امام آورد امام نظر بمصلحت وقت فرمود
 که در محراب این اویخانه بگذارد وقت وفات پسر خویش را وصیت کرد که چون مرا دفن
 کنند این بدره را بحسن بپارند گو که این وصیت تست که با یحیی پیرو بود پسر شعیب
 که در تکره الشایخ آورده که ابو جعفر و انقی از وزیر خویش یک طاقه دیبا طلب کرد که
 در خوشنویسان چنین باشد وزیر هر چند تحصیل شد و عهد نمود و بیای بدان صفت نیافت
 آنحضرت برین حال قوف یافته که بیای نرود و دارم و آنرا حاضر گردانید وزیر بدید
 آن که از دیبای مطلوب سلطان نیکو و زیبا و احسن خوش فاشن بود بسیار شاد شده از قیمتش
 استفسار کرد فرمود که ازین جنس دیبا دهم فرو ختم و کی بایست بعت کند این سیده
 و امر وزیر قیمتش مساوی اگر آنست و قیمتی که رسید به تو میفرستم و زیادت از آن
 نگیرم و نحو من این بیع تحصیل مرادست نه جبرفت فصل ششم در بیان سخا
 و ذکر عطا صاحب من الغانی میگوید که ابو حنیفه رضی هرگاه چیزی بر عیال خویش خفت

کردی مثل آن بر فقر تصدق فرمودی و هرگاه کسوت نپوشیدی بقدر قیمت آن طلا
 کسوت دمانیدی و چون رو بروی آنحضرت سفره طعام میکشید بقدر چیزی که تا اول سفره
 بر خوان باقی میگذاشت تا محتاجی آنرا بخورد و قیس بن الربیع میگوید که امام ابوحنیفه رضی
 تجارت خویش را جمع میکرد و از آن کسوت مشایخ و مردمان و محتاجان میخرید و پاشا
 میداد و میفرمود احمداً واللّٰه فهو الذی اعطاکم فواللّٰه ما اعطیکم
 من مالی شیئاً و آنحضرت چنین عادت داشت که اگر کسی زود آنحضرت نشستی از
 حالش در یافتی و قضای حاجت او فرمودی که ای کمال احدی حاجت
 الا قضیها شخصی بحضرت آن امام شست و بر تن لباس چرمین بکند و داشت
 چون تفرق شدند و دیگری نماند فرمود این مصلی بر دار و از زیر آن هزار درهم بگیر و
 اصلاح حال خود کن تا از دیدن حالت دوست تو غمین نگردد **نظم** بر
 قبلی ز قوت قلن بود و بر سر جبهه و حرص مانع بود و عاشق شکر الهیم و طریف بود
 او نکته وضع و تشریف و هم ز اسلاف بهتر آمده او در کنایه شرف بر آمده او
 بهشوی انتموین بود و علم و حلم و سخاوت این بود **فصل پنجم** در بیان

حکایات و انوای از اشارات که در ال بر ساقب عظیمه و اخلاق کریمه آنجناب است شیخ العطاء
 و تذکره الاولیاء آورده که ثابت پذیر بحیثه رض و زهری طهارت میکرد و سبی بر روی آب
 میرفت آنرا گرفت و قدری ازان خورده نادوم گشت و در طلب مالکش بر ساحل نهر روان
 شده بهر چشمه که آب ازان جاری بود رسید باغی بر لب آن دیده از صاحب باغ کیفیت
 معیبه دریافت و بدست از وی استحصال خواست گفت بشیر علی آنرا بر تو مباح گردانم پرسید
 آن چیست گفت و ختری دارم که روگنگت کرد و لنگ اگر او را بهنجار خود و در آری خورون
 سیب بر تو حلال و مباح با ثبات و نفوسش اندیشید که در خورون اندکی ازان
 سیب این مصیبت و آسیب پیش آمد اگر تماش می نمودم نمیدانم که چها از آفات و عیال
 بر سرم میگذاشت آخر ترس خصومت او در روز قیامت غیر از اقبال شهر طند که گزیری
 ندیده ناچار تن بر ضا و روا چون مجلس انعقاد پذیرفت شب با غراز و اکرام ثابت
 را اندرون حرم سر بر دند و در مکانی مزین با انواع زینت بهدر شرف و عزت نشاند
 عروس را بالباس فاخره پیش او جلوه داد و ندانی دید آفتاب صورت ملک میرت
 در انعقاد صحیح الامضاء ثابت بطن آنکه این زن دیگر باشد روی خویش از وی برگردان

عرض گفت سبب حجاب از من چیست که من زوجه تو ام گفت پدر تو بر غیر این صفات از حال تو
 مرا خبر داده است گفت پدرم در قول خود صادق است و لکن کلام او تا ویلی دارد و معنی
 که در کار و گنگ و لنگ بودن من آنست که من از روزیکه تولد یافته ام غیر از تو تا مخرمی را ندیده ام
 و گاهی کلام محترم شنیدم و بکلام محترم تکلم نکردم و بدست خود چیزی غیر از امر را لمس نمودم و
 بسوی چیزی که مشی سوی آن جایز نباشد زهار زرقتم پس از آن گفت از تو مسئله دارم پرسید آن
 چیست گفت خبر ده مرا که الله تعالی عقل و شهوت را میان مردان و زنان بر چند جز تقسیم کرد گفت
 عقل را در هر دو سانه جز از آن مردان بخشید و یک جز زنان و شهوت را نیز بر دو جز تقسیم
 نمود و هر دو جز زنان و او یکی مردان گفت اینجا بمن با وجود این از تو اجازت و دستور
 میخواهم که شب و روز آنکه الله تعالی مرا چون تو زوج صالح و متقی نصیب و روزی کرد و عبادت
 رب عزوجل مشغول باشم پس آن مرد در روز و شب تا قریب صبح مشغول عبادت باشد و بعد
 فراغت از عبادت در میان هر دو نوبت خلوت صحیح و محبت نماید رسید بکلم قادر قیوم
 بعد از آن ساعت شریفه آن عقیقه با عقیقه خامه و بار و رگر و دید هرگاه پدرش در وضع
 و تقوی چنین درجه قصوی داشته باشد و مادرش در زهد و عفت هر آید خاتون

نیکو سیرت بود چگونگی آنکه ازین دو شهر سعادتمند حاصل شود و اصل الطیب بنیاد شجره

اذا طاب اصل المرطابت فروعها	ومن غلظ جوار بذر الشواجل
وقد یجبت النوع الذی طاب اصله	لیظهر صنع الله فی العکس والطر

در تاریخ ابن خلکان آورده که امام ابوحنیفه رضی صیاحت صورت و حسن چنان فصاحت
منطق و عذوبت مقال بر تبه کجانش است و در تذکره اولیاد مذکور است که آنحضرت در اول امر
قصید عزالت کرد و لباس صوف پوشید و توبه بجای آورد و از خلق مکر و اندیشه شبی و در تمام
بشرف زیارت خواجه عالم صلی الله علیه و سلم مشرف شد فرمود یا اباعحیفه الله تعالی
را برای احیاء امتش ایست من آفریده است پس قصد عزالت مکن یوسف بن رزین
از ابیحفیه روایت کرد که آن امام فرمود شبی در منام چنان دیدم که قبر رسول الله صلی
الله علیه و سلم را میگویم و استخوان آنحضرت بیرون برآورده اختصاص اختیار میکنم این روای
مراد را ندیده و طلال کمال انداخت پیش این سیرین رفته از وی بقیه واقعه خویش خواستم
گفت اگر در رویا خود صادقی در احیاء است محمد صلی الله علیه و سلم که بشرف بن صیاح
میگوید که شخصی با من گفت که در منام ابیحفیه را دیدم که قبر نبی صلی الله علیه و سلم را میگوید

ابن سیرین قبحش پرسیدم و او را از نام این صنف خبر کردم گفت صاحب رو با حیا است؛
 رسول الله صلی الله علیه وسلم خواب کرد و در وضو افتاد می نویسد که امام ابو حنیفه رضی الله عنه
 که آنچه کار از رسول الله صلی الله علیه وسلم رسیده است بالراس والعین قبول داریم و آنچه از صحابه
 رسیده از ان برگزیدیم و اختیار کردیم و از قول صحابه رضی الله عنهم بیرون نشدیم و آنچه کار را
 از تابعین رسیده آنها را جال بودند ما نیز جالیم و در تذکرة الاولیا آورده که امام ابو حنیفه رضی
 روزی از راهی میگشت که دوکی را در و حل قام و دین فرمود ثابت باش تا یغنی که او گفت
 سقوط من سهل است اگر یغتم تنها افتاده باشم و تو پای خود را بسیار محکم و ثابت و چپ اگر قدم تو
 بلغز و افتادم تا بعین تو نیز خواهد لغزید و قیام بر ایشان دشوار خواهد افتاد امام از حد اقتان کرد
 خوش کلام تعجب نام نمود و بگفت و اصحاب خویش گفت که اگر در مسأله دلیلی برخلاف قول
 من بیاید قول مرا ترک کنید بر انصاف آن امام امام این دلیل ظاهر است لاجرم قاضی ابو یوسف
 و محمد بن الحسن بن زین العلیل هم از مسأله کثرت مخالفت امام کردند و تذکرة المشایخ نوشته
 که عالم از علماء معتبرین از ان امام پرسید که آیا گاهی در امر فتوی داده بران نادم شده
 گفت آری که روزی از ان مرده سوال کردند که در بطنش چنین حرکت میکرد گفت من گمان میکردم

این صنف
 که در این
 باشد

کنند و چه بیرون آید پس از آن یاد شد که با اعیان ضربت امر کردم و ننیدانم که آن ولد باقی ماند
 یافنی آن عالم گفت یا امام المسلمین یا دم و پشیمان مباش که آن زن مرده ما در من بود و آن یک
 منم که بگفت نفاسی بر که تو الله تعالی مرا از شکمیت زنده بیرون بر آورد و بحکم شرف کرد و آنحضرت
 رخصت بسیار شد و نیز در آن مذکور است که داود طائی بیست سال ملازم آنحضرت بود و از وی
 اخذ علم می نمود هرگاه نصاب علم او تمام شد و مقتضای گریه از امام پرسید که حالاً بکدام مشغول
 باشم فرمود عمل و قهر نفس بر خود لازم گیر چه عالم بلا عمل مانند جسد بی روح و قهر نفس جهاد گیر
 است بنا بر آن سرور عالم صلی الله علیه و سلم چون از بعضی غزوات خود برگشت فرمود
 رجعتنا من الجهاد الا صغرنا لی الجهاد الا کبر و رجوة الجنون میگوید
 که ابو العباس احمد بن القاضی در بعضی تصانیف خویش آورده که ابو صفیه رضی الله عنه از فرموده
 شنید که شوهرش نیز و فرمود و زوج او را صدقه مقبوله و حسنه مکتوبه است یکی از اصحاب آنحضرت
 پرسید یا ستاد این چگونه باشد فرمود و لقوله صلی الله علیه و سلم ادب الجاهل
 صدقه علیه من آن زن را بجا نیاوردن است و در تاریخ ابن خلکان از عبد الله بن
 المبارک آورده که ابو صفیه بعضی را در طریق که دیدم و اصحاب او شتر و شمشیر و بانی کوفه

رغبت داشتند که آنرا با سر که بخورند برای این سخن سر که طرفی نمی یافتند و رین تر و دودند که
 آنحضرت در ریک مغالکی کند و بر آن سفره چرمین انداخت و سر که در آن ریخت یاران
 آن گوشت را با سر که باسانی و رحمت خوردند آنحضرت فرمود علیکم بالشرک فان
 هَذَا شَيْءٌ لِّلْمُتَّكِلِمْ فُضِّلَا مِنَ اللّٰهِ عَلَیْکُمْ بَیِّنٌ زِدْ اَنْ اَوْرَدَهُ عَلٰی بَنِی عَصَم
 گفت که آنحضرت آن امام دهم زود آنحضرت بجای نشسته بوی او می چید بجام فرمود متبع
 مواضع بیاض کن حجام گفت یا امام چنین مفرما پرسید چه گفت بوی سفید کثرت پذیرد و زود متبع
 مواضع سواد کن شاید که کثیر گردد و پیش شرح این حکایت کردم خندید و گفت که اگر ابوحنیفه قیاس
 خود را میگذاشت هر آنکه آنرا با حجام ترک می نمود در روض الفایق آورده که امام ابوحنیفه رضی الله عنه
 منکر امید چشمانش سرخ میشد و رگ گردن او متع میگردید و میشد در این ایام قیام نم نمود
 و هر گاه زحمت بر خود میکشید و در بیرون برآمده بود بعضی طالبی با او دیده و در بند شکستن
 محتاد آن مرد جابل و غافل که این حضرت را نمی شناخت با او در آویخت و در ایام ایلام قیام
 فرمود نگذاشت با وجود این آنحضرت برنگستر آن حرص تمام داشت چون بخانه آمد و دو ماه از شدت
 آن زحمت اندازید و بیرون آمدن نمی توانست و در تاریخ بن خاندان آورده که در کوفه

[illegible]

کفشگری بمسایه آنحضرت بود و روز فعل میدوخت و شب شراب گوشت یا ماهی بریان
میخورد چون نشاء شراب و مسرایت میکرد با و از بلند این شعر میخواند شعر

اضاعوني واي فتى ادنا عوا | اليوم كرمية وسلا دتغري

در حالت نشاء شراب تا بدون خواب شعر مذکور تکرار میکرد و آنحضرت همیشه آوازش می شنید
و تمام شب در صلوة میگذارد پس از چند روز آوازش بساعت مبارک آنحضرت نرسید و آنحضرت
معلوم آنحضرت گردید که از چند شب گرفتار عیش شده و در مجلس نیست آنحضرت صلوة فجر گذارد
بر مرکب بنفشه داشت و بر باب امیر آمد امیر آنحضرت را بخت و حرمت بر صدر عورت نشاند
استغفار حاجت کرد و نمود و گفتگری همسایه خود داشتیم از چند شب عیس او را گرفتار ساخته
است او را از قید آزاد فرما امیر هماندم امر کرد که او را بکسار که از انشب تا امروز گرفتار شده باشند
آزاد کنند پس از آن آنحضرت بدو تهنانه خود برگشت و عقبش گفت که میرفت چون آنحضرت بخانه
رسیده از بغله فرو آمد گفت که پیش آمده شکرش او کرد آنحضرت فرمود یافتی حل ضیعتا
نف لابل حفظ و رعیت جن الله عن حرمة الجوامر و
رعایه الحق خیر این از آن گفتگو به کرد و باز در آن فصل مبادرت نمود و در

[illegible]

بر بعضی اشیاء کما فی الاموال و
از بعضی اشیاء کما فی الاموال و
اضاعه و فساد و غیره و غیره
سهم

تذکرۃ المشایخ آورده که در جوار امام ابیحنیفه رضی اللہ عنہ وی سکونت داشت گذرگاه آب
 بیت الحلا، او طرف خانه آنحضرت بود و درون آب ایاب بدان نجاست جاریه و بدن
 آنحضرت الوده میشد ناچار آن امام امام آوندی زیر قرآب مذکور میگذاشت هرگاه آوند
 از آب نجاست پر میشد بدست مبارک غیش برداشته بیرون خانه میرفت و هر روز
 صبح و شام بدین طریق میگذاشت و روزی یهودی آن حال دیده گفت مگر بخل نالداری
 که برای خدمت ملوک و خادوم نمیگیری و بنفس خود مباشرتین عمل خسیس میشوی آنحضرت
 فرمود اگر تو سوال نمیکردی من ترا از حقیقت حال خبر میدادم بدانکه این نجاست از خانه تو ترا
 کرده است یهودی بمنزل آنحضرت درآمده بچشم خود آن موضع را دیده بعایت رسانید
 گردید و استغفار خواند و اعتذار نموده گفت چرا پیشتر خبر نکردی تا تدارک آن کردم
 آنحضرت فرمود شرم را بر تو حق نیست و غیر از برداشتن ریختن ضرری نبود شتم یهود
 گفت دین شما دین قومیت که متحمل اندا کسیکه بر غیر دین خود است میبایست یهودی بمرت علم
 امام سلام آورد رضی اللہ عنہ و نفعیابه و در تذکرۃ الاولیاء آورده که مالدار ی با اسیر کوه
 عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ بعضی کینه داشت و آنحضرت را یهودی میگفت این خبر را

بساعت امام ابوحنیفه رضی الله عنه رسید او را پیش خود خواند و گفت اراده دارم که دختر ترا با فلان یهودی
 ازدواج کنم گفت هرگز ندین کار رضا ندیم آنحضرت فرمود سبحان الله تو بجز یزید کنی که دختر خود
 را بکنای یهودی و بی بی بیخ عالم صلی الله علیه و سلم بکنای یزید کرد که دو دختر خویش را بکنای
 یهودی داد آن ماله از میراثشده و نیست که کلام او از کجاست بعد از آن حال از آن اعتقاد
 فاسد خویش گشت و برکت آن امام توبه نمود و استغفار کرد و نیز در کتاب مذکور آورده
 که روزی امام ابوحنیفه رضی الله عنه در آمد در آن شخصی برهنه را دید بعضی او را فلسفی گفتند
 و بعضی دهری نام نهادند امام چشم خود سخت پوشید و مرگان بهم زد که آن شخص بیا
 گفت که از چند روز الله تعالی البصارت را زایل کرد فرمود از وقتیکه الله تعالی اینک
 ستر تو نموده و پرده حیا از پیش چشم تو برداشت و نیز در آن آورده که آنحضرت میفرمودن
 شهادت بخیل و قیدیل او را مقبول ندارم چه بخیل او را بر استقصا و یا عابری انگیزد
 بر آن زیادت از حق خود می و در غلامان نیز بدین الکبت المودن میگید که ابوحنیفه رضی الله عنه
 الله عز وجل شدید الخوف بود شبی علی بن الحسین رضی الله عنهما در صلاه عشاء سوره اودا
 از زلفت الارض خواند ابوحنیفه رضی الله عنه پس او بود چون صلاه گذارد و پیش قدم برداشته و

استقصا
 و قیدیل

برآمدند با صیغه مضارع دیدم شکرش آه سر و ازل پرور میشدین اینک شاید بسبب
توقیف من دل و مشغول پریشان گرد و بیرون برآمدم و قندیل را با ما بجا گذاشتم که روغن
قلبی داشت چون باد اوان بر عادت وقت خویش داخل مسجد شدم و دیدم که آنحضرت
پنجهان قائم بود و دست بر ریش خویش آشفته میگفت یا من یحیی بمشقال ذرة
خیر خیر او یا من یحیی بمشقال ذرة شر شر اجر النعمان عبدك
من النار و ما یقرب منها من السوء و ادخل فی سعة رحمتك
و قندیل پنجهان روشن بود چون اوان صبح و اوم در کتمان این راز تاکید فرمود و بر وضو
اول شب نماز صبح کند آدود در تکرار الشیخ آورده که چون آنحضرت بگامد و حج کرد شبی از پنج
شنبه معراج کعبه گرفت و اندرون و رآمه بحاسن مبارک خویش کعبه را برفت و عقده نماز
و بست تا آنکه قبل از صبح ختم قرآن کرد هر گاه فارغ شد گفت یا رب عبدك النعمان
ما عبدك حق العباد و ما عرفك حق المعرفة فسمعها تقا
یا نعمان بن ثابت انت عرفتنی حق المعرفة و عبدتني حق العباد
انا غفرت لك و غفر كل من كان علی مذهبك الی یوم القیمه

باید دانست که پیش از فتح مکه کلید در دست
عنان من طلحه بود چه فتح سرور عالم
صلی الله علیه و سلم نیز کلید نعمان نفوذ
فرمود چون نعمان وفا شد گفت کلید را
به برادر خود سپرد که شنبه نام داشت و نعمان
سری نبود و الاذن این را نمی دانست
والله اعلم

شیخ احمد بن محمد بن یوسف الغرغانی در روضه العلماء میگوید که امام ابوحنیفه رضی فرمود که در

سنة نو و شش کعبه ساله بودم باید و خروج کردم مردی را دیدم که جمع کثرت و جم غفیر بود

گرو آمده بودند گفتیم که این یزید گفت یکی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم که

اورا عبد الله بن الزبیدی خوانند با شتیاق تمام از میان ازدحام و هجوم مردم راه

گروه نزدیکش شدم میگفت سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم

يقول من نفقه في دين الله كفاه الله ما يهمله من امر

الدنيا والاخرة ويرزق من حيث لا يحتسب رضي الله

عنه **فصل** و بهم در بدایت جواب و فرست آنجناب در روض

الحائقی آورده که زنی بمسجد امام ابوحنیفه رضی در آمد آنحضرت میان اصحاب خویش نشسته

بود آن زن پسری که یک جانبش احمرو جانب دیگرش اصفر بود بر آورده و بروی آنجناب

بنهاد امام آنرا برداشت و دو نیم شکافت و بان زن و او زن برخاست و راه خود پیش

گرفت اصحاب آنحضرت مردوش ندیده بودند از آنجناب شکاف نمودند فرمود که این زن

گاهی خون سرخ و گاهی خون زرد می بیند پس سوال کرد که درین هر دو حصص کدام است

بِهَوْنٍ تَسْتَهْلِكُهُمْ فَمَنْ شِئْنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ

رَحِيمٌ وَنَزَلَ بِكَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ مِنْ هَوْنٍ تَسْتَهْلِكُهُمْ
إِنْ تَعَذَّبْتَهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُورُ

الْحَكِيمُ پس برکت انعام آنحضرت آن قوم توبه کردند و اعتقاد نمودند و رجوع مضمرات

آورده که امام محمد بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنهم از ابو حنیفه رضی الله عنه

استفسار فرمودند که بیا وضع کنی حدیث جدید را رسول خدا صلی الله علیه و سلم

ترک کرده ابو حنیفه رضی الله عنه یا این رسول الله صلی الله علیه و سلم از تو سوال شده مسئله دارم فرمود

آن چیست گفت اول آنکه از روی رتبه و شان صلوة افضل و اعظم است یا صوم فرمود صلوة

اگر قول من بر قیاس و بی هر آیه گفتی که زن هرگاه از حیض طاهر گردد و صلوة را قضا کند نه صوم

و لکن بگویم که آن زن قضای صوم کند نه قضای صلوة چه تبع حدیث دوم آنکه منی بخور

اقد است یا بول فرمود بول ابو حنیفه گفت اگر قول من مخالف نصوص بود قیاس قضای آن

داشت که از بول کردن غسل واجب گردد و لکن قول من آنست که غسل منی واجب آید نه بول

جهت عمل تابع حدیث سوم آنکه زن از صفت عجز است یا مرد فرمود زن ابو حنیفه گفت که

اگر قول من بقیاس غیر کتاب و اخبار می بود هر آنکه تضعیف در میراث برای زن ضعیفه السبق بود
ولکن بگویم که قال الله تعالی فلان کر مثل خط الاکثین پس باین کتاب

الله تعالی و احادیث النبی صلی الله علیه و سلم و اقوال صحابه رضی الله تعالی عنهم و اجماع
الائمیه بر گاه و اینها چیزی نیامد و قیاس حکم میکند پس امام محمد بن علی رضی الله عنهما
بسیار لطف فرمود و اعذار نمود و قول مخالفین معاندین را در حق او رض ترک کرد و در تذکره
الاولیا آورده که جماعتی از نصیبان بگوی و چوگان بازی میکردند گوی ایشان در مجلس امام
ابن حنفیه رضی الله عنه کسی از کودکان جزات آن یافت که مجلس آنحضرت در آید و آن گوی برادر
مکر گوئی با سبابت او پیش آمد و آن گوی برداشت امام فرمود که این کودک را لعن الله الحرام
است چون تحقق کردند بچنان یافتند عرض کردند یا امام عاقلان چگونه در یافتی فرمود اگر آن
کودک ولد المحلان بودی البته حیا و امانت آمدی و را تا را البلاد و اخبار العباد از قاضی نهروان
نقل کرده که شخصی نزد شخصی حیرتی در کوفه و دیت گذشت و بچ رفت هر گاه گشت
طلب امانت کرد آن دیگر انکار نمود و مظلوم بحضرت آن امام بیاید و شکایت ظالم کرد و بناید
امام فرمود برو و دیگران را از انکارش خبر ده و امیدوار باش پس این شخص ظالم را طلبید

فرمود که مردم از طرف سلطان نزد من آمده اند برای خدمت قصاصمندی طلب رنذایانو
بدین امر رفتمی هستی آن مرد و او را قلیلی تمنع نموده عاقبت بر غبت پذیرفت پس آن
غیبت و ببرد و مظلوم فرمود که نزد ظالم برو و بگو گمان میبرم که شاید تو فراموش کرده باشی
یاد با و که در فلان روز و فلان مقام تو سپرده ام مظلوم همچنان کرد و فوراً آن ظالم را متشنج و تسلیم
نمود و باید قصاص حاضر خدمت امام شد امام فرمود که در وقت روز از عهد قصاصمندی رفع و اهل
می بینم در تنبیه الکمال و تاریخ بن خلکان از شعیس بن حماد بن عیینه آورده که مرد
طمان یعنی آسیابان از راه اقصی جوار امام عیینه رضی و دو استر داشت یکی را ابو بکر و
دیگر را عمر نام گذاشت شبی یکی از آن دو استر او را لکدی زد و کشت چون این خبر با عیینه
رضی رسید فرمود که استر که او را کشته است عمر نام باشد چون دریافتند همچنان یافتند و کشت
آورده که هر گاه قتاده بگوید در آمد مردم بروی گرد آمد نگفت هر چه بخواهید پرسید عیینه
در آنوقت حدیث العهد و صغیر السن و مردم از قتاده پرسیدند که غلام سلیمان مذکور بود یا نه
قتاده سکوت کرد و عیینه گفت آن غلامی بود که گفت از کجا هستی گفت از کتاب آمده و
هو قوله تعالی قالت غملة اگر بگویم و میگفت قال غملة و قتادی سراجیه آورده

کہ اعرابی بحضرت امام آمدہ گفت بواو و بواوین امام فرمود بواوین اعرابی
 گفت بَارَكَ اللهُ فِيكَ كَمَا بَارَكَ فِي كَلَامِ اَبِي بَرَكَةَ وَكَثَرَتْ اَعْيُنُكُمْ عَلَيْهِ
 وَرَمَضَهُ كَشَفْتُمْ بَيْنَ سُرُوحِهِمْ وَفَرَّوْا مِنْ اِلْكَرَامِهِمْ وَدَوَّاهُمْ بِسُحْرِ
 مَسْعُودٍ يَابِكُورٍ وَچون تشبہای موسی اشعری رضی اللہ عنہما گفتند بواو گفت بَارَكَ اللهُ
 فِيكَ كَمَا بَارَكَ فِي شَجَرَةِ مَبَارَكِ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ اَعْلَمُ
 ان في هذه الحكاية نظراً للمراد بالواوین ہا الواوین فی
 قولہ والصلوۃ والطیبۃ فعلى هذا تستقیم مع روایۃ بن مسعود
 ولا تستقیم مع روایتی موسی لان المرء عن ابی موسی
 عن رسول الله صلى الله عليه وسلم على ما رواه مسلم في صحيحه
 التحيات لطيبا الصلوات والسلام عليك ايها النبي ورحمة الله
 وبركاته السلام علينا وعلى عبادہ الصالحين اشهد ان لا اله الا
 الله وان محمدا عبده ورسوله فلم تجد فيه واوا واما روایۃ
 بن مسعود فقد روى البخاري ومسلم في صحيح عن رسول الله صلى

التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ وَالصَّلَوَاتُ وَالطَّيِّبَاتُ لِلسَّلَامِ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ
 وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ إِلَى آخِرِهِ فَيَجِدُ فِيهَا وَابِينَ تَامِلٌ تَتْلُوهُ
 قَالَ الْإِمَامُ بِيهَقِي وَالتَّابِتُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 يَعْنِي فِي تَشْهَدُ ثَلَاثًا حَدِيثُ حَدِيثُ بِنِ مَسْعُودٍ وَحَدِيثُ
 أَبِي مُوسَى كَمَا تَرُدُّ كَرَاهًا وَحَدَّثَ بِنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ
 إِلَى اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَهُوَ التَّحِيَّاتُ لِبَارِكَةِ الصَّلَوَاتِ وَالطَّيِّبَاتِ
 لِلَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ السَّلَامُ عَلَيْنَا
 وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ
 أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ قَالَ بِيهَقِي وَالتَّابِتُ صَحِيحٌ
 وَاصْهَمَا حَدِيثُ بِنِ مَسْعُودٍ ذَكَرَهُ لَكَ لَوْ فِي لَذَكَ
 وَاللَّهُ الْمَوْفِقُ لِلصَّوَابِ لِيَرْجِعَ إِلَى الْمَبَادِ فِي فَصْلِ يَارُوحُ
 وَكَرَاهِيَّةِ بِيَانِ أَنْفَرْتُمْ وَخَلْفَا بِيَهَقِي وَبِيَانِ مَعْنَى كَسْبِ بِنِ بِنِ
 لَاحِقِ كَرَاهِيَّةِ بِنِ خَلْكَانِ وَرَتَابِخِ خَوْدَا وَرَدِهِ كَرَاهِيَّةِ بِنِ عَمْرٍ وَبِيَهَقِي الْفَرَارِي الْمَعْرِفَةِ

در ایام مروان بن محمد که آخر ملوک بنی امیه بود خواست که امام ابوحنیفه را قاضی کوفه گرداند
 ابوحنیفه انکار کرد و آن ضحیت از بخت طلیت هر روز آنحضرت را برای اقبال این امر ده
 تا زیانه میزد آنحضرت همچنان تا ده روز بر امتناع بود و انکار میفرمود و آخر آن سفاک دست
 از آنجناب پاک برداشت امام دیگر یار قزوینی در آثار البلاد آورده که عمر بن میر خواست
 که امام ابوحنیفه را بر سر قضای مکن گرداند آنحضرت ابا فرمود و آن بدگیش حلف کرد که بر سر
 مبارک تا زیانه نازم و قید کنم آخر همچنان عمل آورد و ناگفته و در سر مبارک شتخته آنحضرت فرود
 ضربت زیانه خوردن آسان تر است از گرزهای آتشین آخرت استعیل بن حماد بن
 ابیحنیفه رضی الله عنه میگوید که باید خود حماد و کنایه میگذشتم پدر من بگریه افتاد و زاری بنیادنها
 گفتم ای پدر ک من چه چیز میگیرایند ترا گفت ای پسر من این موضع است که تاده روز این
 بهیره هر روز ده تا زیانه پید من میزد که خدمت قضا قبول کند آنحضرت مکول کرده و تن
 بجفای و سپرد کنایه بضم کاف موضع است در کوه خطیب بعضی روایات آورده که
 امام ابوحنیفه رضی الله عنه تهدید میفرمود و روز بر سر قضای مکن داشت و روز سوم بیار شد و مرض
 شش روز طول کشید و وفات یافت این روایت مخالف سایر روایات است و امام خود

و قاضی میگویی که بصفت زید که احدی از ائمه را به قبول امر فضا نهاده باشد اعظم در تذکرة
 الاولیا آورده که امام شعبی استاذ ابوحنیفه زعفران قاضی و شیخ کبر بود و بسبب ابوحنیفه از فضا مخلص
 یافت تفصیل این حال چنین است که منصف بعضی عید خویش را زینب بر سبیل ملک و بعضی را بر سر
 وقف بخشید و سر منگی را حکم داد که برای آن وثیقه نویسانند تا برای ایشان جمنی باشد
 قاضی شعبی و دیگر علما را جمع کرده وثیقه نوشت و بران شهادت ایشان ثبت کرد و آن
 وثیقه نزد ابوحنیفه زعفران آورده گفت که امیرالمومنین حکم داده است که شهادت تو نیز برین وثیقه
 باشد ابوحنیفه پرسید امیرالمومنین کجاست گفت در مکان خویش گفت امیرالمومنین خود اینجا بیاید یا
 مرا بجهت خود بطلبد تا شهادت صحیح کرد و سر منگ بدستی گفت که قاضی و دیگر علما شهادت
 خود نوشتند و تو جوان فضولی که چنین میگوئی ابوحنیفه فرمود لها ما کسبت و علیها
 ما الکسبت این خبر بخلیفه رسید شعبی را طلب کرده فرمود ایا در شهادت رویت
 شرط است گفت آری خلیفه گفت تو کی مرادیدی که براین وثیقه شهادت خود نوشتی
 و نسیم که این کار بامر تو بوده باو قدرت بر استمنا را تو نیا فتم خلیفه گفت این کلام از حق
 بعیدیت و او را از فضا عزل کرده باند ما خود مشورت نمود که کدام کلام را بکار آید

بر چهار کس متفق شد که از قول علامه بود ابو حنیفه و شریک سفیان الثوری و مسعر بن کرام خلیفه
 این چهار علما که بر ~~فصل~~ ^{فصل} و فضلاء نامدار را طلب فرمود سفیان الثوری از راه بکره
 و پنهان شد و دیگران حاضر در الحلافه شدند خلیفه اول با امام بحنیفه عرض تقدّم فضا کرد گفت یا امیر المؤمنین
 من ابن عربیستم و سادات عرب بر حکم من ارضی نباشند و نیز بیاقت این امر جلیل القدر امام
 خلیفه گفت این امر متعلق به نسب نیست بل علاقه بعلم و فضل دارد و تو مستثنا، علماء این عصری
 ابو حنیفه گفت اگر من قول خود صادق و قریب مرا معذور دار که بدین شغل قیام نتوانم کرد
 در صورتیکه قول من مقرون بکذب باشد کاذب خلیفه خویش و معتد بر اموال و مائتاتش گردان
 خلیفه سکوت کرد و مسعر بن کرام خود را همچون ساحت و پیش خلیفه آورده و دستش بگرفت
 و گفت منظور توئی چه حال داری و اهل و اولاد تو چگونه اند منظور محل رجوع او کرده
 حکم داد که از خانه بیرونش کردند و او بدین حیلہ کجاست یافت پس از آن خلیفه و بشریک
 آورده تکلیف تقدّم فضا نمود و شریک گفت من مردی سودا و ام ضعف و ماغ دارم
 خلیفه محکم به تداوی او کرد و بر فضا مامور گردانید و از آن روز امام ابو حنیفه ترک ملاقات
 شریک نمود و بعد ازین گاهی با وی کلام نکرد و در تذکره المشایخ آورده که میان این خلیفه

رضای جعفر الدوانقی عداوت نه بود چه او بر امام عرض اقبال امر قضا میکرد و آنحضرت
اگر میفرمود و در بعضی بی جعفر رسانیدند که وزیر تو برای درس ملازم مجلس خلیفه است
از راه عتاب بوزیر گفت چرا صحت یک مستی صفات علم و علم و سخا و شجاعت و زهد و تقوی
باشد اختیار نکردی وزیر گفت این همه اوصاف و صفات این خلیفه نه بود است اگر فرمان دهی یکی از
اوصاف او را که شجاعت باینان کنم خلیفه فرمان داد وزیر تقریر کرد که ما با او درسی نیاز بودیم که
ماری بزرگ از سقف بفتاد مردم ناز فاسد کرده گیرند مگر ابوحنیفه فعلی برداشت یک
ضرب پشتش بشکست که از منشی عاجز گشت و ناز خود تمام کرده آن مار را بکشت خلیفه ساکت
ماند گویند که وزن آن را سیزده من و نقولی نوزده من شرعی بود و الله اعلم و عیون الجاسر
از ابی نصر بن منصور بن عبد الله بن علی القرطبی آورده که ابو جعفر دوانقی در بنید ایام آنحضرت
بوده مراقبت حالات آن امام میکرد و دلیل و علتی برای قتل آنجناب صحبت ماسبلی را
آن نمی یافت پس تجویز وزیر چله ساز کرده و غدیری اندیشید زنی را مسئله تعلیم داده بر آن
اشاره کردند که اول آن مسئله از آن امام پرسیده پس از آن از امام مالک بن انس و عطاء بن
ریاح استفسار کنند فرمان پیشده بحضرت ابیحنیفه داده عرض کرد که شوهرم مجاهد

مسئله که فرموداری گفت چه جوابی دادی عمرو حکم کردم که بجعفر بن محمد الصادق رضی بن
 چه او از تو اولی بالخلافه باشد که از اولاد رسول الله صلی الله علیه و سلم او علم و تقوی دارد
 تو بچگونه نداری خلیفه و بالک عطا آورده گفت که درین امر شاید بگویند موافق قول جعفر
 و او ند خلیفه متخیر باند و این بزرگان را اجازت انصراف داد ابو جعفر بن محمد با بحقیقه عداوت
 سخت و درین رفت و حیدر بخت بعد مدتی آن امام را خوانده بروی عرض حکومت قضا
 کرد گفت من صلاحیت آن ندارم گفت هر آنکه تو شایسته این امر حلیل القدر هستی و صلاحیت
 آن بکمالی گفت اگر من قول خود صادق قیام میهم قضا را نشایم اگر کاظم ترا میرسد
 که کاذب را تولیت حکومت دهی خلیفه هر چند مبالغه کرد امام مضایقه فرمود بالاخره خلیفه سخت
 بر آشفته امام را عقید گردانید و هر روز بفرست تا زیاده سربار کش ترا میرنجانید و روزی که صد
 ضرب کامل شد آنجناب را سموم کردند تا آنکه شهید شد بعد میت و یکروز از قتل آنحضرت عرض
 آنکه در بدن خلیفه افتاده با حالت رشت و تباه و رگدشت و در خزانه القوادیه الجلالیه آورو
 که ابو جعفر و انقی هرگاه بر امام بحقیقه رض عرض قضا کرد و آنحضرت قبول فرمود و جامی از
 شربت که در آن سم ریخته بودند با کراه بدستش داده گفت که اگر شغل قضا قبول کنی

این شربت بیاشام و الا قتل تو کنم امام آن شربت تلخ زهر گین بخورد و جان شیرین بجان آفرین
 سپرد و قبول فضا کرد و رضی الله تعالی عنه و الله صفات علما چنین بوده است و بهوت ایشان
 زمین آسمان میگردد ایشانند علما زاده اهل خلاص و سدا و ایشان در اطراف قطار مانند
 افتاد و شمشیر تا بان رخشان اند و ذکر این بزرگان را و اوراق و طروس من است و اما هر که قصه
 بر یاکند و نیار بر دین گزیند و نیار را فریب دهد و در طول امل اندازد و بدیع صفاتیکه در خود بنا
 شاد شود و بر غبت کوش بران دارد و ایشان از اهل اذمان معکوسه و افکار موهوم باشد ندو
 در صورت طاعات عمل معاصی کند و در صفات حسناات مرتکب بیات شوند حیانت
 در عمل و خبیث در امل کل ایشانست اگر جای مرتکب چنین معاصی گردد و عجب نیست که معترف بدین
 و معترف بدینست و برده فاین آیه است **قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَنْتَهُوا**
يَغْفِرَ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ واقع قبايح و شنع شایع و عجب عجایب آنست که
 ادعای علوم کنند و طلب نمایند چنین کس عند الله الخالق علوم و عند الخلق مذموم و از اجهل محروم
 باشد فهو لا الذین اتخذوا دین الله هزوا و لعبا و جعلوا المواعظ
 فرجا و طریقا یسمعون و لا یلقون للقلب سمعا و یوعظون فلا

کتاب

مغنیة

کتاب

تغیث و تنفیذ

يُؤْتِرُ الْمَوَاعِظَ فِي قُلُوبِهِمْ صَدْعًا وَلَا فِي الْعُيُونِ دُمْعًا وَهُمْ يَحْسِبُونَ

أَنَّهُمْ يَحْسِنُونَ صَنَعًا سَأَلَ اللَّهُ الْكَرِيمَ الرَّؤُوفَ الْرَحِيمَ

أَن يُثَبِّتَ أَعْلَى الطَّرِيقَةِ الْمِثْلَ وَيَسْكُنَ أَعْلَى مَنَاجِ بْنِهِ الْمَصْطَفَى

وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْخُدْجَانِ وَنَعُوذُ بِهِ مِنَ الْحَرَمَانِ إِنَّهُ الْكَفَّانُ

الْمَنَانِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى

سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ **فصل دوازدهم** در ذکر خیریکه

عند مات آنحضرت مرویت و بیان خیریکه فضل اکبر بعد وفات آنجناب روایت

کرده اند عبد الحمید بن محمد الرحمن بسکوی پیشی و در نام چنان دیدم که ستاره از آسمان بیفتاد

گفتند که آن ابوحنیفه است پس از آن ستاره دیگر و آنرا مسعر بن کرام نام کردند بعد از آن

ستاره دیگر و آنرا صفیان گفتند و عمر بن عبد الله تعالی خلف بن سالم گوید که هرگاه امام ابوحنیفه در

در متابر خیرزان مد فون گشت تا سه شب صوتی بلند می شنیدم که گویند میگفت شجره

ذهب لفقہ فلا فقر لکم فاتقوا الله وكونوا خلفا

مات فان من هذا الذی یحی اللیل اذا ما سحفا

مجمع

مجمع

جعفر بن مسکویه که امام ابوحنیفه را در سام و یدیه گفتم ما فعل الله بك قال غفر لي
 نوفل بن حبان مسکویه که چون امام ابوحنیفه رضی عنہ وفات یافت در عالم سام حبان یدیم که قیامت
 قائم است و خلافتی در موضع حسنا قیام دارند و سرور عالم صلی الله علیه و آله وسلم را دیدم
 که مشایخ زبر روی آنحضرت و بعضی طرفین بعضی جانب چپ و ابوحنیفه زبر و راست
 از وی طلب کردم گفت از آنحضرت الناس اجازت کن عمر و عالم صلی الله علیه و آله وسلم
 فرمود سیراب کن بر این قدحی بمن و دو اصحاب من روند و از آن آب هیچ کم نشد اینحضرت
 سؤل کردم که برین رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم کیت گفت ابراهیم خلیل الله است
 صلوة الله علیه چون از مرد و جانب او پرسیدم گفت ابو بکر صدیق است رضی الله عنه
 بچنان از یک یک سوال میکردم و جواب می یافتم تا آنکه بعد و هفتاد رسیدم و با صلیح
 عقد آن بستم درین اثنا بیدار شدم و عقد هفتادم در اصلح من بچنان معقود بود و فضایل
 مناقب آنجا تقدیس تاب از صبر و شکر و تحمل بر تعاسات و قبولی جنای اخوان روزگار زیاده
 انما احصاه و شمار نیست و در صورتی اظهار آن بحساب هزار یک و از بسیار اندک هم طلب مخرج
 این کتاب لازم می آید تا گزیر بر سر از فضایل کثیره آنجناب اکتفا رفت رضی الله عنه

نظم بوده در زیر کبزار زرق و ججت صدق و در محبت حق دل و عالم معانی
 بود و لفظ ادب و نکاتی بود و بر بزرگان چو حکم دین است و چرخ بر حکمش آفرین خوانند
 بود مفتاح گنج خانه بود و بود مصباح آسمان وجود و بفضای چو او سخن گفتی و مستمع زین
 حدیث درستی و قابل لایق نبوت بود و لوح محفوظ شرع و سنت بود و بر روش
 زماورد و سلام و باویم شکر کن بدر اسلام و تم الباب الاول فمناقب الامام
 ابی حنیفه رح بحمد الله وحسن توفیقه ویتلوه الباب الثاني فی
 مناقب الامام مالک بن انس رضی الله عنه انشاء الله تعالی
باب دوم در مناقب امام دارالیمرة و نقداى اهل الخیرة الشیخ الناسک امام المستی
مالک بن مرین فضیلت فصل اول در بیان میلاد و مقدار عمر و تاریخ وفات
آن مالک از تعلیم و ارشاد فصل دوم در بیان نسب و تعلق ب فضل سوم
در ذکر مشایخ و بعض اصحاب بحباب فضل پنجم در بیان آنکه از مشایخ کبار
و علما نامدار و راجع و ثناء آن سرآمد فضلا و روزگار بطور آمد فصل پنجم در بیان
کیفیت آنحضرت تعظیم علم حدیث میفرمود فصل ششم در بعض حکایات یا و اله بر فضایل شریفه و

خصال عقیقه آنجناب **فصل هفتم** در ذکر خاد و بیان **فصل هشتم**
 بیان جریکه آنجناب با امر و خلفا گذشت **فصل نهم** در بیان چیزی که عند وفات را
 جناب مروی و بعدemat محکمت **فصل اول** در بیان میلاد و مقدار عمر و تاریخ
 وفات آن ملک از نه تعلیم و ارشاد شیخ عبداللہ الیافعی در طبقات الفقہاء آورده کہ نام
 و ارالہم شیخ الامامہ الاجلہ ابو عبد اللہ مالک بن انس رضی اللہ عنہ نو و چهار پونہ جمال
 جهان ای خویشستان عالم و عالمیان روشن و نور فرمود آنحضرت طویل القامتہ
 و عظیم الجسامتہ و کبر الہیاتیہ بود سروریش سفید داشت و ریش شریف تاسینہ اش میرسد
 و ثیاب عدینہ رفیعہ می پوشید چون عامہ می بست پیچی ازان زیر دق میکشید و طر
 از ابرہر دو کتف فرو می بست **فصل** صاحب صولت و نہاست بود و
 منع بخشش و کرامت بود و پشہر مالک عرفان پد مرشد و مادی امام زمان
 احمد بن ابراہیم بن ابی بکر بن خلکان در تاریخ خود آورده کہ مالک رضی اللہ عنہ نو و
 پنج و بتولی نو و متولد شد امام حافظ و رہنمای کمال از واقعی آورده کہ در سنہ
 یکصد و ہفتاد و نہ آنحضرت وفات یافت و نو و سال عمر داشت و ستہ سال و پلین

مادر بود ابن یونس موصی در شرح تنبیه از امام شافعی رضی نقل کرد که فرمود محمد بن عثمان
 چهار سال در شکم مادر بود و در معارف آورده که هرم بن سنان نیز بعد چهار سال پیدایش
 و مالک بن نویره که در همسایه مازن محمد بن عثمان سه بار حامله شد حمل هر بار تا
 چهار سال طول میکشید و در معارف آورده که عبد الملک بن مروان در شش ماه تولد
 یافت اسمعیل بن ابی اویس میگوید که امام مالک چند روز بیمار شد بعضی اهل خوز
 از حقیقت آنحضرت عند الموت پرسیدیم گفت آنحضرت تشهد خوانده گفت **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**
مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ و صبح روز چهارم و هم ربيع الاول سنه یکصد و نو
 و نه در خلافت یارون از خاکدان طلانی بروضة نورانی رحمت یزدانی انتقال فرمود
 عبد الله بن محمد بن ابراهیم بن محمد بن علی بن عبد الله بن العباس که در آن ایام والی
 مدینه بود نماز بروی خواند و در بقیع مدفون کردند عمر شریفش ناهشتاد و پنج رسیده
 بود و در روض الغایق میگوید که آنحضرت رضی وصیت فرمود که کفن از بعضی شاخ غنیش
 کنند و بر موضع جنازه خود نماز جنازه گذارند اکثر ناس بر آنحضرت نماز گذاروند و جامه
 در قبر آنحضرت فرود آمدند هرگاه خبر موت این امام طویل المقام باهل عراق رسید و فر

سخت و مصیبت عظیم لاحق حال ایشان گردید و رحمة الله علیه و تعالی
 مجتهد در زمانه مالک بود و عارف سالک سالک بود و اجتهداوش همه بصدر
 یقین و اعتقادش همه بملت و دین و فیل و قالش بی غف و حدیث و کی ازین کج و قف
 است جنیت و ذات پاکش فرقه نقیاست و حافظ و ناصر گون رخصت و ذات
 او منظر کمال بدان و مالک ملک علم کون و مکان و سال بود و مالک دوران
 گفت با تف ز بی جواد جهان و بود یک شب از ریح دوم و شده تاریخ نقل و مضم
 بود چون بنمایین متین و سال رحیل است قد و دین و در مدینه مزار و مدینه
 فیض ایزد نثار او آمد و **فصل دوم** در بیان نسب و ما یعلق بحسب ابو الحجاج در
 تهذیب الکمال در ترجمه مالک آورده که ابو عبد الله مالک بن انس بن مالک بن عامر
 بن عیمر بن الحارث الاصبحی الحمیری ابو عبد الله الدنی است پیشو او مقتدا و ار الهجرت
 بود و طبقات الفقها آورده که اصبحی مشوب بحمیر است که او را ذواصح میگفتند **فصل**
 سوم در ذکر شیخ و بعضی اصحاب آنجناب ابو حجاج در تهذیب الکمال آورده که
 مالک بن انس از ابراهیم بن ابی علیه القندی و ابراهیم بن عقیبه و اسحق بن عبد الله و

اسمعیل بن حکم و جعفر بن محمد الصادق و نافع مولی بن عمرو عایشه بنت سعد بن ابی قحط
 روایت حدیث کرد و ابراهیم بن محمد الطبرستانی و ابراهیم بن عبد الله بن فرخ الانصاری قاضی مدینه
 و جنب بن ابی حبیب کاتب مالک سعد بن منصور و صفیان بن ابی و صفیان بن عیینه و عبد
 الله بن المبارک و عبد الرحمن بن عمرو و او زاعی و عبد الکرم بن عبد العزیز و لیث بن سعد و
 محمد بن ابی ریس الشافعی رضی الله عنهم جمعین و خلایق بسیار و علما، نامداران از آنحضرت سماع و
 روایت حدیث کرده بکلمات شان تقدم وی در علم و حفظ احادیث و تقوی و
 ورع قائل شده اند و یکی بن سعید انصاری و زهری با آنکه از شیوخ آنحضرت و از جمله
 تابعین اند از وی روایت حدیث کرده اند و طبقات الفقهاء آورده که آنحضرت
 قراه از نافع بن ابی نعیم یاد گرفت **فصل چهارم** در بیان آنکه از مشایخ
 و علما، نامدار و در مدح و ثنای آن سرآمد فضلا، روزگار بقدر آمد امام حافظ ابو عمر بن عبد
 العزیز در کتاب الانسان آورده که مالک بن انس رضی الله عنہ امام دار الهجرة بود و دوران اظہار
 حق و اقامت و نفرت دین نمود و موسوم بعالَم مدینه گشت و علم او در انصار و سایر اقطار
 منتشر و اشتهار گرفت برای اخذ علم و کتب ائمه از راه دور و در از مردم رو با آنحضرت

آوردند از وقتیکه هفده ساله بود تعلیم و تدریس بنیاد نهاد و اکثر مشایخ او محتاج او شدند
 و قریب نود سال زندگانی کرد در فتوی و تعلیم تخمیناً هفتاد سال گذرانید در روضه القادر
 آورده عالمیکه بنی صلی الله علیه و سلم بشارت او داده ترمذی و غیره آن حدیث
 را روایت کرده اند او مالک بن انس است و حدیث مذکور نیست یقطع و
 العلم فلا یقی عالم اعلم من عالم المدینة و در حدیث دیگر از سفیان
 بن عیینة بن جریج عن ابن الزبیر عن ابن صالح عن ابی هریره مر و است که خواجه عالم صلی
 الله علیه و آله و سلم فرمود یوشک للناس یضربون ککباد الابل
 فلا یجدون عالماً اعلم من عالم المدینة نزدیک است که بزنند
 مردم جگرهای شتران آن نیست از سرعت سیر و طول سفر در حالیکه طلب کنند علم را
 پس بنایند هیچ کی را داناتر از عالم مدینه مطهره این عینیه سگوید که نزد علما این شان در مالک
 معاینه و مشاهد بود چه آنحضرت و در حدیث و فقه و اجتهاد و روایات امتیاز تمام و
 باین طریقه مخصوصیتی و ارتباطی و ملازمتی خاص داشت عبدالرزاق میگوید که ما مالک
 می شناختیم و دیگر را بدین نام ندیدیم و لا ضربت ککباد الابل الى الاحد

مثل ماضی است لیس می چنانکه مردم گروه گروه از راه دور بحضور او هجوم آوردند
 پیش احدى زشتان مصعب میگوید که خلائق بر باب آنحضرت جهت طلب علم هجوم می
 می شمع میگوید که در سینه نکصد چهل و یک بدینه درآمد در آن زمان آنحضرت در سر و
 ریش موی سیاه داشت مردم گرد او حلقه میزدند و از بهیت آنحضرت کسی قدرت
 بر تکلم نداشت و غیر آنحضرت در مسجد رسول الله صلی الله علیه و سلم احدى در خود جرات
 افتائی یافت ابن مصعب میگوید که از امام مالک شنیدم که میفرمود خوشتر از شایسته افتائی
 عیدم تا آنکه هفتاد و پنج شهادت دادند که من اهل بیت این امر دارم عبد الله یافعی و طبقا
 میگوید که امام شافعی رضی فرمود که اگر مالک و سفیان بن عذدی علم اهل مجازه منقود میشد از
 امام شافعی رضی پرسیدند که یا مثل مالک بیاورین گفت هر گاه کسانی که در فضل و
 زمان از ما سابق اند زبان او را کشته باشند که ما مثل مالک ندیدیم پس من چگونه
 دیده باشم چون امام شافعی قول امام مالک را ذکر میکرد میگفت که این قول ستاف
 تا مالک است رضی الله عنه امام فخر الدین از این حکایات را در مناقب الشافعی
 آورده است تا دین مسلم میگوید که اگر مرا بگویند که برای امت محمد صلی الله علیه و آله

امامی اختیار بکن از وی اخذ علم کند هر گشته مالک بن انس را اهل شایسته آن میم و در آن
اصلاح است و انهم شخصی رسد که در آن علما مختلف بودند و داشت حماد بن زید و را
گفت ای برادر اگر سلامت دین خود خواهی از عالم مدینه استفسار کن بر آن عمل نما
او مالک ناماست عبد الرحمن بن القاسم میگوید که در وین خود اقامت ای دو کس کردم در
علم مالک بن انس و در وین سلیمان بن القاسم محمد بن رباح میگوید که در ایام کودکی که بکشت
نرسیده بودم باید خوش حج کردم و در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خواب
رفتم و در نوم چنان می بینم که گویا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر بی بکر و عمر رضی الله عنهما
نکته نموده از قبر خود برآمده است من برخاستم و بر آنحضرت سلام کردم برین و سلام
نمود عرض کردم یا رسول الله کجا بیروی فرمود قیام میکنم برای مالک الصراط المستقیم
پس بیدار شدم و باید خود برآمدم و دیدم که خلافتی بر مالک رضی الله عنه آمده اند و او کتاب
خود موطا و درست دارد و آن اول روز بود که مالک آن کتاب میان مردم نهاد
محمد بن عبد الحکم میگوید که محمد بن السری العسقلانی گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
را در نوم دیده عرض کردم یا رسول الله حدثنی العلم الحدث

به عنك سرور عالم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود یا ابن السریته اذ وصیت
 الی مالک بکنز یقرقه علیکم و آن کتاب مواعیت بود که کتاب الله است
 من باجماع سلیمین حدیثی را صح از مواعیت باشد پس در باب و آن خشف شود را و روی
 روح آورده که در نام چنان دیدم که بمسجد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم رادم و حضرت خلیفه
 عالم را دیدم که خلائق را وعظ میفرمود ناگهان مالک در آمد چون نظر سرور عالم صلی الله علیه و
 آله وسلم بر روی افتاد فرمود نزدیک آنی تا آنکه قریب تر شد پس سرور عالم صلی الله علیه
 و آله وسلم خاتم مبارک خویش بر آورده و در خضر مالک کرد تا وایل بن خویش را کردم
 بود در قول و فعل چون مقبول بگشت راضی از خود او رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم را التجا بحضرت دست
 بآورد ز و بخدمت دست پیشوای مسالک بخرید مقتدای مالک تفرید و در اتحاد
 پیشوای همه و بر هر مذهب مقتدای همه و در احادیث مثل او دیگر نباشد و در جهان بفضل
 و هنر و حسن بن اسمعیل میگوید که احمد بن حنبل پرسیدم که از زهری مالک احسن حدیث
 یا ابو سعیدان گفت مالک هر شیئی ثابت تر و محکم تر بود و یونس بن عبد الاعلی میگوید شنیدم
 شافعی را که میگفت اذا جاء الاثر فاللک الخیر و بروایتی آمده اذا ذکر

العلماء قالوا لحنم خلف بن عمر یگوید که نزد مالک بن انس نشسته بودم این
 ابی کثیر قاری اهل مدینه باید ورقه بدست امام مالک و آنحضرت در آن نظری کرد
 تحت مصلا گذاشت بعد رفتن او از مجلس آنحضرت ورقه بدست من سپرد و در آن نوشت بود
 که شب منامم خوش چنان دیدم که گویا کسی من یگوید که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد
 مسجد درآمد و ناحیه مسجد منفرج بود و خواهر عالم صلی الله علیه و آله و سلم در آن شرف جلوس
 داشت و خلائی گرد و پیش آنحضرت حلقه بسته عرضه میدادند که یا رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم خیزی بفرما فرمود که زیر برنگی بناده مالک حکم کرده ام که میان شما قسمت
 کند طرف مالک بروید مالک با شماع این واقعه برقت گریستن گفت یحیی بن سعید
 یگوید ما فی قوم الحدیث صحاح حدیث ما مالک و مراد از قوم سفیان
 ثوری و ابن عیینه است و عمر یگوید که عبد الرحمن بن مهدی بر مالک حدیث را تقدیم
 تفصیل نمیداد و سبب این خالده که یکی از کبار اهل حدیث است یگوید که میان مشرق
 و مغرب حدیث بر حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امین از مالک است
 و از امام مالک منقول است که گفت کم کسی باشد که من از وی کتابت حدیث

کرده باشم و او پیش من نیامده و از من فتوی نگرفته طیب بن سعد میگوید قسم
 بخدا که بر روی زمین دوست تری از مالک ندارم میگفت یا الله از عمر بن
 در عمر مالک بفرزای **فصل پنجم** در بیان کیفیت آنحضرت تعظیم علم حدیث میفرمود
 و در روض الغایت آورده که امام مالک رضی الله عنه در تعظیم علم دین مبالغه مینمود
 تا آنکه هرگاه اراده خواندن حدیث میکرد وضو میکرد و ناز میگذاشت و در صدر
 فرش خویش می نشست و محاسن ایشان میکرد و عطریات بر لباس میمالید و بسکینه و
 وقار و هیبت جلوس میفرمود چون از وجهش رسید ندگفت دوست دارم که در
 تعظیم حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بگویم ابوسلمه الخزاز میگوید که
 مالک وقت اراده خواندن حدیث وضو میکرد و برای توقیر آن احسن ثياب
 خویش می پوشید و گاه بر سر می نهاد و جو رب در پای میکرد و ریش را شانه
 میکرد و معز بن عیسی میگوید که مالک چون میخواست که بیان حدیث کند غسل میکرد و تخر و
 تلبیس میفرمود اگر کسی در آن محفل آواز بلند کردی از مجلس بیرون اندی میفرمود
 قال الله تعالى يا ايها الذين آمنوا لا ترفعوا اصواتكم فوق صوت

النبی پس هر که آواز خود را بر حدیث نبی صلی الله علیه وآله وسلم بلند کند گویند که آواز
 خود را بر آواز نبی بلند کرده باشد عبد الله بن المبارک میگوید که نزد مالک نشسته بودم و
 او حدیث رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم می شنوید و عقرب می شنید و بار آنحضرت
 را میشنید و رنگش متغیر میشد و زرد میگردد و باین حدیث رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
 قطع نکرد هر گاه مردم متفرق شدند گفتم یا ابا عبد الله امر و زار تو سخت عجیب میدم گفت
 برای احترام و اجلال حدیث رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم صبر کردم و آنحضرت
 و تعظیم و احترام حدیث رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم باقی العایه میکوشید و
 چون شخصی رطل علم بدر سرای آنحضرت آمدی جاریه خود را فرمودی که برو و پرس
 ازین شخص که فتوی میخواهد یا حدیث اگر گفتی فتوی میخواهم مالک بیرون آمدی و جواب
 فتوی او دادی اگر گفتی حدیث میخواهم او را بنشاندی و غسل تازه کردی لباس
 پاکیزه پوشید و خود را مطیب و منطف ساختی و وساده بر نهادی و بر بالای سواد
 بایست و وقار نشستی انگاه دستور دادی تا آن شخص را آمدی و او را حدیث شنوید
 مصعب بن عبد الله میگوید که امام مالک هر گاه ذکر نبی صلی الله علیه وآله وسلم میکرد و لو

متغیر میشد و پشتش می خمید تا آنکه دیدن حال آنحضرت موجب شاق و دشواری آمد عند
 الاستفسار از و چشم میفرمود اگر به بنید چیزی را که من می بینم هر آنکه این انکار شما باقی ماند
 بعضی علمای مکیونید که مالک رضی الله عنه خواندن حدیث در طریق یا استاده یا با استیلا
 کرده داشتی و فرمودی که تعظیم حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دوست تر
 دارم چون علماء سلف چنین تعظیم میکردند لاجرم الله تعالی قدر و منزلت ایشان
 عند الناس افزود و هیبت ایشان در قلوب ملوک و من و قویم انداخت پس ای طالب
 صادق علم حق تواضع اختیار کن چه هر که تواضع پیش گیرد الله تعالی رتبه و درجه او را
 بلند گرداند نمی بینی که چون خاک بذلت پامال گشت بمکافاتش بظهارت و در سج بر روت
 و آبروی تازه گرفت **فصل ششم** در بیان بعضی حکایات و احوال فضایل شریفه
 و فضایل عقیقه آنجناب صاحب روض العایق میگوید که خلفا اقتدا بعلوم امام مالک رضی
 کردند و او را برای نیز محرم تنویر اوستفا و اقتباس داشتند و عاظم مردم متعاقب و
 آنحضرت بودند و هر امر او را امتثال نمودند و آنحضرت کثیر الصلوة و افکار و او را و
 در اسفار بود و در سخن تکرار علوم بسیار داشت هر گاه مدح او بر زبان بنی مختار صلی الله

علیه و آله وسلم گذشته باشد و میریچه یا راکه زبان بدح آن مالک ابرار و اختیار کشاید و حصر
 و تعداد فضایلش ناید و آنحضرت در سلوک الی الله صعب الیک اختیار کرد و در طلب تقا
 شانه افتحام جمیع همایک نمود هر که در لجه چل یارگ و امر رب تعالی و تبارک را
 نازک بود و در ک رفعت شان مبارکش چگونه تواند بینی بن سعد میگویی شنیدم مالک رض
 راکه میفرمود هیچ شب بخواب رفتم مگر اینکه در آن جمال خواجه عالم صلی الله علیه و آله وسلم
 را دیدم غزالی در کتاب الخواص میگوید که سفیان فری رح پیش مالک رض باید و
 گفت یا ابا عبد الله شب منام مرور عالم علیه الصلوة والسلام را دیدم که انگشتری خود
 برآورده و انگشت تو کرد و فاتی الله یا ابا عبد الله فیما اعطاک مالک
 مگر است پس از آن توری سیر و ن برآمد و میگفت یثبتک الله الذین امنوا
 بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة اللهم ثبتکم
 علی حالتهم هذه الی یوم القيمة و در روض العایق میگوید که مالک رض
 چون اراده تالیف کتاب کرد و متفکر ماند که تالیف خود را بکدام نام ستمی گرداند و درین
 فکر و اندیشه بخواب رفت و سرور عالم صلی الله علیه و آله وسلم را دید که میفرمود

این تمام در آمدن
 و در پیشگاه
 بزرگ فرمودند

وَلَهُ لِلنَّاسِ هَذَا الْعِلْمُ بِمَا لَكَ مِنْ بَيْنِ بَشَارَتِ مَوَدَّاتِ اشَارَتِ كِتَابِ
خود را موصوم بوطا ساختی پس بن عبد الله میگوید شنیدم شافعی رضی الله عنه فرمود ما
فِي الْأَرْضِ كِتَابٌ فِي الْعَصْمَةِ وَالْعِلْمِ أَكْثَرُ صَوَابًا مِنْكِ مَالِكُ
و بروایتی آمده که فرمود ما تحت أديم السماء أصح من موطأ مالك رضي
و اقدی میگوید که مالک رضی الله عنه مسجد می آمد و برای صلوة جمعه و جنائز حاضر میشد و عیادت
بیماران و قضاء حقوق میکرد و در مسجد می نشست و اصحاب و بروی گرد می آمدند عامه
خلق را تعلیم می ورزید و به تحصیل معرفت احکام و اجابات و مخطرات امر فرمود
وصلی و اعتبار لطائف مواعظ و دقائق مضایح مدد دای و فساق و فجار را بر جرئت
از سنای و فجور منع کردی و ظلمت جهل و عصیان البطوت نور علم و عرفان بهرزم گردانید
پس از آن جلوس مسجد ترک کرد نماز میگذارد و بجا نه خود برگشت و حضور جنائز را موقوف
نمود و نزد اصحاب جنائز برای تعزیت ایشان میرفت پس از آن چون معذور شد این
جمله را ترک داد و در ارشاد آورده که یکی بن یزید با ما مالک رضی الله عنه نشست
اما بعد فقد بلغني انك تلبس الدقاق وناكل التراقي وتجلس

بسم الله الرحمن الرحيم

علی الوطاء وتجعل علی بابک حطباً وقد جلست مجلس العلم
 واتخذ لك للناس ما فاتق الله یا مالک امام مالک من درجوش
 الامام فرمود فاما ما ذكرت فی لبس الدقاق واكل الرقاق واجتنب
 اجلس علی الوطاء فمن فعل ذلك ونستغفر الله تعالى وقد قال
 الله تعالى قل من حرم زينة الله التي اخرج لعباده والطيبات
 من الرزق لا یزنی وانی لا علم ان ترکی ذلك خیر من اللغو
 فیه هذا من كلامه ما والله ولی العصمة والتوفیق الشیخ الامام
 العلامة کمال الدین محمد بن موسی بن عیسی الکریم و حیوة الیحوان آورده که جامعی در
 مجلس مالک من اخذ علم سیکر و ند کسی گفت که فیل آمد سوای یحیی الاندلسی جماعه حاضرین
 فیل رفتند امام مالک یحیی فرمود چر ایدین آن خلقت عجیب ز رفتی که در بلاد تویت
 عرض کرد که برآمدن من از شهر خویش برای آنست که بسوی تو نظر کنم و از تو تعلیم علم و
 هدایت گیرم و برای نظاره فیل نیامده ام امام مالک من از کلامش عجب ننوده
 اورا عقل اهل اندلس نام کرد **فصل** در ذکر سخا و بیان عطا در روضه العائقی

۲
 نتیجه آنست که
 هر کس که امام حرام
 است از انبیا را که
 خداست و انبیا را
 یعنی جادوهای متوجع
 آن را بیکدیگر محض
 قدرت بیرون
 آورده و بای بنده چون
 خود از نباتات
 چون بنده کسان و
 حیوانات چون شیم
 و حیدر و از معادن
 چون زره و خود
 و دیگر که حرام کرده است
 از باب بیعی بود که
 مستلزمات حاصل
 و مناسب از محرم
 و موسوم و البیان
 از مطالبات

آورده که هرگاه امام مالک رضی الله تعالی عنہ علوم شہار و ذکر او صاف آنحضرت در
بلاد و اصهار انتشار گرفت از اطراف و اقطار اموال بسیار پیش آنقبلا ابرار هدیه می آوردند
آنحضرت جمیع مال بر اصحاب خویش تفریق میفرمود و اصحاب او موافق فعل آنحضرت در وجو
خیرات و مصارف حسنت صرف میکردند و آنحضرت فرمودی لیس فی الزهد فقل
المال و انما الزهد فراع القلب عنه امام شافعی رضی الله تعالی عنہ میفرماید که برادران
مالک رضی الله تعالی عنہ پس چندی که از خراسان هدیه آمده بود و دیدم که هرگز بهتر از اینان ندیده بودم
و بسبیل تعجب گفتم چه نیکو نمایان این اسباب مالک رضی الله تعالی عنہ فرمود این هدیه من است تو گفتم
اسپی برای سواری خود نگه دار فرمود من از الله عزوجل شرم و حیا دارم که خاکی را
که در آن بنی الله مدفون باشد بسم و ابه خویش برانگندم این خلکان در تاریخ خود
میگویند که مالک رضی الله تعالی عنہ با وصف ضعف پیری و کبر سنی و مدینه سواره نیرفت و میگفت
در شهر که جسد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مدفون بود سواره بران نگذرم و آن
حضرت در تعظیم و محبت مدینه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با قصی الحایه کوشید و هرگز از
مدینه بیرون رفت الا یکبار برای حج و عت القبر و مسجد سرور عالم صلعم در مدینه

در گفت رضی الله عنه فصل ششم در بیان ما جزائیکه انجناب را با امر و خلعا
 گذشت غزالی رح در خواص الکتاب از ابن وهب آورده که گفت مالک من فتوی
 میداد که بیعت مکره لازم نمی آید و همچنان طلاق و عتاق او شخصی از طرف بنی عباس
 والی مدینه بود و معاندان بگوش او رساندند که مالک بعد از زوم بیعت مکره فتوی
 میداد و مکنوش چنانست که غیر از ذریت امیر المومنین علی ابن ابیطالب کم الله وجهه
 دیگر را در آن حق نیست و الی مالک را بخواند و گفت بمن رسیده است که تو فتوی
 میدی که تصرفات مکره لازم نمی آید و ازین مقصود تو سوای خلافت ذریت
 امیر المومنین علی رضی الله عنه خلافت دیگرانست امام مالک گفت اول کسیکه این
 حکم را در منبستم و در لایعنی مراد داخل مکن گفت چنین فتوی را بگذار گفت در دین
 الحاد نیست و ندانسته که سرور عالم صلی الله علیه و سلم فرموده است لا
 طلاق فی غلاق و از غلاق اگر مراد است پس اگر قول رسول الله علیه
 و آله و سلم بگذارم گمراه باشم گفت ازین قول رجوع کن که برای تو بهتر باشد گفت
 رجوع نکنم و الی غضب آمد و پشت نماز کش را بغضب تا زیاده مجروح کرد تا آنکه میان

الحاد از
 دین حق
 بیرون

اضلاع ریش و سنگانی بهم رسید و کتف مبارک مسترخنی گردید و از آن ایچه کربیه بر می آمد
 ازین حمت بر آمدن آنحضرت برای صلوة و جماعت مشک و ممسح شد و عطاوه بر آن
 والی مدینه بران جناب حارسان شد و او و موکلان غلام گماشت و آنحضرت میگفت
 هر کس که مرا نمی شناسد که بشناسد مرا که من مالک بن انس ام و میگویم چنانکه سرور عالم
 صلی الله علیه و سلم فرموده لازم نمی آید مگره را حکم چیزیکه بر آن چیز اگر اه کرده شده است
 باز مفیدین قارع صحاح والی مدینه شدند که تو مالک را در بند خود داشته و او در بند
 تست که با مردم چنان چنین میگوید والی ناچار دست از آنحضرت برداشت و از بند حرا
 بگذشت بن خلکان میگوید که بعد آن ضرب حال آن امام همام روز بروز علو و رفعت تمام
 میگرفت گویا که آن حضرت ضرب تازیانه زیور بدن او گردید بعد این حادثه مارون
 الرشید بچ آمده چون داخل مدینه شد امام مالک بلاقات او زفت و بروی سلام
 نکرد مارون بشوق ملاقات خود بدر برای آن امام همام حاضر شد امام در خانه خود
 در است حارس مارون رشید بانگ بر آورد یا ابا عبد الله امیر المؤمنین بر در تو
 استاده منظر قدم تست طاعت او بر تو لازم و معصیت او بر تو حرام است بعد عتق

اضلاع ریش و سنگانی

پهلوی

جماع

سوزنده

باز میگوید

"

طویل در بکشا و بر هر حرفی ازین حروف عشره یعنی ک ه ی ع ص ح م ع س ق یک یک
 انگشت از اصابع عشره خویش عقد کرده بود و آنرا بر وجه مارون رشید بکشا و مارون
 با انواع معذرت و کرامت پیش آمد گفت یا ابا عبد الله ملاقات ما نیامدی چون ما
 آمدیم و بر سر و بابتی امام مالک گفت یا امیر المومنین ایستم که هر آنکه تو برای سماعت حدیث
 رسول الله صلی الله علیه و سلم آمده باشی خواستم که خود را بوضو و غسل و تبدیل لباس و تحن
 مطیب و منطف گردانم چه الله تعالی بذات محمد صلی الله علیه و آله و سلم در دین و دنیا اگر
 ما کرده است پس گو که ما کرام حدیث او بسکینه و وقار و جمال و لباس و بساط کنیم مارون
 گفت یا ابا عبد الله از آفانیکه بر تو رسیده است شنیدم و با خود پیچیدم و من از آن علمی
 نداشتم و آن گستاخی بحکم و رضای من نبوده است و آن نا عاقبت اندیش روی بروی تو
 حاضر است قصاص خنیش از روی بگیر گفت یا امیر المومنین ازین دعوی دست بردارم
 و بروی بجل ساختم تا بآگاه و ز قیامت و حکومت آخرت میان من و او محاصمت
 بر پا گرد و چه او شاخص است از شجره رسول الله صلی الله علیه و سلم حرمله بن یحیی میگویی
 از شافعی رخصت شدیم که میگفت که ما شعیب جعفر ناشی و الی مدینه بود مالک ضعیف است

خود خوانده گفت تونی که در بحال حیات کرد فتوی میدی و آن امام را برهنه از لباس پوشوده
ضرب نازیان رسانیده تا آنکه برکت مبارک و ستر خادستی بهم رسید و تا وفات خویش
بدست چپ قدرت بر از بس تن نهشت و زعم واقعی و ابی و او و بختانی نیست
که جعفر بن سلیمان بن عباس آنحضرت را نازیان باز و از امام شافعی رضی متولی است که
بکار زبیری والی مدینه با امام مالک تکبای گستاخی شد بارون رشید با شیع
این معاوئه او را عزل نمود قاضی عیاض در کتاب الشفا آورده که چون جعفر بن سلیمان
عباس که بادشاه ظالم و مجمع مظالم بود امام مالک من ضرب نازیان رسانیده آنحضرت
بخش آمد و بعد افاقه خطاب با حاضرین فرمود و اشهد کم انی جعلت صان
فی حل یعنی شاید میگذازم شمارا باینکه ترکب این جرم را از منواخذة کل کردم چه چو
دارم که میرم و از سر در عالم صلی الله علیه و آله و سلم شرمساری بزم که بسبب من
بعض آل او بار و آیند این جوی میگودید که مالک من در سنه یکصد و چهل و هفت بر
فتوی که موافق غرض سلطان نبود و بعد از نازیان خورد و الله اعلم در مقامات الحکا
آورده که چون رشید بحدیث از حج برای زیارت روضه رسول الله صلی الله علیه

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

آمد و سلم بدین آمد رسولی نزد مالک رضی فرستاده پیغام داد که کتاب خود که بران عمل میکنی
 نزد من بیا آنحضرت اقبال کرد و فرمود العلم بزار و لا یزعم و بروایتی آمده
 که گفت العلم یوتی و لایاتی یعنی علم حیرت است که بجانبی بیامدند علم جانب
 کسی برود بزرگان اشراف مدینه بر مالک رضی مجتمع شده عرض کردند که ما را
 مرد جبارست مناسبان میاید که کتابش پیش من میبری و او را بر خود مسلط نموده
 آنحضرت فرمود اگر حال چنان باشد که گفتید پس نفس خود را و لیل میکنم و علم را و لیل میکنم
 بعد از آن لباس غنی پوشید و پیش مارون تشریف آورد و نوشتت مارون گفت یا این
 عامر رسولی پیش تو فرستادم تو مخالفت من کردی امام مالک رضی فرمود یا امیر المؤمنین
 شرف تو بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است زهری از حارث بن زید بن ثابت بن
 خبزه داده که گفت من میسوال الله صلی الله علیه و آله و سلم می نوشتم و بسیار که آن خیر الانام
 علیه الصلوة و السلام در کنار من بود آیه لا یستوی القاعِد و فن من المؤمنین
 نازل شد این ام که من عرض کرد یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الله تعالی این آیه در
 فضل جفا و نازل فرموده است و من یا میام چه چاره کنم سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم

این حدیث
 در کتاب
 فضائل
 رسول
 است

کتاب
تذکره
خداوند
دجیر و غیره

فرمود من یدانم زید بن ثابت میگوید که قلم من هنوز تر و خشک شده بود که بنی صلی الله علیه و آله وسلم
بهوشن بر من افتاد چون بهوش آمد بنشست و فرمود یا زید بنویس غیرا ولی الضری
یا امیر المؤمنین حرف واحد بود که جبرئیل ملائکه از مسیرت پنجاه سال تعب کشیدند پیش تو
مرا حکم میکنی که کتاب خود داشته نزد تو آرم که در آن کتاب احکام قرآن و سنن
جمع کرده ام مرا لایق و سزاوار است که عزت و اجلال آن مقدم دارم و الله تعالی ترا
مرتبه رفیع و منصب منیع عطا فرموده چنان مکن که تو اول آن کسان باشی که عزت عالم را
کند و الله تعالی عزت ترا پست گرداند ما رویشید متنبه شده گفت که من بخانه تومی آیم و
آنرا می شنوم و هماندم برخاست و با امام مالک ض بیرون آمده خواست که بر مرکب
خود سوار شود مالک ض گفت یا امیر المؤمنین جگایت کرد مرا نافع از بن عمر بدیستی کنی
صلی الله علیه و آله وسلم فرمود ان الملائكة لتضع اجنتها الطالب العلم
رضا ما یطلب بدیستیکه فرشتگان بر آینه می نهند باز وای خود را برای طالب العلم
جهت رضا مندی طالب علم مرطلب علم را پس پیاده بیا و سوار شو ما روین مالک پیاده تا
خانه اش رفت چون مالک ض بخانه درآمد ما روین در صد مجلس نشاند خود برای میل

و تبدیل لباس غیر که عادت مستمره آن خیر الناس بود گوشه رفته باز بیاید و گفت حکایت کرد
 مرا نافع از ابن عمر که سرور عالم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود ان الخاص لا ذی
 تخصص بالعلم دون العام لم ینتفع به الا الخاص و لا العام
 و این کتابست که کسی از اهل حدیث از شنید است پس این عالم بدو تا خاص و عام مجتمع شوند
 و تو با ایشان سماعت حدیث کنی ما روین شید فرمان او و اهل علم و اصحاب حدیث جمع آمدند
 پس از آن مالک گفت حکایت کرد مرا نافع از ابن عمر که فرمود و خواجه عالم صلی الله علیه و آله
 وسلم من تواضع للعلم رفعه الله عن وجل یس و تریا قاصحاب
 حدیث بنشین و این خواست و با ایشان نشست **نظم** هم هر که برگزید
 یزدانش پیر زمانه دوست فرمانش پیر تو فرمان حق بری فرمان پادشاهی بر
 زمانه چون شان پادشاه آغاز بخواند که در هر گاه فارغ شد ما روین رسید گفت این کتاب
 چه نام کردی گفت یا امیر المومنین بصر نام که خواهی این کتاب را اسمی گردان من سوم بود طاکوف
 ام لا نک تو طاعت لنا یعنی درین امر تو موافقت ما کرد پس از آن پیر و روین رسید
 چند بغل و ستر و چند دیار بدید فرستاد و بایم راد و فرمود و دیار گرفت و گفت که

مردی زینبیکه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مدفون باشد سواره نزد وی رفت
 آورده که چون مالک من ملاقات مارون رسید آمده اراده انصراف کرد گفت یا
 ایبرالمونین تو بیع تو بطریق سنت کنم یا بر این عت مارون گفت بطریق سنت مالک
 رضی فرمود فانی استودع الله دینک و اماتک و خوایم عاتک
 پس برگشت این عمل آنحضرت برای آن بود که مردم در توبیع مارون رشید تعلم و نشر
 عجایب بدعت نمیکردند و سنت در رواج حیرت که بدان رسول الله صلی الله علیه
 و آله وسلم ماضی و خوشنود باشد و در روض الفایق آورده که مارون رشید از مالک من
 سوال کرد که آیا خانه برای سکونت خود داری گفت فی سته هزار دینار آنحضرت بخشید
 گفت خانه برای خود خرید کن مالک آنرا گرفته خرج نکرد و نگاه میداشت تا آنکه مارون رشید را
 بخداد کرده مالک من گفت که همراه من بیا و من اراده دارم که کتاب ترا مشهور گردانم و در
 دهم و مردم را بر موطا تو راغب گردانم چنانکه ایبرالمونین عثمان رضی مردم ما بر قرآن راغب
 و مستوجب گردانید و کسی غیر از مذہب حق مذہب دیگر نگزیند و همه را بذب تود موافق کتاب حق
 بیاورم مالک من فرمود و ما شا جنان کن یا اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم

بعد وفات آنحضرت در قطار و امصار متفرق شدند و بیان حدیث کردند پس زوال
 مصر و شهر علم موجود است و رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرموده است اختلاف
 امتی رحمت و موطا کتایت که من بر اندازم علم و دانش خود جمع کرده و فرام آورده
 ام و یک کعبه من را بنجا خطا کرده باشم و دیگری دانا تر از من باشد و برای آمدن با تو
 نیز سبیل ندارم چه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرموده است المداینه تنق
 حیث الرجال کما یقی لکیر خبث الحدید مدینه در خاصیت از آن
 چرک پلید مثل و نه انگران است که از آن چرک این میکند چون من از تو چند بار
 گرفته ام و از آن سبب تکلیف مفارقت از مدینه میدی و آن موجود است اگر خواهی
 بگیر و من بر مدینه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و نیاید ما فیما را اختیار کنم امام غزالی
 آورده که آنحضرت مبلغ پیش از من باز پرس ستاد ما رو نکرده و اعتذار نمود
 و نیز امام غزالی در خواص کتاب آورده که ما رو نرشد روزی مالک من
 و مجلس خود خواند چون آنحضرت داخل شد گفت بسم الله الرحمن الرحیم
 رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مَدْخَلَ صِدْقٍ وَاَخْرِجْنِيْ مَخْرَجَ صِدْقٍ

این روایت در کتاب
 و تواتر در سنن
 از امام غزالی
 آورده و در
 خود جوی با این
 اعانت کننده

وَأَجْعَلْ لِي مِثْلَ نَارِكُ سُلْطَانًا فَضِيلًا مِنْ كَلَامِ نَحْنُ نَقَامِ مِثْلِي بِرَارِ
رَشِيدِ سَتُولِي كُتْ وَرَبِّي وَرَدِ لُشْتِ ابُو يَوْسُفَ كَهْ اَزْ اَصْحَابِ اِمَامِ بِحَقِيقَةِ رُضْنِ
مُتَعَبِلِ سَارُونِ شِيدِ شُشْتِ وَجَانِبِ كِرْ پَرِشِ اَمِنْ يَامُونِ جَلُوسِ دِهْ بُو دَامِ مَالِكِ
گفت یا امیرالمومنین کجاشینم فال مستعار مومن مارون بر جانب است میان خود
و پسر خود نشاند گفت یا ابا عبد الله الی الان یسکان سوا تو کسی نشست مالک فر
گفت تو از شجره مبارکه طیبستی لهذا از تو صادر میشود مگر طیب و مقامات حکما
آورده که مارون شید چون بدین آمد روزی در مجلس خود میان امام مالک ابی یوسف
طرح منظره انداخت مالک ابی یوسف رضی فرمود صاع سر و عالم صلی الله علیه
آله و سلم چه مقدار بود گفت شش رطل مالک من اهل مدینه را فرمود که صاع های خود آورند
و هر واحد از ایشان میگفت که حکایت کردم از پدر من ز پدر و او از جد خود که ز کوه قطیف
صاع سوی سول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برداشته میشد چون آتبار پایش کوته
بُخ رطل را بد و قول امام مالک غالب افتاد و ابو یوسف گفت یا ابا عبد الله اگر کسی بیند
چیز را که الان من بینم هر آنکه بسوی قول تو رجوع کند چنانکه من رجوع کرده ام پس

از آن ابو یوسف و درین مسئله از مذہب بسوی مذہب مالک من جمیع نو و نادر
رشد و فتح ثانی مالک با یوسف رضی الله عنهما را در محفل خود جمع نموده بنیاد طحا
بناد آن هر دو بزرگان اجل در وقف بحسب المصل منظره کردند ابو یوسف راجع
جایز نیست مگر آنکه بدان وصیت کند یا حکم حکم و بدینا نفس وقف صحیح نباشد امام
مالک اهل مدینه را خواند و از بستان های اطراف مدینه استفسار کرد و گفت هذ
وقف فلان و هذا وقف فلان تا آنکه نوبت نسبت بصحابه برانید
ابو یوسف از مذہب خود بد مذہب مالک بن مسلمان نیز رجوع کرد امام غزالی در خواص
الکتاب گوید که ابو یوسف امام مالک من سوال کرد که محرمی با ستین خود بر ثنایا یعنی
چهار و ندان پیشین آهوز دو بعد مد آن و مذاقش بغیا و حکش چه باشد مالک من
فرمود علی الجزاء ابو یوسف راجع گفت ایابرای محرم استین میباشد یا برا
آهونایا است امام مالک فرمود نیکم که تو در مجلس یوسفین استنزه کنی مگر
است که کسی محرمی را لباس قمیص نموده باشد که استین دارد و نیز محتج نیست که
الله تعالی برای آهونایا آفریده باشد چنانکه در گفت ششم زیاده خلقت میفرماید

وقفه ۱۲
حکم نماید بزرگم
بین خاص و عام
و بزرگ این قصد را
که وقف لازم است
کنند و منوی بگوید
وقف ان ملک وقف
ای بیرون می شود
وقف لازم است
نمیباشد آنها و این که
و این که در تو را و عطا
و بعد از آن خود بگوید
سند وقف بگوید

و زیادت بعضی اعضا و حیوان معاین مشاهدات آورده اند که روزی امام مالک
 بملاقات مارون رشید رفت چون مکالمت و صحبت با فرموده مالک عرض خست انما
 حوت مارون گفت اگر مقتدای مسلمانان فضل فرماید و هر روز نزدیک حاضر آید
 و فرزندان مامون از و سماع حدیث کند موجب منت بر ما است مالک عرض
 بکرات در روی نگریت و گفت مه یا امیر المومنین لا تضع عزة شیئ
 رفعة الله العلم بونی و لایاتی یعنی بگذار دست گردان عزت چیز را
 که بلند گردانید از احق عزت نشانه علم حریت که بجانب ی بیایند نه علم جانب کشی و
 و بروایت دیگر آمده که در جوابش چنین بود اعز الله المسلمین و غیره که اصل و قبله
 شماست ناشی پیداشده بر شماست که از اعز زوارند مارون رشید با انصاف
 در آمد و گفت که رهت گفتی ای شیخ این سبوی اخروشی بود که از من جدا شد پس
 از ابر بر من بگذار از این پس امین مامون را بدر سر امام مالک گفت و مالک
 ایشان انگاه بارواری کرد و دیگر طلبه او در صف طلبه نشاندی **نظم**
 متعلق و صابر بود پ مقتدای همه کار بود ذلت و قبله عزیز و کبر و در او

کعبه وزیر و امیر با صاحب علم و معرفت بوده و مطهر فیض و کرمت بوده و از زنی
 آورده که مارون رشید از امام مالک پرسید که من به اوده دارم که این بنا را کعبه
 بهم نموده بر بنا این زیر عمارت کنم گفت یا ادریس بن این خانه را باز بچیز دست ملک
 گردان و بچیک سلاطین باز برسد که در آن نقصان و زیادت کند چه حرم
 آن خانه از قلوب مردم بدر رود و مارون از آن باز فسخ عزیمت خود کرد و فصل
 پنجم در ذکر چیزیکه عند وفات از آنجناب بی و بعد حیات محلی است سبق ذکر یافت
 امام مالک فضل و خلافت مارون رشید بدین در سنه یکصد و هفتاد و نه وفات
 یافت و نود سال عمر داشت ابو القاسم گوید که در مرض موت مالک فضل نزد
 او نشسته بودم و در آو روی بیاورد و گفت یا ابا عبد الله شبی این دیده ام گفت بگو گفت
 شخصی را دیدم که از آسمان نزول میکرد و بر روی لباس میزد و در دست سجده داشت
 و از آسمان باران آسمان بر زمین نثار کرد و گفت این براه مالک است از آتش جهنم بر
 آتش میزدیم که رسول میرسد گذارش بیاورد که یا ابا عبد الله شب نمودن بدیده خواهی
 دید و است فرمود آن چیت چون تقریر خواب کرد مثل آن فیه بود که در آوده

گفت مالک رضی الله المستعان ما شاء الله کار کند
 فی الروض الفائق امام شافعی رضی الله عنه فرمود که ماور که بودم روزی عمر بن
 گفت شب خواب عجیب دیدم که گویا گوینده میگوید که اشباح عالم ترین این من فوت
 کرد چون شمار کردیم آنروز روز وفات مالک رضی الله عنه بن عبد الله بن علی میگوید
 شنیدم بشیر بن بکر را که گفت شبی در منام او زاعی را با جمعی از علماء در جنت دیدم گفتم
 کجاست مالک گفت در درجه ارفع از ماست چون او را دیدم گفتم خدا با تو
 چه کرد گفت بخشیدم را بیکدیگر که از امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه بمن سرسیده بود و در آن
 مداومت داشت آن کلام این است که امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه هرگاه جنازه
 را میدید میگفت سبحان الله لا یموت بکرمته این کلام الله تعالی مرا
 بخت و رآورده رضی الله تعالی عنه و فعنابه نطم
 اوست فہرست بر جرین علم و اوست بنیاد وجود و مایہ علم و چون قضا
 سلویش درست و درست و چون خرد کار باشد روشن و حیت و دل او
 چون سرخ و ہشیار و چشم او چون لیل قضا بیدار و خط او آبروی شریعت

اصل او اصلها بفرع آرد و دولتش از کینه و کدورت صفا و برزبانش زنده تلافی
 کدناف و رضی الله عنه و در شانش و آسمان زمین ثنائش و باب سوم
 در مناقب ائمه علم و نبی الامام المطلبی محمد بن ادریس الشافعی رضی الله عنه و زینت
 یک فصل است فصل اول در بیان مولد و مقدار عمر و تاریخ وفات آنحضرت
 رضی الله عنه فصل دوم در بیان نسب و باطنی بحسب فصل سوم در ذکر
 خلقت لباس و خضاب و نقش خاتم آن امام مکرّم فصل چهارم در ذکر اهل اولاد
 و تسویر اهل العلم و الاشراف فصل پنجم در بیان نسلیم یافتن آنحضرت پیش معلم و حفظ
 قرآن و اشتغال بقرآن و شعر و راویان و بیان سبب اخذ آنجناب در تعلم علم فقه و
 حدیث بالاخر فصل ششم در ذکر شاگردان و جوامع اصحاب آنجناب و آنچه از ایشان
 را بایستادن از حکایات و اشارات گذشته است فصل هفتم در ذکر احوال
 آنحضرت بدین برای قرائت موطا پیش امام مالک فصل هشتم در ذکر خروج
 آنحضرت به یمن پس از آن آنحضرت را عقید براق بودن و بیان سبب نزول آنجناب
 در محنت مشهوره و بیان چیزی که میان آنحضرت و مارون رسید از منی و در

مکالمه گذشته است **فصل نهم** در ذکر مناظرات با محمد بن الحسن شیبانی و غیره
فصل دهم در قدوم آنحضرت بعراق در عهد مامون برای تدریس و تعلیم
 انتفاع مسلمین پس از آن آمدن آنحضرت از انجاسوی معصومیت قامت در آن
 شهر **فصل یازدهم** در ذکر کتب و مصنفات و بیان اسما بعضی موفعات
 آنجناب **فصل دوازدهم** در بیان مدح و ثناء علما کبار و رشتان آن زبد
 احیاء بشر و اشعار و شهادة ائمه مسلمین در اینکه آنحضرت در جمیع علوم علی قدر و بود
 و مبرور الید بود **فصل سیزدهم** در ذکر بعضی حکایات و آله بر علو مقام
 و سمو منصب آن امام مشارق و مغارب **فصل چهاردهم** در عقاید
 آنحضرت در الهیات و مایهات و بالذات و الصفات **فصل پانزدهم** در ذکر
 چیزیکه در فضل علم و تعزیه بیان از آنجناب مرویست **فصل شانزدهم** در
 ذکر معرفت آنجناب بحکم طلب علم نجوم و بیان مهارت کامله در هر دو علم مذکوره
 چنانکه در دیگر علوم مهارت تمام داشت **فصل هجدهم** در ذکر ذرات
 آنجناب بابت جواب با صواب **فصل نهم** در ذکر کلمات جاریه بر

سبیل ایشان بیان لطایف بر طریق اجمال فصل نوزدهم در بیان جود و سخا و دیگر کرم و
 عطا فصل بیستم در ذکر اشعار آن سر حلّه آثار علی سبیل الاختصار فصل
 بیست و یکم در ذکر احوال و مرض موت آنحضرت گذشت و بیان وجع
 و ذکر وصیت فصل اول در بیان تولد و مقدار عمر و تاریخ وفات آن معون
 حسنا و برکات باید داشت که اصحاب تواریخ اتفاق دارند بر اینکه امام شافعی در
 در سنه یکصد و پنجاه متولد گردید و پنجاه و چهار سال زندگانی کرد و شب جمعه در آخر
 رجب سنه دویصد و چهار در عصر یکبار رحمت حضرت عزت پوست در روز جمعه بعد
 عصر بمقام شریف فون گشت قبره و منهاش هون و یزار و تبرک به
 رحمة الله علیه نظم بیستم بی علم و فضل و صدق و یقین و شافعی
 بود و غیر مجتهدین و در تفسیر ایشان به مین حق بود است و مقتدای گروه او تا دواست
 و علم و افتخار جهانش بود و پیشوای جهانیا نش بود و روز آئینه بود و سلج حبیب
 که شده شافعی بحضرت رب و سال مولود او و معلی آن و سال رحیل او و متقد
 خوان و مرقد و بمصر و غیره و به زمین و زمان و کون و مکان و در مولود

آنحضرت اختلاف است چنانکه در تاریخ خود آورده که ولادت آنحضرت در بلخ
 عزت بود چون دو ساله شد بکآوردند و عزت از بیت المقدس و هر طایفه راه دارد
 و صاحب آثار الهدایه میگوید که عزت مدینه طیبه است میان شام و مصر و قونیه است
 که ولادت آنحضرت در مین است و در کتاب البیهقی فی مناقب الشافعی آورده که در مدینه
 آنحضرت پدر آنحضرت فوت کرد و پدر پدراختیار از عسقلان بکآورد و عسقلان
 از عزت شش میل مسافت دارد و در عالم صلی الله علیه و آله و سلم آن هر دو
 بلده را عروس الشام نام کرده بود قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 ابشرکم بالعرو سین عتره و عسقلان بعضی گویند که بولد
 آنحضرت مناست امام فخر الدین رازی گوید که امام شافعی رضی و در یکصد
 و پنجاه که سنه وفات امام ابوحنیفه رضی است تولد یافت بعضی از باب تاریخ برانند که
 در روزیکه امام ابوحنیفه وفات نمود امام شافعی متولد شد امام حاکم ابو بکر
 بیهقی میگوید که در بعضی روایات تعید روزیافتم اما تعید بسال معروف و مشهور
 است الشیخ عبد الله الیافعی در طبقات الفقهاء آورده که میان ما و حنفیه تفاوت

بسبیل طبع و فراحت میگذشت تحقیق میگفت که امام شافعی بود تا آنکه امام مالک از دنیا
 رفت و ما میگفتیم که هرگاه امام مابدنیاد آمد امام شافعی بخت **نظر** چون
 فرو شد چراغ دین بنی و روی بنمود ماه مطلبی و درین میان ساخت ازین
 تقدیس و صد سنت محمد ادریس و بر خود از عقل خویش هیچ نساخت و در
 شرح خویش در بخت و **فصل دوم** در بیان نسب و ما تعلق بحسب نام امام
 شافعی رضی الله عنه و کنیت ابو عبد الله بن ادریس بن العباس بن ادریس بن
 شافع بن سائب بن عبید بن عبد یزید بن شثم بن المطلب بن عبد مناف القرشی
 المطلبی آنحضرت را مطلبی برای آن گویند که جدا علما و آنجناب مطلب بن عبد مناف
 است برادر ما شثم بن عبد مناف که جد پدریست صلی الله علیه و آله و سلم و آن
 جناب نسبت بجد او شافع کرده شافعی گفتند نسبت با آنحضرت بدین لفظ کنند
 و سائب بن عبید و جنگ بدر که صاحب رایت ما شثم بود از جانب اهل
 مکه اسیر مسلمانان شد و با سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم در صورت و خلقت
 مشابهت داشت او بعد اسیری فدیہ خویش داد و مسلمان گشت گفتند چرا پیش از

اعطاء فدیہ اسلام نیاوردی گفت نخواستم که مسلمین را از طبع ایشان محروم دارم
 مرویست که چون سائب بن جبریت سرور عالم صلی الله علیه و آله وسلم آوردند فرمودند
 اخي وانا اخوه امام مہدی و غیره میگویند که امام شافعی رضی از جهت پدری
 و از جهت اجداد^{الہات} ماضی و از جهت مادر از او بود اما مطلبی بودن آنحضرت از جهت
 پدر از نسبت مذکورہ صد معلوم شد و فلی میگوید کہ بنی صلی الله علیه و آله وسلم را در
 منام دیدم کہ میفرمود قال الشافعی قال لمطلبی و نسیہ انستم کہ شافعی از بنی
 مطلب است تا آنکہ از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در منام شنیدم و مہدی میگوید
 کہ نسبت امام شافعی در قریش و شہابیان قدوہ ابراہیم مطلبی نزد خلفاء و شعراء
 روزگار شہر از خود بہار عند البصر است و داؤد بن علی ہر گاہ قول امام شافعی
 رضی از حکایت میکرد میگفت هذا قول مطلبینا و اما ماضی بودن آنحضرت
 از جهت اہل بات اجداد بنابر آنست کہ خطیب تاریخ بغداد و مہدی آوردہ اند کہ
 مادری سائب بن جبریت از قم بن ششم بن عبد مناف و مادر شفاخلدہ نام بنت اسد بن
 ششم بن عبد مناف و مادر عبدیزید شفا بن ششم بن عبد مناف است پیش از

ابن عمر و ابن عباس و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است زیرا که مطلب هم آنحضرت بود
 صلی الله علیه و آله و سلم پس بن جوهر مذکور امام شافعی رضی الله عنه است اگر چه از مطلب
 بن عبد مناف است فائده جلیله باید دانست که عبد مناف جد رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم است او را چهار پسر بودند هاشم و مطلب و عبد شمس و نوفل پس هاشم جد رسول
 الله است صلی الله علیه و آله و سلم و مطلب جد شافعی است رضی الله عنه و عبد شمس جد امیر المومنین
 عثمان بن عفان است رضی الله عنه و نوفل جد حیر بن مطعم است رضی الله عنه و مطلب
 با هم یار و مددگار عبد شمس و نوفل با هم متصادم و موافق بود یکدیگر بودند و در جاهلیت
 میان هاشم و مطلب میان عبد شمس و نوفل خصومت شدید بود و قول مشهوره
 مردم است صدق الا بقاء قرابت الا ببناء هرگاه میان هاشم و مطلب اخوت
 از جهت نسب و اخوت از جهت نصرت و محبت حاصل شد لا جرم میان اولاد نیز باقی
 ماند تا که نسبت اولاد الی الاولاد مانند نسبت اجداد الی الاجداد باشد و الله
 تعالی امام شافعی رضی الله عنه را ناصر الحیث گردانید حتی که در بغداد موسوم بناصر الحیث
 گشت مرویست که حیر بن مطعم که از اولاد نوفل ابن مناف است گفت که یزد عثمان که از

اولاد عبد الشمس بن مناف است بحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرشته گفتیم
رسول الله فضیلت بنی هاشم را بگوئیم چه الله تعالی وجود وی جو در از ایشان
گروانیده است و اما بنی مطلب بایان در نسبت و قرابت بسوی تو برابریم پس چه است
که اکرام و اعطای بنی مطلب میکنی و از خشمیت ایشان رحمت فرمودی و ما را از کشتن و
و محروم ساختن ما و ایشان بمنزله واحد اندر و در عالم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود انهم
لم یعارقونا فی جاهلیة ولا اسلام و انما بنو هاشم و بنو مطلب
شیئی واحد بعد از آن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم برای بیان نزد
انکشان بر دست خود را یکی در دیگر شکستند و قول آنحضرت صلی الله علیه و آله
سلم انهم لم یعارقونا فی جاهلیة ولا اسلام بسبب چه باشد یکی آنکه
ما روایت کردیم که مطلب نامر با شتم بود عبد شمس و نوفل دشمن با شتم بودند پس این نوع
مواصلت در زمان جاہلیت میان بنی هاشم و بنی مطلب حاصل بود و دوم آنکه هرگاه الله
تعالی احمد صلی الله علیه و آله وسلم را بر سالت فرستاد و اولاد عبد الشمس و اولاد نوفل بعد
از آنکه آنسرور دنیا و دین آمدند و اولاد هاشم و اولاد مطلب را می نصرت آنحضرت نمودند

فلهم بن الوجیهین قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 ما قال والله اعلم اما در امام شافعی رضی و قول است قول اول آنست که
 آن خیفه زنی از قبیلہ از دست و در فضیلت این قبیلہ احادیث کثیره مرویست قول
 دوم بیکان کریر از اولاد امام حسن بن علی بن ابیطالب رضی الله عنهم است حاکم ابو عبد
 الله الحافظ روایت میکند که شنیدم ابانصر را که میگفت یونس بن عبد الله الاعلی
 میفرمود که شنیدم از پدیک یا شمی را که والدہ اش یا شمیہ باشد مگر امیر المؤمنین علی بن ابیطالب
 کرم الله وجهه و شافعی رضی پس مادر علی فاطمہ بنت اسد بن یا شم و جدہ او شعیب بنت اسد
 بن یا شم و مادر شافعی فاطمہ بنت حمزہ بن القاسم بن زید بن الحسن بن علی بن ابیطالب
 است رضی الله تعالی عنهم پس امام شافعی را باین جهات نسبت بہ بیت نبوت ثابت
 گفت و مادر آنحضرت بحال عقل و دیانت و عفت و تراست فائزہ شہرت داشت
 رضی الله تعالی عنہا نظم ذات او شاه باز اوج شرف و عذہ و دودمان
 شاه نجف و پدرش یا شمی مطلبی است و ہم قریشی و کی و عزیمت و نسب و
 بعد حسن و ذات او نیز سبب بود احسن و فصل سوم در ذکر خلفه

بجای کسی نظر روی نینداختی محترم بن عبدالله آورده که میان علما از بعد بیت تلک تر
 و از قریب نیکو کار تو کریم تر خصوصاً برای غریب مسافر چون شافعی رض کسی ندیدم مگر
 گفته که لسان آنحضرت بانف میرسد لاجرم در بطق و تکلم غایت قوت و نهایت فصاحت
 داشت احمد بن صالح میگوید که چون آنحضرت تکلم میکرد از حسن صوت آوازش بترنم و نغمه
 مانا بود این بیت غفر الی گوید که روزی مشایخ قریش در مکّه پس جنازه میرفتند و شافعی
 رض میان قوم بود و بامر دم تحدث و تکلم میکرد و حسن صوت لفظ و حدیثش در هیچ غنا
 و لهو نیافتم تا میگردم که الله تعالی طریق را بر ما دراز گرداند تا آنحضرت خاموش نگردد
 احمد بن شریح آورده که نقش خاتم آن امام مکرّم الله تعالی بن محمد بن ادريس بود و بر او
 آمده که خاتم آنحضرت نقش الراحة فی القاعه داشت و خاتم در پشت چپ میکرد
فصل چهارم در ذکر اهل و اولاد آنسر و اهل العلم و الارشاد از وجه عقیقه و
 حلیه جلیله آنحضرت حمده نام داشت و آن کریمه بنت نافع بن عیینه بن عمر بن ابی المونین
 عثمان بن عفان رضی الله عنهم است این بنت شافعی میگوید شنیدم پدر خود را که
 میگفت وقتی خشک سالی بکه پدید آمد مردم سوی بوا دی و مخالفین و مدّنی برآمدند

چنانچه
 در تصحیح

و در این مقامات چندی زندگانی و ترویج کردند و آنحضرت در صفاء و خیرتی از اولاد
 امیرالمومنین عثمان بن عفان رضی الله عنه را ترویج نمود و بعد از آنکه رجوع با و طان کردند مردم میگفتند
 که خلیای بی بهره گشتند و شافعی مردی بزرگ آورد و اولاد آنحضرت از بطن آن
 گریخته اند ابو عثمان محمد بن ادریس اکبر اولاد است و فاطمه و زینب و دو دختر اند ابو الحسن
 العاصمی میگوید که ابو عثمان قاضی حلب بود و بقولی قاضی جزیره و بروایتی قاضی قضا
 بغداد داشت خطیب آورده که ابو عثمان سنه دو صد و چهل و چهار جزیره وفات
 کرد و یحیی میگوید که از سریه آنحضرت مسماة بدنا نیر پسری دیگر ابو الحسن نام بود و طفل
 او شافعی بنی حلت فرمود و آن پسر در سنه دو صد و سی و یک انتقال نمود
فصل بیجم در بیان تسلیم یافتن آنحضرت پیش معلم و حفظ قرآن و اشتغال بعن
 ادب شعر و در اول امر و بیان سبب اخذ آنجناب در تعلم علم فقه و حدیث بالاخر
 امام فخرالدین یازی میگوید که شافعی رضی الله عنه در اول امر محتاج بود چون اهل آنحضرت
 او را بکتاب سپردند استطاعت معلّم داشتند ازین رهگذر معلّم و تعلیم فصول میگردد
 برگاه معلّم کو دکان دیگر را چیر می تعلیم میداد شافعی آنرا یاد میگرفت و تلقف آن

این کتاب از کتابهای معتبره است
 و در بیان سبب اخذ آنجناب
 در تعلم علم فقه و حدیث
 بالاخر امام فخرالدین یازی
 میگوید که شافعی رضی الله عنه
 در اول امر محتاج بود چون
 اهل آنحضرت او را بکتاب
 سپردند استطاعت معلّم
 داشتند ازین رهگذر معلّم
 و تعلیم فصول میگردد
 برگاه معلّم کو دکان
 دیگر را چیر می تعلیم
 میداد شافعی آنرا یاد
 میگرفت و تلقف آن

کلام میگوید چون معلم از مکان خود بیرون میرفت شافعی رض از آنکو دوکان بیاد میداد
 هرگاه معلم این حال میدید دانست که بسبب تعلیم شافعی میگوید دوکان تقع او زیاده اجرت
 او خوشتر از حاصل است ترک طلب اجرت از شافعی رض کرد و بروایتی آمده که
 معلم میگفت معلالت نخست مرا که با جریست از تو چیزی بگیرم و این حال هم برین منوال است
 گرفته تا آنکه آنحضرت در بیعت سالکی ختم قرآن نمود حمیدی میگوید که شافعی رض
 میفرمود که من در کنار مادر خوشنم بودم مرا کتاب سپرد و چیزی نداشت که به معلم
 بدهد و معلم آن قدر از من راضی بود که چون او دینی مهمی از جای خود میرفت مرا
 خلیفه میکرد چنانچه او آورده که شافعی میگفت که هرگاه ختم قرآن نمودم مسجد در آمد
 مجلس علمی ششم و هر حدیث و مسئله که می شنیدم حفظ میکردم و مادر من آنقدر
 استقامت داشت که چیزی بدو از آن قرطاس خریدم تا لاش استخوان میکردم
 و از آن گرفته محفوظات خویش را می نوشتم چون پر میشد در سبوی من انداختم
 پس نزد من چندین سبوی جمع شد و پر دایت بریج آمده که شافعی رض میفرمود که
 هرگاه از کتاب بیاوم در بیعت شافعی میفرمودم و از آنجا و انتخاب میفرمود

در بیعت شافعی

و پنجاهی نخل خرم و استخوانهای شانه شتران بمنموم و در آن حدیث می نوشتم تا آنکه چند
 سبزه که ما درین است از خرفتیج و استخوانهای مذکوره که بران احادیث نوشته
 بودم برگردم و در ابتدای امر شعر بسیاری ورزیدم و از که برآمده در بادیه ملازم
 بنیل شدم که افسح عرب بود مدتی با او بوده و در رحلت و اقامت از جای بجائی
 شریک بودم هرگاه بکه بر گشتم شعر بیل بسیار بود مشق آن پیش گرفتم تا آنکه بایه
 رسیدم که بر نیاید مثل آن بایه مکرر و خط عظیم شخصی از زبیر بن ربیع گذشت و گفت
 که اگر این قصه با لغت در علم فقه بودی چه خوش بودی گفتم که ام کس باقیست که پیش او
 تحصیل علم برودم نام مالک بن انس رضی الله عنہ و در همان وقت در ول من
 خلیفانی و میلانی پدید آمد مصعب گوید که شافعی در ابتداء امر طلب شعر میکرد و روز
 بر دابه خویش سواره میرفت و پس و کاتب ابی میگذاشت شافعی مثل بیت
 شعری نمود کاتب ابی تا باز یانه زد و گفت خواندن چنین اشعار سبب ناب
 مروت چون تو کسی است چه اتعلم فقه لازم نمیگیری از ان باز قصد مجالست زنجی
 بن خالد که معنی که بود و نمود پس از ان بدیده آمد و ملازم مالک بن انس شد از احمد

بن محمد بن بنت الشافعی مرویست که شافعی عرض میفرمود که راول امر نظرو شعر میکردم
 روزی بر عقبه منابر آدم شنیدم که کسی از عقب من میگوید لازم گیرفته را و بروایت
 دیگر آمده که آنحضرت فرمود که من بر سایه خانه کعبه تنهانشسته بودم از عقب خود شنیدم
 که گوینده میگفت یا محمد علیک بالفقہ و دج الشعر و نیز آنحضرت
 فرموده که روزی سلم بن خالد با من ملاقات کرده گفت ای جوان تو از کجائی گفتم
 از اهل که گفت کجاست منزل تو گفتم در شعب الخیف گفت از کدام قبیلہ هستی گفتم
 از ولد عبد مناف گفت بچ منچ لقد شرفك الله في الدنيا والاخره
 اگر فهم خود را در فقه صرف میکردی هر آینه برای تو احسن بودی آنشب بخوابم و درین
 امر متفکر بودم خواب سرور عالم صلی الله علیه و آله وسلم را بخواب دیدم فرمود
 یا صبی گفتم لبيك یا رسول الله فرمود ممتاز انت ای از کدام
 قومی گفتم از گروه تو یا رسول الله فرمود ادب منی نزویک من انی و دین
 بکنای همچنان کردم رقی مبارک خویش گرفته بر زبان و دمان و لب من بالید و
 فرمود امض بارك الله فيك بعد این واقعہ در من نمی و خطائی در

خبر منچ باقی معقول
 خاندان نبوت
 این کلام است که
 بپسند خدای تعالی

سجده
 در عرب

و در کلام عرب واقع نشد حمله گوید شنیدم شافعی رضای که میگفت در ایام کودکی
 بکعبه بنی صلی الله علیه و آله و سلم را در منام دیدم که در مسجد حرام امامت ناس میکرد و هرگاه
 از صلوٰة فارغ شد و بقوم آورده تعلیم آغاز فرمود من نزدیک شده عرض کردم که
 مرا تعلیمی بن آنحضرت میرانی از آئین مبارک برآورده بمن آوده فرمود این برای
 تست در آنجا معبری بودار و تعبیر این رویا خواستم گفت در علم بدرجه کمال خواهی
 رسید و امام نام خواهی شد و بر سبیلست خواهی بود چه امام مسجد حرام افضل کل ائمه
 است و میزان اشاره بدانست که حقیقت بهر شیئی فی نفسه خواهی دانست محمد بن الحکم
 میگوید که چون مادر شافعی رمن آنحضرت حامله شد و بدید که گویا مشتری از شکم او برآید
 و پاره نورش بر بلاد و اطراف عالم یافت معبران گفتند که عالمی عظیم الشان بفرغ
 روی منیر و نور خویش شهبان عالم را روشن نموده و هدایت امام فخر الدین رازی در
 مناقب شافعی میگوید که شافعی رضی میفرمود که در نوم امیر المومنین علی ابن ابیطالب رضی
 الله عنه را دیده مصافحه کردم و آنحضرت انگشتری خود بر آورده و در انگشت من کرد
 عجم من تعبیرش چنین گفت که مصافحه تو با علی کرم الله وجهه امان از عذاب است و اگر میند

آنحضرت انگشتری خود را انگشت تو اشعار بر آن دارد که چون اینم مبارک آنحضرت پرتو
 نام تو نیز بمشرق و مغرب تا به خط **سم** و بجا آر بدین در طلبی پرتو راه دین از
 امام مطلبی پرمصطفی گفته او شنید بجان پرتو زان نمود و بشرع او بر مان پرتو ده شاکره
 حدیث نبوی پرتو غاشیه بکف ز پیش و صی پرتو زهره شافعی چو طالع شد پرتو خرد او را
 ز دل متابع شد پرتو ماه روی مبارکش چو تابفت پرتو میوه شرع رنگ سنت یافت
 در تاج ز خلق و خلقش چین پرتو در ترفع ز علم و علمش دین فصل ششم در ذکر
 مشایخ و جمایه اصحاب آن عالی جناب فضایل و فواصل که از روی سرفراز
 نسب و منصب و صحت دین و سلامت اعتقاد از به او بدعت و شقاوت نفس
 و معرفت بصی و سقم حدیث و معرفت مانع و منسوخ و عموم و خصوص آن و حفظ
 قرآن و اخبار و معرفت سیرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و سیرت
 خلفاء راشدین رضوان الله علیهم جمیع و تالیف کتب جدید و غیر ذلک از
 فضایل که در ذوات آنجناب مجتمع بود و در هیچک از ائمه مسلمین و علماء متقدمین و متاخرین
 جمع نبود و بدینکه مشایخ شافعی رضوان الله علیه که آنحضرت از ایشان اخذ علم

نمود و روایت حدیث و فقه از ایشان کرد بسیار اند و ما ذکر چند کس مشهور را نمودیم
 می آریم امام فخرالدین رازی میگوید که مشایخ شافعی در اهل فقه و فتوی نوزده
 کس بودند پنج کی و شش مدنی و چهار یامانی و چهار عراقی اما از اهل مکه سفیان بن عیینه
 و او در حدیث امام اهل مکه بود و شافعی در مصر و رشتان او گفته لوکلا السفیان
 لذک هب علم الحجاز و مسلم بن خالد زنجی او مفتی اهل مکه و علامه زمان خود بود
 و سعید بن سالم القلاح الکلی و داود بن عبد الرحمن العطار و عبد المجید بن عبد العزیز بن
 ابی داود و رحمه الله علیهم و اما از اهل مدینه مالک بن انس امام اهل بحرین و ابراهیم
 بن سعید الانصاری و عبد العزیز بن الدارری و ابراهیم بن محمد بن ابی یحیی الاسلمی
 و محمد بن اسمعیل بن ابی فدیك و عبد الله بن یافع رحمه الله علیهم و اما از اهل یمن
 مطرق بن یارن و هشام بن یوسف قاضی صنعان و عمرو بن ابی سلمه صاحب
 الاموال و زاعمی و یحیی بن حسان رحمه الله علیهم و اما از اهل عراق و کعب بن الجراح و ابو
 و سامه حماد بن اسامه کوفیان و اسمعیل بن علی و عبد الوهاب بن عبد العزیز و اما
 اصحاب و تلامذه شافعی در مصر که از آنحضرت اخذ علم کردند و روایت حدیث و فقه

نمود بسیار اند که در معشار ایشان از وسعت این کتاب که یعنی در غایت اختصار است
 بیرون باشد و تفصیل مناقب آن خیار که از فحول علماء باشند و اکابر فقهاء سابقین و اصحاب
 حدیث علی الاطلاق و ارباب معانی و تفسیر بالانفاق بودند و در انواع علوم و رده
 علیا و درینج فہوم رتبہ قصوی و ارباب مبطلی و معنی بخوابد ہر کہ بر شرح فضائل و اشرف
 شامل آن بزرگان اطلاع خواهد طبقات الفقہاء امام سبکی و مناقب شافعی از امام ہیثمی و
 فخر الدین از مطالعہ فرماید بعد فیہا ما تشہی لانفسک تلک الاعیان تستطیع
 القلوب و تلک الاسن لانہا کتب مفیدہ مشتملہ علی اوصاف اولئک
 الاعیان التی لم یصنف مثلہا فی ہذا الشان اکثر حکایات و اشارات
 کہ درین کتاب یاد یافته از ان کتب با خود است و بالفعل از ان رجال اولی الفضل و الکمال
 نام ہر کہ بقصد و تصریح ذکر میکنیم و غیر ایشان را بر تیغ و تلویج میگردد و باللہ للتوفیق
 ومنہ الاعانة علی التحقیق اول شیخ المحدثین قدوة المحققین الامم الہام و
 قدوة الامم حافظ الاسلام احمد بن حنبل رضی اللہ عنہ فاطنک بامام لستاذہ
 صاحب المذہب هو مالک بن انس و تلک ذلک صاحب المذہب

وهو احمد بن حنبل فاهوالاكثر طيبة اصلها ثابت وريحها
 في السماء توفي اكلها كل حين باذن ربها زعفراني گوید هر
 که پیش امام شافعی رضی می آمدم احمد بن حنبل را بر خوش سابق می دیدم و گریه الساجی گفته
 که با او و بسجستانی را پرسیدم که اصحاب شافعی من کیست گفت حمیدی و احمد بن حنبل
 ابوعلی و ربیع و ابو ثور و ابن جبار و دوزعفرانی و کرایسی مرزی و حرطه و غیرهم اند و حمید
 از اصحابی که بود و با آنحضرت بمصر رفت و بعد وفات آنحضرت بکربلا گشت و در سنه دوصد
 و نوزده در کربلا وفات نمود و مراد از اصناف کثیره و فضایل شهره است و امام احمد حنبل
 رضی میگفت که حمیدی نزد ما امام است زعفرانی بغدادیست حسن بن محمد نام داشت و از
 استوارترین رواة قدیم و از اهل لغت است و در سنه دوصد و شصت بمصر جان بجان
 آفرین سپرد اما کرایسی نامش حسین بن علی بن زید ابوعلی الکرایسی البغدادیست و او را
 مذنب اهل الای بود پس از آن رجوع به شافعی رضی کرد و او را مصنفات کثیره است
 در سنه دوصد و چهل و پنج انتقال فرمود و هم امام ابوعلی صحیحی مصری است
 یوسف بن یحیی گویند او ابو یحیی ابوعلی منسوب به طبرستان است از معتمد مروی

از ائمه اسلام است که بعد از امام شافعی بعضی در نشر علوم و احکام قائم تمام آن امام بام و ناصر است
 و صابر بر محنت بود و هیچ آفرود که بویلی نزد امام شافعی بعضی نزلتی داشت و بسا اتفاق
 می افتاد که اگر کسی از آنحضرت سوال می کرد می فرمود که از ابی یعقوب استفسار کن چون بویلی
 بعد از مسئله میداد و خبرش آنحضرت میرسید میفرمود جواب بمانست که وی گفت و بویلی نام
 العیام و قاری القرآن و ضاع المعروف و طویل الصلوة بود و هر روز ختم القرآن
 مینمود و همیشه هر دو لبش حرکت داشت یا بکر یا بقراءة قرآن و بویلی چندی بجای امام
 شافعی بعضی در تدبیر و نصرت مذنبان نشست در ایام خلافت و اثنی باقی باشد او را
 تکلیف قول بخلی قرآن داد و اندازان امتناع نمود و او را معتید به بغداد برد و مدوخل و تبریک
 چهل رطل آهن در کمر و دست و پایش کرد و میریخ و آزار صابر و بر دین خویش ثابت
 ماند و راضی بقول خلقی قرآن نشد تا آنکه در زندان در سینه و صدوسی و یک ازین
 حاکمان برضوان شرافت رحمة الله تعالی و تعصبا به نظم قد و ما اولیا عالم
 بود و ادرع و افضل و مکرم بود و ذات او بحر عالم ملکوت و کان ناسوت و
 مخزن جبروت و ذات او با کمال حق موصوف و بهر خورشید آسمان معروف

بویلی روز جمعه در زندان چون آواز اذان می شنید غسل میکرد و لباس می پوشید تا
 دروازه زندان می آمد زندان بان میگفت کجا میروی گفتی اجنبی داعی الله
 میگفت باز رو عافاک الله کفنی اللهم انک تعلم انا قلابنا داعیک
 فمنعونا ونسبت بویلی و مرنی و بریج و ابن شریح و ابی حامد سوی امام شافعی مانند نسبت
 ابی یوسف و محمد بن الحسن بن یام بحیثیه نو مانند نسبت ابن القاسم و انشعب بن یام مالک
 رضی الله عنهما و الله اعلم سوه الامام الجلیل ابراهیم اسمعیل بن یحیی المرزنی المصری
 و رسته نکصد معناد و پنج تولد و در سه و صد و شصت و چهار وفات یافت ناصر
 و زاهد و قانع و در طبرستان و مشرب مستجاب الدعوات و در مناظره و حجت کوه
 علم و حکمت بود امام شافعی رضی الله عنه و در وصفش فرمود لوناظره الشیطان لغلظه
 و برای تعبد و احتساب رقت قلب و تنقیه نفس خویش موتی را غسل میداد و میپوشید
 که چون بویلی و ربنذ گرفتار آمد مرنی بدریس و قهر بر داشت شافعی رضی الله عنه شد و انوار
 متفرقات شافعی رضی الله عنه را جمع کرد و بسط را مختصر نمود تا بر طالبان سهل و آسان گردد
 و آنچه که از مصنفات مختصر است اخذ کرده است مختصر کبیر و مختصر صغیر است که در بلاد مسلمانان

و انتشار و در مغزنی گفت که در تالیف این کتاب بیست سال جهد و سعی بجا بردم و شست
نوبت از تالیف نمودم و در هر کت تغییر و تبدیل میدادم و در هر مرت که اراده تالیف میکردم
قبل آن شش روز روزه میکردم و چندین رکعت میگذاختم و در عظم منفعت و برکت و کثرت
ثمرت کتابی چون کتاب مغزنی در اسلام تصنیف نیافته رحم الله و نفعنا به و
جمع بینا و بینة فی جنه بفضل و رحمة عمر بن عثمان الکی میگوید که در مکة
شام و سواحل و رباطات آن اسکندریه در کثرت تعبد و شدت اجتهاد و دوام بر
عبادت و شدت تعظیم علم و اهل علم و تصنیق بنفس و توسیع بنفس دیگران اعدید مثل
مغزنی ندیدم و مغزنی همیشه صلوٰة بجاعت میگذازد و اگر گاهی برای طهارت سویل میرفت
و تمام اجتهاد و قوم از صلوٰة فارغ نمیشدند برای زجر و تنبیه نفس آن صلوٰة را بیست و پنج بار
او امیر ابو طیب بن ابی سلیمان مصری میگوید که مغزنی در سنه دویصد و شصت و چهار وفات
نمود و هشتاد و هفت سال عمر داشت ابو بکر محمد بن بیان مصری میگفت که هرگاه خال من
از جنازه مغزنی رخ بر گشت گفت که شب عجب قهوه دیدم که طایری ایستاده و بر جنازه
مغزنی سایه انداخت و من غمخیزش را بر و انداخته دست با و میمالیدم منقاب مغزنی هرگز

در تاریخ مشهور است و بین مختصر نیکی و فيه ثنایه لمراد هدیة واللہ اعلم
 نقطه در جهان صاحب حق بود و کاشف کتبه و قانی بود و از وجودش زمانه پر
 ضو شد و کشته بنیاد دین از نو شد و درجه و مرتبه ولایت داشت و همه عالم از و هدایت
 داشت چهارم علام الامام الیه بن سلیمان بن کامل المرادی خادم الشافعی و راوی کتب
 آنحضرت علی الصدق و الاثنان ربیع مؤذن مسجد جامع فسطاط مصر بود و در صد و هفتاد و
 چهار توکد یافت ربیع میگفت که در سنه دو صد و پنج کتب شافعی بر مردم منجی اند و در آن
 حال سی و پنج سال عمر داشتم و در سروریش من موی سفید نبود و ابو الحسن العاصمی آورده
 که در سنه دو صد و چهل ربیع بابی علی بن عفرانی بود که ملاقات کرد و یکی بر دیگری سلام
 کردند و ربیع گفت یا ابا علی انت بالشرق و انا بالمغرب ثبت هذا
 العلم یعنی علم الشافعی رضی الله تعالی عنہ کلام شافعی رضی ربیع را
 دوست میداشت و مرتبه قربت و خصوصیت با و بخشید بود و ربیع در خدمت
 آنحضرت بنیام نموده آنحضرت از وی با مضی بوده میفرمود که چون ربیع کسی خدمت
 من کرد و نیز ربیع میگفت که اگر استطاعت خواندن طهر علم داشتی هر آینه ترا

فسطاط
 چشمه مشهور مصر گفته اند در محرو
 انرا بنا کرد و اسد

خویشی و در ماه شوال سنه و صد و هفتاد و هشت الهی بپست و رحمت الله علیه و

لزلفه لایه و جمع بینا و بینه فی دار السلام مع اولیایه البر

تألیف
بزرگوار
و در شهر آرمون

الکرام نظم و در جهان افروز و محدث بود و ذات او پادشاه کشور بود و

عول و بود قلزم الوار و تن و بود بوقیس و قار و عارف ذات حق تعالی بود و مصفا

کمال و الا بود و پنجم حرطه بن یحیی بن عبد الله بن حرطه بن عمران است و در سنه یکصد

شصت و شش از زاد و بود آمد و یکی از تقدیم اصحاب الشافعی رضی بوج و از آنحضرت

و از عبد الله بن موسی غیر همار و است کرد مسلم و ابن ماجه و غیر همار و وی روایت کرده

از آنحضرت در وظایف عبادت و قیام بطاعت بر وجه اخلاص و شریعت گروان

اقوان بر بوده و صفای فطرش غلام عوایت از سینه خام و عام زدوده نظم و

بر سر از شین شمع ساخته تاج و دل و عرش و سجده اش معراج و شرف کاخانه

ملکوت و کار فرمای هر صده جبروت و در سنه و صد و چهل و سه غریق دریا

معفرت و رحمت الهی گردید رحمة الله علیه فصل هفتم در ذکر حلیات آنحضرت سوی

امام مالک بن انس رضی الله عنهما امام فخر الدین رازی میگوید که آن امام امام از علما

کثیر استفاوه علم نمود اجل واعظم ایشان مالک بن انس است شافعی رض میفرمود که در اول
 امر بر مسلم بن خالد تفقه می نمودم و درین اثنا خبر یافتیم که مالک بن انس رض امام و پیشوای مسلمین
 است شوق طلاقش از من دل گرفت و در کار شخصی موطا بعایت گرفته حفظ کردم
 و نزد والی که آمده خطی از وی بنام والی مدینه و امام مالک بسفارش گرفتم و بدین آمده
 خط مذکور به والی آنجا رسانیدم والی مدینه بعد از مطالعه گفت ای جوان منشی از خوف بدین
 تا خوف که پیاده و برهنه پا بر من آسان تر است تا در وازه مالک که طاقت ذلت
 طول و قوف بر در وازه اش ندارم پس از آن چارناچار با من بدر سری مالک
 رسید مردی پیشتر رفته درش فروگفت جاریه از خانه بدر آمد امیر بدو گفت بگو خواجه
 خود را که امیر بر باب تو قائم است جاریه اندرون شد و دیر کرد و برگشت و گفت که خواجه
 من بگوید که اگر ضرورت مسئله باشد در رقعۀ نوشته بفرست تا جوابش نوشته بدیم اگر
 هر دو تو برای همی دیگر بود حالا بر کرد و در وقت مجلس بیاید گفت بگو که خط والی مدینه در همی
 با خود دارم جاریه اندرون رفت و باز برگشت و کرسی آورد و بنهاد پس از آن مالک
 که پیر مردی دراز قد بود برآمد و طلسان سیاه بروش داشت و بر رویش آثار جهالت

پدیدار و الی مدینه خط بدست آنحضرت سپرد و مالک رضی بخواه چون باین قول رسید
 ان محمد بن ادريس رجل شريف من امره و حاله كذا فخذ
 و تفعل و تصنع بغضب ان خط از دست خود بینداخت و گفت سبحان الله
 انوبت علم رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم بدیجاری رسید که بوسیله طلب کند و الی
 نیست خور و سکوت گرفت من سبقت نموده گفتم اصلحك الله من مردی ^{مطلب}
 ام حال و فقه خود چنان چنین دارم چون کلام مرا شنید ساعی سوی من نظر کرد و
 بفرستی که داشت دریافت فرمود چه نام داری گفتم محمد فرمود یا محمد از خدا پیرمیز و تبر
 و از معاصی محبت و محترم باش بدستیکه ترا میان امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم
 شانی عظیم است و بدو الله عز و جل و رقب تو نوری انفا فرموده بمعصیت از
 منطفی گردان چون آغاز خواندن موطاء کردم حسن قرائت و اغراب من او را تعجب
 انداخت هرگاه میخواستم که درس خود بس کنم نشوق سماعت قرائت من میفرمود زبانه
 کن تا آنکه در ایام سیره و او ان فلیک کتاب موطاء تمام کردم و تا وفات مالک من در یمن
 اقامت گرفتم و در آن وقت سیزده ساله بودم ربیع یکه یک روزی شافعی من

و بروی مالک رض نشسته بود شخصی بیاید و مالک رض گفت یا ابا عبد الله من
 مردی قمری فروش ام و امروز قمری را فرو ختم بعد زمانی شتری باز آمد و گفت
 که قمری تو آواز نیکند با هم نزاع کردیم تا آنکه حلف بطلاق کردم که قمری من سکوت
 از آواز نیکند مالک رض فرمود زوجه خود را طلاق دادی آن مرد عکین برگشت
 شافعی رض کم در آن وقت چهارده ساله بود بر حاست و در پی آن مرد رفته پرسید که آیا
 آواز کردن قمری تو اکثر است یا سکوتش گفت آواز کردنش اکثر است شافعی فرمود
 برو که زوجه تو مطلق نیست این حکمت و باز برگشته و حلقه مالک رض بجای خود
 بنیشت آن مرد سایل باز پیش مالک رض آمده عرض کرد یا ابا عبد الله و رقصه من
 تخری فرما تا مستحق اجر و ثواب شوی مالک فرمود جواب همانست که گفتم آن مرد شافعی
 با امام شافعی رض نموده گفت که این کوکب میگوید که طلاق واقع نمیشود و مالک رض
 بخشم شوی شافعی نگاه تیر کرده فرمود که این جواب از کجا گفتی شافعی رض عرض کرد
 که من این مرد سوال کردم که آواز کردن قمری اکثر است یا سکوتش گفت آواز کردنش
 مالک رض فرمود این دلیل قبیح است چه برای کثرت و قلت آواز تا شیری نباشد

شافعی رحمہ اللہ کہ حدیثی عبد اللہ بن یزید عن ابی سلمہ بن عبد
 الرحمن عن فاطمہ بنت قیس کہ فاطمہ زہرا سرور عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 بیادہ گفت یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ابو جہم معاویہ خواستکاری من ارشد
 ازین برود باکہ ام تزوج کنم فرمود اما معاویہ فصعلوث یعنی محتاج و درویش
 است و اما ابو جہم فرجل لا یضع عصاه عن عاتقہ ابو جہم مرویت
 کہ عصای خود را از دوش خود نمی بندد و سرور عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میباید است کہ
 ابو جہم میباید و میخواہد و سترحت میکند پس استیم کہ آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام تعال
 خود لا یضع عصاه عن عاتقہ ارادہ آن کرد کہ غلب حال او چنانست پس
 بچنان بیخیالتر قول این مرد را کہ قمری سکوت از او اندیش کند محل بر غلب احوال قمری
 کرد و چون مالک من شنید از جویت شافعی رضی تعجب نمود و در قول او اعتراض
 نکرد و صاحب بحر السعاده آورده کہ مردی پیش امام مالک بیادہ گفت زخم از عمر ولادت
 برود و جنین تنگتر میگردد آن امام قمری کرد چون دلیل از قرآن و حدیث نیافت
 بدین بیت حکم فرمود آنرا برگشت شافعی رضی بر او فرمود گفت کہ پس تو ندان

و جنین بیرون آرند و پنداشت که این حکم بفرموده مالک رض بوده باشد رفت و عجب
 کرد جنین زنده برآمد بر پیش منید و پس مدتی روزی پسر را با بدیه خبر داد پیش امام مالک
 آورد و گفت که این پسر بکثرت فتوی تو دارم چون مالک رض شخص کرد از اجتهاد و سادگی
 بود و انست که علم او از جای دیگر و شان و بغایت بلند است **فصل هشتم** در ذکر
 خروج شافعی رض سوی یمن از انجا آنحضرت را مقید بعراق بودن و وقوع آنحضرت
 در محبت مشهوره و بیان چیزی که میان آنحضرت و ما راون رسید از نکال و محاوره گذشت
 و درین سه روایت است **الروایة الاولى** شافعی رض فرموده که چون بدیده
 آدم تا وفات مالک رض لازم صحبت آنحضرت بودم بعد وفات مالک رض الی یمن
 که یکی از علوین بود بدیده و مرا همراه خود به یمن برده بر علی و شعلی مامور کرد مردم از من براضی
 و خوشنود بودند و در یمن بهر طرف رسید بعد از آن بر تولیت بخران که یکی از بلاد یمن است
 مرا منصوب کردند و در آن بلده بنو الحارث و موالی ثقیف مسکن داشتند و عادت ستمه
 ایشان چنان بود که هرگاه والی بر ایشان مامور شده و در آن بلده میرفت بر حکم او گردن
 نمی نهادند با ایشان گفتم که از جماعه خود بهت کس عدول را اختیار کنید که این بهت که تعدیل

یا حرج بر که کند آنکس عادل باشد یا مجروح بدین امر راضی شده از میان خود بر هفت کس اجتماع
 و اتفاق نمودند پس من آن هفت کس را گرد خود می نشاندیم و خصوم و مدعیان را پیش
 میخواندیم هرگاه شاهی ادای شهادت میکرد ازین هفت کس می پرسیدم که در شهادت
 این کس چه میگویند اگر تعذیرش میکردند آن گواه را عادل میدانستم اگر حرج نمیدادند شاید دیگر
 میخواندیم و در ضیاع و عفار حق هر کس استقرار میکرد بر حشمت قبایله و سندیابان
 بهر دستخط سبیل نموده بدومی سپردم کلام بالاتفاق گفته که این ضیاع که در آن بر ما
 حکم میکنی ازمانیت بلکه ملک منصور بن المهدی است و در دست خود داریم کاتب گفتم
 بنویس که اقر فلان الذی وقع علیه حکمی فی هذا الکتاب ان الضیقة
 التي حکمت علیه فیها لیست لانا ما فی منصور بن المهدی
 چون این عمل و حکم طایف طبع آن مردم نبود که کج بنیت و تزویر محکم بسته بلکه آمدند و از راه کرد و خد
 فتنه مانده نشیده و در خرابی من کوشیده کردند آنچه کردند تا آنکه من بقید عراق رفتم
 الروایة الثانية شافعی رضی فرمود که چون درین بر علی ماور گشتم و خیرات اجتهاد
 میکردم و از شر و نفور بودم حاسدان از مانوان مینی بر من افکندیم بسته نزد

مارون رشید سعادت کردند مارون رشید از غلوهین که بروی خروج کرده بودند
 ایشان یحیی بن عبد الله بن الحسین بن علی بن ابطالب صاحب و رضی الله عنهم بودند
 سخت در بیم و تشویش میماند و درین مرد از سرداران و امیران مارون می بود و حماد
 البربریری نام داشت بهارون رشید از راه تحذیر و تحویف نوشت که با علویان
 مرویت محمد بن ادریس الشافعی نام که بلسان خویش کاری میکند که مقاتل بسف خود کند اگر نخوا
 که حجاز بر تو مسلم و باقی ماند او را سوی خود بطلب مارون رشید و پنی مارو بهی به بمن فرستاد
 حرا با علویه بحراق بردند و میگذاشتند که سوی سرتراشتم و ناخن گیرم این حادثه در
 شعبان سنه یکصد و هشتاد و چهار اتفاق افتاد و قتی که شب از نصف تجاوز کرده بود از
 جماعت داده ده کس پیش مارون می آوردند و او از پس پرده با یک یک کلام
 کرده بغرب قطع کردن او حکم میداد مارون رشید و برادرش ثودی بقتل علویه از
 حریص ترین خلفا بودند چون نوبت بمن رسید گفتم یا امیر المومنین خادم تو محمد بن ادریس
 الشافعی بستم بغرب کردن من نیز فرمان داد گفتم یا امیر المومنین بر من بیت الخواف
 میل سواین میستند و در خصوص مثل تو و مثل ایشان با من مثل میزنم یا امیر المومنین

[illegible]

176

چه میگوئی و رقی هر دیکه او را دو پسر عم باشند احدیها او را بغیر خو و غلط فرمود و در نسب
خویش شریک کرد و زعم نمود که او مثل خود است و آن دیگر زعم میکند که آنرا از خود پست
است و خود و نسب از وی درجه اعلی دارد و او غلام خویش است و دختر او نیز خود و
او بغیر از نش بر خود حلال است و مال او و رقی خود غنیمت است پس آنرا در کدام یکی از این
دو میل خواهد کرد این مثل تو مثل این علویین است بارون ستمبار از من تکرار این
قول خواست و در هر بار با الفاظ مختلفه و بمعنی واحده اعاده کردم دست از قتل باز داشته
بزدان فرستاد و در دار العامه مقید کردند و الروایة الثالثة چون امام شافعی
رض در تزیید علم و ترقی فهم و تجرد در علوم شهرت گرفت و در استنباط نتایج فهم راسخ
و ثابت قدم گشت و مخالفت باینجینه رض میآید و احوال اهل الاموال البدعته را باطل
نمود و بروی اصحاب اینجینه نص حسد بردند و بعضی معتزله او را دشمن گرفتند و ایشان نزد
مارون رشید جاه عرفیه و منزله عظیمه داشتند ابو یوسف قاضی القضاة بغداد و محمد بن الحسن
بر نظام و بشیر المری و اشباه او از معتزلیین مقرب ندیم مارون رشید بودند از سوی
حسد نزد مارون سعایت کردند که جوانی از قریش که او را محمد بن ادریس الشافعی خوانند

قال بن جرير كان في بني عبد شمس
الرومي من طرية عبد شمس فماتوا
اخرجوا الى السبعين فماتوا
مقتلوا في الفجر الزري فماتوا
الشيخ فماتوا في موضع
مكة فماتوا في موضع
بعضها فماتوا في موضع
واضح باقيا من الكذب فماتوا
ان ابابوسف ومحمد بن الحسن

[illegible][illegible]

اراده دارد که طلوی را در ارض بنی مخرج آورد و این خبر در اصل امر بهتان و باطل بود
 مارون رشید بغضب فرمان داد که او را با چندین از علوین گرفتار کرده بفرق آوردند
 چون پیش مارون رشید بردند ابو یوسف قاضی و محمد بن الحسن بسبقت بر مارون رشید
 رفتند و گفت الحمد لله الذي مكنت في البلاد وملكك رقاب العباد
 من كل باغ وعاد الى يوم المعاد لازلتم سموعا ويطاءا انظر
 از اصحاب عبد الله بن الحسن اجتماع نموده اند و میان ایشان جو نیست که او را محمد بن
 او ریس نامند زعم دارد که خود بامر خلافت از تو اتی است و از علم آن مبلغ او عا دارد
 که او را زنند و او را لسان عجمی و رای غریبی است و فریبی که ترا بلسان خود طلب کنند
 و من از وی بیم سلب و است تو دارم کذا لله محماتك و اقال عتراتك
 هرگاه محمد کلام خود تمام کرد مارون رشید رو به ابی یوسف آورده فرمود و گفت
 الامر ابو یوسف گفت محمد قول خود صادق است پس از آن فرمان داد که شافعی
 رضی الله تعالی عنده حاضر کرد و شافعی رضی الله تعالی عنده گفت شنیدم که تو خبر اقل قوم خود نیکنی و چون ایشان
 از تو یک عذری قایل کنند تکذیب نمی فرمائی مارون رشید گفت آری حال چنان است

لا یخاف من یخاف
 من یخاف من الله
 من یخاف من الله
 من یخاف من الله

که گفتی اما بعد از آنکه صاحب تو بر باغاوت گرفت و از آن تحت او کردند تو را آن
 طاعه بوده پیش روی تو باقی ماند شافعی رضی گفت هرگاه تو مرا بر نطق آورده بعد از و
 انصاح حکم میکنی لکن کلام با عقل حدیثیست ما رو ن بعلامی حکم داد که زنجیر از پایم برداشت
 گفتیم یا ایله یسین ایلیک نداری که از تحت رایت مازنی خارجی من هر مسلم زیر لای
 عبد الله بن الحسن بایم ما رو ن رشید که مکی بود دست تو گشت و گفت نیکو گفتی که زیر رایت
 هر دوی از اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بودن بهتر است از آنکه زیر رایت
 خارجی طغی و بغی باشد لکن بر قول خود که قریش کلامی اند و تو از ایشان چه تحت
 داری شافعی رضی گفت یا ایها الذین امنوا ان جاءکم فاسق بنبأ
 فتبينوا ثم باجها لتقصیو علی ما فعلتم فادین حاش
 لله ان اقول ذلك هر آینه رساننده این خبر و روع عظیم بر من است یا ایله یسین
 حضرت اسلام و ذریه نسب سید من است عمار بن زید آورده که من صدیق محمد بن
 الحسن بودم با او پیش ما رو ن رشید رفتم شنیدم که محمد بن الحسن با ما رو ن رشید مکرشی
 کرده گفت که زعم محمد بن ادریس شافعی چنان است که خود اهل بیت خلافت و ادریس را رو ن

بهم برآمد شافعی را که در زندان بود پیش خود خواند و ساعتی سرور پیش افکند پس از آن
 بر بالابرده گفت چیست این خبر که از تو بمن رسیده است که خود را بل مخالفت میدانی و سل
 بعلمین گفت حاش الله که رسانده این خبر ملک عظیم و بهتان فخم بر من بست فاسق
 و اثم گشت پس از آن گفت بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الذین امنوا ان
 جاءکم فاسق ببناء فلیتوالایه مان و رشید گفت یا حقیقت امر خیال نیست که
 درباره تو گفته شد است گفت یا ایها المؤمنین بر روز من علوی نباشد مگر اینا گمان
 دارد که همه مردم عبید خود اند پس چگونه دالی خویش گردانم مردی را که اراده آن دارد که مرا عبد
 خود گرداند و من از سادات بنی عبد مناف ام و ایشان از من اند ازین کلام غضب مان
 فرو نشست و بیستون شافعی رض فرمان داد و نزد یکش خوانده گفت که علم تو کلمات
 جل شانیه در چه پایه است شافعی رض گفت الله جل جلاله آزاد و صدر من نهاده پهلوی
 و فینه آن ساخته مان و رشید گفت شرحی از آن بیان کن شافعی رض گفت از کدام علم غا
 کنم که علوم قرآن کثیره است سوال تو از علم تزیل قرآن است یا علم تاویل یا محکم یا متشابه
 یا ناسخ یا منوع یا چیز که حکمش ثابت و تلاوتش مرتفع یا چیزی که تلاوتش ثابت و حکمش

مرتفع یا چیزیکه الله تعالی آنرا بضرر المثل آورده یا چیزیکه الله تعالی اعتبار گردانیده
یا اخبار یا احکام و یا مکیه و یا مدینه یا لیلیه یا نهاریه یا سفریه یا حضریه یا تنسیق و صف
یا تسویه سوره یا وجوه اعراب یا وجوه قرات و معانی لغات یا عدد آیات یا عدد حروف
آن پنهان امام شافعی رض یگان یگان این علوم را شمار میکرد تا آنکه مقبلا و سوا
نوع از انواع علوم قرآن بیان نمود و در آن رشید گفت آیا کسی قدرت دارد که این جمله
را بیاورد و گفت و محفوظ قرآن مسلم هر کسی است که معرفت این علوم داشته باشد و در آن
رشید گفت حروف فاتحه الکتاب چند است گفت بسم الله را آیه از آیات آن شمار
میکنی یا نی گفت نی گفت اگر چنین باشد حروفش یکصد و پست و هشت است و در آن
رشید سر در پیش افکند و دست خود را ستین کرده شمار حروف نمود و گفت در علم قرآن بدو
عظیم رسید شافعی رض گفت محنت بر مرد عالم چون آتش بر طلا و ابریز است و در آن
آمده که چون در آن رشید شافعی رض پرسید که علم تو بکتاب الله چه قدرت است
گفت از کدام کتاب سوال میکنی چه الله تعالی کتب کثیره را بنیانا زل فرموده و
آن یکصد و چهار است بر آدم علیه السلام نجاه صحیفه و بر شیت بیت و بر ادریس

خلاص
از زین العابدین
۱۲

ابراهیم صلیت و بر موسی تورات و بر داود زبور و بر عیسی انجیل و بر محمد صلی الله علیه و آله
 و سلم قرآن نازل کرد و خلاصه سائر الکتاب در قرآن مجید و قال الله تعالی یتیماننا
 لکل شیء هدی و رحمة مارون رشید گفت بگو تفصیل کردی
 لکن سوال این کتابست که بر سر علم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نازل است
 شافعی رخصت علوم قرآن کثیره و تفصیلش کرد الی اخرها تقدم ذکره
 مارون رشید گفت بصیرت تو در سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر پایه
 شافعی رضی الله عنه گفت میدانم که از احادیث چیزیکه بوجه حجاب
 برآمده است ترک آن جایز نیست و چیزیکه بوجه خطر برآمده فعل آن روا
 نباشد و چیزیکه بوجه خاص برآمده غیر ادران شرکت نبود و چیزیکه
 نزد خشن بوجه عمومست غیر ادران داخل بود و چیزیکه در جواب سوال سالی خارج
 شده غیر ادران استعمال نشاید و چیزیکه از نبی صلی الله علیه و آله و سلم از احوال
 علوم و سینه آنحضرت برآمده و چیزیکه نبی صلی الله علیه و آله و سلم بر آن عمل فرموده
 غیر اقتدایش برسد و چیزیکه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بدان مخصوصست

قرآن است که بر هر
 رسولی نازل شده و بر
 هر کسی هدایت و رحمت
 و نور است و انجیل و زبور
 و تورات و زبور و تورات

غیر را اقتدا بان زید مارون رشید گفت مرست رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 را تربیت نوپادوی و هر قسم مادی و دکان حاصل و گذارستی شافعی رضی گفت ذلک
 من فضل الله علینا و علی الناس و انما شرفنا بر رسول الله
 صلی الله علیه و آله وسلم و بیک مارون رشید گفت دانائی تو در غیر
 چگونه است شافعی رضی گفت آن میدان ماست و طبع ما بدان تقدم و سبقت و
 گفت گرفته و قرآن شاهدین است قال الله تعالی و ما ارسلنا من رسول
 الا بلسان قومه و من تو داخل قوم ایم پس شاخ محکم و استوار و بخش رفیع
 و منبع تو اصل هستی و مافزع مارون رشید گفت باریک الله فیک معرفت تو
 در شعور و درجه است گفت تقصیر و مخدوف و طویل و کامل و سریع و محض و
 منسج و خفیف و نرج و رجز و غیر ما و ما ذکر فی الامثال و مراشی و تهاشی و تنازی و
 مزاج و نسب و مقدار طبع قادرین است مارون رشید گفت در احکام چه حال دار
 شافعی رضی گفت ایاد و عبادت یا سماعات و در عتاق یا در ناکجا یا در سیر و مجازات
 و محمول و دیات یا در اثرب و بیعت یا در اثرب و مملو مات مارون رشید گفت

علم تو در نجوم چون است گفت فلک دائر و نجم سائر و قطب ثابت و مالی منازل نسرين
 و رجوع و استقامت و صعود و نحووس و هیأت طبایع آنها و چیزیکه بدان در بزرگ
 ابتدا کنند و چیزیکه بدان پیراوقات صلوة احوال فصول و اوقات دیگر استدلال
 جویند و امثال آن یاد دارم پس از آن چون مardon رشید کیفیت طب تفسیر گشت
 گفت اقوال حکما در مثل ارسطاطالین و بقراط و جالینوس و قونورس و اند قیلسجات ایشان
 چیزیکه لطباء عرب آنرا نقل کرده اند و اقوال فلاسفه هند و علما و فرس مثل جاماسب و شاهبهر
 و بزرجمهر و غیرهم بر زبان دارم مardon رشید گفت از علم انساب چه خبر داری شافعی
 رضی گفت جماییر اقوام و انساب کرام و ماثر انام میدانم و همدراست نسبت تو و نسبت
 من و ماثر ابا و تو و ابا و من مardon رشید که مسکی بود چو این کلمات از شافعی شنید
 بخوش مسرت رست شد و مستوی بنشست گفت یا ابن ادریس سینه مرا پر کردی
 و چشم من معظم آمدی علی البدیهه بموعظ مرا پندی و اندزری ده تا مضاحت لسان
 تو بر من ظاهر و آشکار گردد و مقدار علم و کنه فہم ترا بدانم شافعی رضی گفت یا امیر
 عشمت بنید از و هیبت دور کن و در دایره ابر از دوش منگیس و قبول نصیحت فرما و در و

رب خود خویشتر را مسکین بدار که آخر رجوع و مصیر تو بسوی او باشد خوف و خشیت از او
 در دل گیر و دهر که بداند که الله تعالی بروی قبی مویکل و گنجان گذاشته است هر آینه تقوی
 پیش گیر و جبریل بنی علیه الصلوة والسلام نازل شد و گفت یا محمد عیش ماشت
 فانك ميت فاحب ماشت فانك مفارقة واعمل ماشت فانك
 مجرای بد و امثال این چند سخنان نصیحت چنان بوضاحت و بلاغت و ایجاز
 و الفاظ گفت که بارون رشید سخت بگریست تا آنکه مندی ملی که پیش او بود با چشم تر شد
 بعضی حاضرین و خواص که پشت سر بارون رشید ستاده بودند شافع رضی گفتند سگ
 کن ای جوان که چنان امیر المومنین بگریه آردی شافع رضی در ایشان بغضب بگریست
 و گفت یا عبید الرحمة و اعوان الظلمة و اعداء الاممة تقوس خود را
 بمجوبات و نیای فانیه فرو بردند و انگاه خست خریده آید ایانیدید کسانی را که پیش از
 شما بغر و انی حشم و تو از نعم مستدرج یافتند بالاخره بفتنه ما خود غرز مقتدر گشتند
 و بعد از آنکه خویشتر را در انواع شیمین و قصور نعمت و جود داشتند میان سنگ
 لاخ و ضحور و اثناء قبور منزل یافتند و علاوه بر آن و قوف بین یدمی الله تعالی و مکافا

استدرج اندک اندک
 گردانیدن بغض و فساد چنان
 دادن نعمت در حال معصیت
 صفحہ سنگهای
 بزرگ

انواع آفات و عادات مال لایق حال است پس یا امیرالمومنین امر و زجهان طریقه پیش
 گیر و مسلکی اختیار کن که فردا از تویی تعالی از تو رفع واری بجا، مارون رشید عظیم
 به رو و دهر اش و او از بلند نالید و گفت یا ابن ادیس تیغ زبان تو که بر ماراندی از
 تیغ تیز بزده تر است گفت یا امیرالمومنین اگر قبول نصیحت کنی آن تیغ برای خفرت تست
 و الا پس برکت مارون تا ویر سر در پیش انداخت بعد زمانی شافعی روض اعزاز او کراما
 رخصت انصاف داد و از ان باز هرگاه شافعی روض مجلس مارون رشید میر رسید
 نهایت تبخیل و غایت تعظیم و تکریم میکرد و نوبتی خواست که آنحضرت را بر قضا و القضا
 ترتیب و هدایت کار کرد چون از حاجت آنحضرت پرسید گفت و طیفه بعد رعت کفاف
 دوی العزبی در مصر است که بعد از آنجا باشم مارون رشید اقبال نمود و همچنان
 فرمان داد و پنجاه هزار و در هم با آنحضرت بخشید هرگاه آنحضرت در دارالعامه در آمد
 شست و شست از ان و را هم تقسیم و تفریق شروع کرد و چیزی از ان با خود بمنزل
 نبرد چون این خبر مارون رشید رسید گفت بنی مطلب شرف سخی رسول صل
 الله علیه و آله و سلم را گذاشتند فایده در ذکره مایک شافعی روض وقت و قول

بر مارون رشید خوانده بود و برکت آن الله تعالی آنحضرت را از شر او کفایت داد و در
 پناه خویش گرفت فقیل بن الربیع حاجب مارون رشید گفت که من بنا بر فصاحت
 و بلاغت و عقل و ذکاوت شافعی رخصا در بسیار دوست میداشتم و با آنحضرت
 گفتم و اینکه تو پیش مارون رشید آمدی هر دو لب تو متحرک بودند و مارون رشید هم
 بر تو غضبناک بود و مجروح دیدن تو غضبش زایل گردید و قهر و خشمش شد و اگر ارام تو نمود
 من از وحایف بودم و عای خواندم برکت آن الله تعالی امر مرا کفایت داد و از
 شر او و قایت نمود و گفتم آنرا تعلیم کن آنحضرت تو علم فرمود و آن ایست بسم الله
 الرحمن الرحیم شهد الله ان لا اله الا هو الملك و اولو العلم
 قائما بالقسط لا اله الا هو العزيز الحكيم ان الدين عند الله
 الاسلام وانا اشهد بما شهد الله به و استودع الله هذه
 الشهادة و هي لي و دية عند الله تعالى يوديها الي
 يوم القيمة اللهم اني اعوذ بنور قدسك و عظمة طهارتك
 و بركتك من كل الفقة و عاهة و من طوارق

ایشان از این کلمات کرد و در اثر ایشان وقایع فرمود و الله ولی العصمة *

فصل نهم در ذکر ماجرای که میان فخری رضی الله عنہ و محمد بن الحسن الشیبانی و غیره گذشت و درین

حکایات کثیر است و بایسری از آن حکایات کنیم **الحکایت الاولى** شافعی فرمود که هرگاه

در دارالعمامة مقید شدم و دم در جبین تنگ آمد و از دروهمانی بگذاخت

احدیر اینافتم که با وی انس گیرم مگر محمد بن الحسن من بدویلی داشتم بنابر فقه او و باید

آنکه او برای من نزد سلطان شفاعت کند روزی بیامد و دم مدینه آغاز کرده مقدار

اهل مدینه را بست نمود و تنظیم اصحاب خنیشین فرمود و دیدم که وجوه اولاد محابره و انصار که در آن

مجلس حاضر بودند بسماعت دم مدینه زرد و متغیر و رویهای اصحاب محمد بن الحسن بسرت سفید

تا بایست من با خود متامل و متروک شدم و اینکه جواب کلامش ندادم و وجوه اولاد محابره

و انصار را تابان و درخشان گردانم و زیادت غصب سلطان بر خویش را ضعیف باشم

یا اینکه سکوت پیش گیرم بامید اینکه محمد بن الحسن نزد سلطان شفیع من شود و آخر الامر رضا

الله عزوجل اختیار کردم گفتم یا ابا عبد الله می بینم ترا که صبح کرده برای هجوم مدینه و مدت

اهل آن بدانکه مدینه حرم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و دار عتبات آنحضرت است

دوران وحی نازل گشت و دوران نبی صلی الله علیه وآله وسلم مخلوق شد و دوران قبر شریف
 اوست و آنحضرت آنرا طایفه نام نهاده و دوران روضه از ریاض حبت است و قال
 النبی صلی الله علیه وآله وسلم المدینة لا یدخلها اللجال والطاعون
 والمدینة علی کل نقب من نقابها ملک شمس یفیه اگر اراده تو اهل مدینه
 باشد پس آنها صحاب کرم صلی الله علیه وآله وسلم و اصهار و انصار آنحضرت اند که
 استوار علی یان و حفظ وحی و جمع سنن کرده اند و اگر لسان مابعد ایشان را اراده داری پس
 آنها پسران ایشان و تابعین اند و ایشان اخیار این امت باشند اگر از ان قوم شخصی احد که
 مالک بن انس باشد مراد است پس نام گرفتن او چه پاک داشتی که مذمت مدینه و اهل مدینه
 را اختیار کردی گفت اراده من مالک بن انس است گفتم و کتاب تو نظر کردم که بعد از
 الرحمن از حم کل خطاست گفت آن چیست گفتم دوران نوشته قال اهل المدینة اگر فی الحقیقت
 اهل مدینه مراد داری بر چیز که تو حکایت کرده اهل مدینه بران اتفاق نموده اند که مورد طعن
 باشند و اگر اهل مدینه مالک بن انس را علی فقراده مراد داشته او را اهل مدینه قرار
 دادن خطاست چه در مدینه بسیار علماء اند و در چیز که مالک اختلاف کرده است

استخوان نموده اند پس این دو هر امر را که اراده کرده باشی خطا کرده گفت من قصد فرم
 آن علماء کرده ام که قائل بالشاهد مع الیمین اند چه قول ایشان خلاف کتاب شد عزوجل
 است گفتم کجا خلاف کتاب شد کرده اند گفت قال الله تعالى وتبارک واستشهد
 شهیدین من رجالکم وقال سبحانه ذوی عدل منکم وقول
 ایشان یک شاهد است گفتم خبر ده مرا از قول الله عزوجل واستشهدوا
 شهیدین من رجالکم ایاد اجبت و اقل از دو شاهد جایز نیست گفت واجب است
 و اقل از دو شاهد جایز نباشد گفتم اگر چنین است که تو گفتی پس تو صاحب تو مخالفت
 کردند کتاب شد را گفت کجا گفتم چه بگوئی در شهادت قایل به تها بدلاوت گفت شهادت
 او و حد ما جایز است گفتم جایز داشتی شهادت امراه واحد که با وی مشابه دیگر باشد
 و خلاف کتاب کردی و در مسئله متاع خانه که زن و شوهر دعوی آن کند حکم دادی
 که اگر آن متاع صالح برای استعمال رجال باشد پس آن برای شوهر است اگر صالح
 برای زنان بود پس آن زوجه راست و چنین مورد تها بغیر بیند و بمن برای خود حکم کردی
 و بر آنکه موافق سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم و مطابق قول علی بن ابی طالب

کرم الله وجهه بر شایسته حکم کرده ایم انکار و رزیدی و مسائل ملک در آن خلاف کرده
 و ترک سنن نموده در بغا و موضع کتاب تو موجود است و هر قول و را جدا جدا حکایت
 کردم ز کشتن مغیر و مجلس منقطع گشت مهاجر و انصار و اهل حجاز ازین نصرت حقی سرخ
 شدند هر یک که در آن روز محافظ دارالعماره بود این خبر بهارون رسید نوشت
 و من متوقع بلا شستم چون این خبر بهارون خوانده شد هزار دیار بدیه فرستاد
 و پیو ام داد که من از تو راضی شستم و از قید کجاست دادم و پسرش نامون بن محمد دیار
 فرستاد آنحضرت از آن دیار شتشت بابل که دو تیشین بشید بگام رسیدن
 منزل خویش اقل از صد دیار باقی مانده بود الحکایه الثانیة شافعی رضی الله
 که چون من بعراق رسیدم محمد بن الحسن را بعد از آنکه یافته بود در طریقه فقه با من آشنای بود
 صحبتش کردم روزی بگفت شنیدم که تو در غضب مخالفت کرده چه میگوئی در حق
 مرد که ساحت دیگر را غضب کرد و در آن دیواری کشید و بنائی نهاد و مالی
 در آن خرج کرد پس از آن صاحب ساحت آمد و دو شاگرد عادل قائم کرد که آن ساحت
 ساحت خود است و این کس آنرا غضب کرده بنا نهاد است گفتیم که میگوید صاحب ساحت

اگر بگویند قیامت یانی اگر راضی باشد فیما والا بنا را برکنده ساحت با و سپارد
 گفت یانی صلی الله علیه و آله وسلم نفرموده است لا ضرر و لا ضرار لغفم کلام
 او را ضرر داد او خود بنفس خمش مجوز ضرر است گفت چه میگوئی در حق مردیکه از مرد دیگر
 رشته ابریشم غصب کرد و از آن جراحت شکم خویش را و دخت پس صاحب
 رشته دو شاهد عادل قایم نمود که اینکس رشته خود غصب کرده است آیا آن رشته را
 از شکمش میکشی گفتم نی گفت پس قول خود را ترک کردی و اصحاب و نیز درین قول
 همستان او شد ندگفتم زودی کمید باز گفت چه میگوئی در حق مردیکه از دیگری لوحی
 غصب کرد و آنرا در زرف ترین موضع در یاکشتی خود وصل داد صاحب لوح دو
 شاهد عادل گذرانید که آن لوح ملک خود است آیا توان لوح را از کشتی میکشی گفتم
 نی گفت الله اکبر قول خود را ترک دادی گفتم اگر رشته رشته خاص او باشد و بخوابد
 که آنرا از بطن خیم و بکشد و نفس خود را بکشد او را بیاح است یا حرام گفت حرام است گفتم اگر
 لوح لوح نفس او بود و بخوابد که آنرا در رو یا از کشتی بکشد یا بیاح است او را یا حرام گفت
 حرام است گفتم اگر ساحت ساحت نفس او باشد و بخوابد که بنا را بهم کند آیا حرام است

بروی یا سبح گفت سبح باشد گفتم رحمت الله سبح را بحر م قیاس میکنی گفت پس سبح
 کشتی چه حکم دهی گفتم حکم میکنم او را که با قرب مرسی که در آن او و اهل او هلاک نشوند باید
 و لوح از کشتی برآورده بالک بدید و کشتی خود را درست بکند و برود و گفتم مروی از قوم
 اشراف جاریه یکم وزنگی که در غایت رذالت و دنائت باشد غضب کرد و از آن جاریه
 ده پسر آورد و کلمه قنات و سادات و اشراف و خطبا شدند پس صاحب جاریه
 که مادر این اولاد است بیامد و ثابت کرد که آن جاریه ملوک خود است تو چه حکم کنی گفت حکم
 میکنم که آن اولاد مالیک آن وزنگی باشند گفتم کدام ازین دو امر در حق عظیم تر است یا
 قطع بنا ساخت یا رد این اولاد کدام بان وزنگی و حکم ربیت آن اولاد محمد بن الحسن است
 و مزم شد و بقول شافعی رجوع کرد الحکایه الثالثه صاحب مقامات حکما
 آورده که ابو یوسف و محمد بن الحسن چند مسئله مجروح نموده تفسیرش از شافعی رخصت نمودند
 شافعی رخصت و مجلس بارون رشید بالبدیه تفسیرش کرد **مسئله اول**
 مروی در منزل خود گو سفندی فوج کرد پس زن برای حاجتی بیرون رفت چون بخانه
 برگشت آن گو سفند بروی حرام گردید و بایل خویش گفت که شما بخورید و بر من حرام است گفت

ماینر حال تو داریم و بر اہم حرام باشد **جواب** آن مرد مشرک بت پست گو سفند را بنام
 بت فوج کرده بود چون برای بعضی ہمت خویش از خانہ بیرون برآمد اللہ تعالیٰ او را
 ہدایت داد پس سلام آورد و بخانہ آمدہ بابل خویش گفت کہ اللہ تعالیٰ مرا اسلام روز
 کردہ آن فوجہ بر من حرام است و شما بخورید ہر گاہ قوم او شنیدند باسلام او شادمان
 کردہ خود نیز اسلام آوردند و برایشان نیز حرام گردید **مسئلہ دوم** غلام مرد
 بگریخت آمد و گفت کہ تا یا من غلام اگر طعامی بخورم او آزاد بود ازین قول مخرج او بگو
 باشد **جواب** آن غلام را بعضی اولاد خود بہ کند و بخورد و باز رجوع کند **مسئلہ**
سیدوم و وزن باد و کودک ملائی شدند و گفتند مر حبا یا فرزندان ما یا فرزندان
 شوہرانی حال آنکہ آن ہردو کودک شوہران زنان اند **جواب** آن ہردو مرد
 دو پس آن دو وزن بودند پس تزویج کرد ہر زن پس از آن دیگر را پس آن ہردو
 کودک و پس از آن ہردو و دو پس شوہران ہردو شدند و حال آنکہ آن ہردو شوہران
 ہردو زن اند **مسئلہ چہارم** دو مرد شراب خور و نذر اہد ہا ہدو **جواب**
 آمد و بر دیگرانی حال آنکہ ہردو مسلم و عاقل اند **جواب** اہد ہا بالغ و دیگری

حکم
بعضتین جواب بدین آنچه در جواب
دیدہ شود ۱۲

جسی بعد حکم ز سیدہ باشد **مسئله** پنجم مردی قدح آب گرفت و قدری بخورد و
آن حلال بود و باقی بر وی حرام گشت **جواب** آن مرد چون قدری آب خورد
در باقی رعا فقاد پس آب بخون متخرج گردید **مسئله** ششم زنی دعوای نفوذ که
شهرش از روز تزوج با وی تعاریت کرد و من بآره هتم چنانکه پیدا شدہ ام
جواب بقابل حکم کند کہ بغیہ مرغ اندر و نش کند اگر بغیہ غایت زن در قول خود
کا دیت والا صادق **مسئله** هفتم مردی کیسہ بر بھر توغین زن خویش کرد و گفت
اگر سریشہ نمی و مهرش بشکنی یا کیسہ پاره کنی یا بسوزی مطلقہ هستی و نیز اگر کیسہ را
فارغ کنی و عیسان پردازی مطلقہ باشی **جواب** آن کید از شرک یا ملک مملو باشد
باید کہ زن آن کیسہ را در آب جاری بپزد تا شرک یا ملک بکند از دو کیسہ خالی سر بھر و سالم
بشهر سپارد **مسئله** ششم زنی غلامی را بر نفس خود کشید تا آنکہ آن غلام با وی
وطی کرد و را خالی کرد آن غلام کارہ بود **جواب** اگر غلام ہم آن داشت کہ در صورت
انکار آن زن خود را بکشد یا ضرب سخت رساند بر وی پنج میست و الا بر و کف
حد باشد و زن اگر محضہ بود بر در جرم است و الا جلد لازم آید **مسئله** هفتم مردی

با قومی نمازگذار و هرگاه سلام بجانب پسران و زنیست و ای مظلوم گشت و از سلام بجانب
 یسار نمازش باطل شد و چون نظر طرف آسمان کرد بعد از آن وقت تا بروی او ای هزار درهم
 واجب گردید جواب هرگاه آن مرد سلام بجانب راست داد و نظرش بر شخصی افتاد
 که زوج نخستین و جانش بود و در غیبتش این مرد بان زن تزویج کرده و قتیله آن شخص از سفر
 باز آمد و این مرد او را بدید فراق آن زن ضرورت و هرگاه سلام بکند و در پارچه چون
 کثیر دید پس بر او آماده صلوة واجب آمد و چون نظر سوی آسمان کرد و ریت باطل شد
 و بروی دین بوجمل بود ادای آن بر او واجب گردید **مسئله** و هم امامی با جاهل
 کسی نماز بگذارد و مردی دیگر بمسجد و آمده از زمین قبله بایشان نماز گذارد و هرگاه امام
 از زمین خود سلام داد آن مرد را بدید بر امام قتل واجب آمد و تسلیم زن امام بان
 مرد واجب شد و بر آن هر چهار کس که امام در نماز بودند شهادت و شهادت و بدست
 بالکلی لازم آمد **جواب** مردیکه بایشان شریک نماز شد زن خود را نزد پدر
 خود گذاشته بسفر رفته بود این امام برادر او را کشته زنش را گرفته ادعا کرد که زن
 خویش است این چهار کس که با او در نماز بودند شهادت دادند که آن زن زن امام است

و امام خانه مقبول گرفته عمارت مسجد کرد و لهذا پروی قتل است و برابر طوبی است
 است که زن امام گرفته بزوجه او سپار و در آن هر چهار کس علیه شهادت
 نه و واجب کرد و نیز تخریب مسجد و بنا خانه بصورت اول واجب **مسئله**
 یا زوجه هم زنی یک مرد سه ولد آورد و اول ایشان ملک و ثانی ولد ازنا
 و ثالث خلیفه است که برای او بر سار و عا میکند **جواب** آن زن ملک
 قوی بود و مردی ناشمی با وی بکلیح و طی کرد از آن و لدی ملک متولد کرد و دید
 پس از آن او را طلاق داده با و زنا کرد و فرزندی ولد از نا پیداست بعد از آن
 آن زن را بخیرید پس متولد یافت و بر سر خلافت نشست و مردم برای او
 بر سار و عا میکند **مسئله** و او از زوجه هم مردی بر سر و کبصار و مغرور
 او عا دارد که بعد از آن ضرب بصارت یک چشم او زائل و خیشوئه باطل و لسان
 او اخرس گردید و آنکس غیر از ایا قدرت بر تکلم ندارد **جواب** اینکس را
 مستقبل آفتاب قایم کند اگر چشم خود را که مقابل آفتاب است بکشد و چشم بر هم نزود
 او صادق است و دود خان خریف او را بپایند اگر از آنف او چیزی از

بر طوبای نتر او و قول او را باور توان داشت و سر زنی در لسان او
 خلافت اگر خون سیاه بر آید قولش راست توان پذیرفت **مسئله سیم**
 دو مرد فوق سطحی بودند یکی از اعلای سطح یعنی دو مرد زن دیگر بروی تمام
 جواب مردی دختر خود را با غلام خود تزویج کرد آن مرد مرد و دخترش
 مالک زوج خود گردید و اینها در زوج حرام گشت **مسئله چهارم**
 دو کس زنی را خواستگاری کردند آن زن برای یکی حلال است و برای
 دیگر حلال نیست **جواب** یکی از آن دو کس چهار زن دارد و لهذا زن
 خاصه بروی حرام است و دیگر زنی ندارد و خواستگاری این زن بروی
 حلال بود **مسئله** یا نزد هم زنی در یکجا سه شوهر کرد و کل فک
 حلال غیر حرام بود **جواب** آن زن بار دارد که شوهرش او را طلاق
 داد بعد از روز زنا و عدت او ولادت است پس از آن بگیری
 او را نکاح کرد پیش از دخول بادی خلع نمود برای این عدتی نباشد
 بعد از آن مردی ثالث بادی خطبه کرد و دخول نمود پس در یکجا سه شوهر

شدند مسئله شانزدهم بر روی زنش تا یکسال حرام بود پس ایشان بخیر
 حنت و طلاق و عدت بر روی حلال گشت جواب آن مرد با زن خود در حج بود
 و آن مرد و محرم بودند و از ایشان حج فوت شد تا ایتان حج آن زن بر روی
 حرام گردید هرگاه سال قبل از زنش بر روی حلال شد و با وی وطی کرد
 مسئله هفدهم آن کدام مخلوق اند که غیر خدا را سجده کردند حال آنکه
 ایشان در فعل خود مطیع خدا بودند جواب ابی ملائکه سجده کردند مرآدم علیه
 السلام را راوی گوید که چون شافعی رض چنین جوابات داد از علم شافعی
 رض قوت خاطر وجودت بهم آنحضرت ما روون رشید تعجب تمام کرد و گفت
 لله درکات یا ابن آدم پس لقد تبیت فأحسنت وفشرت
 فأتاحت شافعی رض گفت اگر اجازت باشد دو مسئله بوجه از ابی
 یوسف تقدیر کنم و سخن را ایشان دراز نکنم اگر جوابش دادند فقلله
 الحمد و ذلك خطی بها اگر جواب ندادند از ابی یوسف المومنین الناس ارم که مرا
 از شتر ایشان باز داری که شتران را از شام بخیزی از نفعه که برای صلاح دین

حاضر و عا جم میکنم مارون رشید گشت پیرس شافعی رض رو بانی یوسف آورد
 گوشت چه بگوید قاضی در اینکه مردی فوت کرد و پسرش صد در هم گذاشت و در ورش
 خواهری دارد و نصیب خواب هر یک در هم بود این فریضه چگونه قسمت بید قاضی
 ابو یوسف سکوت کرد پس از آن شافعی رض سوی محمد بن الحسن اقبال نموده گفت
 چه بگوید شیخ در حق مردیکه بازنی تزوج کرد و پسرش با مادر آن زن تزوج
 نمود هر واحد از آن دو پسر آورد مایکون هذا من ذاك و ذاك
 من هذا ای این با او داد با این چه نسبت دارد و هر دو سروریش افکنند
 و فکر ایشان طول کشید و جواب ندادند مارون رشید گفت یا این
 او رقیس شیر مرد مسکه کن در کفیل امرا ایشان هتم شافعی رض گفت شنیدم
 که امیر المومنین علی کرم الله وجهه پای در رکاب آورده میخواست که سوار بغله
 شود زنی بیامد و بسبیل نظم گفت یا امیر المومنین برادر من فوت کرد و پسرش
 صد در هم گذاشت از آن در می بین داده اند این چگونه باشد امیر المومنین
 علی کرم الله وجهه فرمود شاید که برادر تو شش صد در هم داد و دختر و مادر

صاحب شاکست صاحب شاکستم صاحب شاکست صاحب شاکست
 صاحب شاکستم پس باقی مانند کمر قیاس و قیاس بنظر میشود و کلامی است که
 اصول نداند بر چه چیز قیاس تواند کرد و فاق قطع محمد بن الحسن الحکامیه الحاکمیه
 بر مع آورده که میان محمد بن الحسن و آنحضرت در باب ملا و مناظره طریقه گذشت شافعی
 رض گفت میدانم که شما در باب آب تبعیت سنت و اجماع و قیاس نکرده اید و
 زعم کردید که اگر موشی در چاهی افتد و ببرد و میت یاسی و لوازان چاه بکشند
 و چاه پاک گردد اگر آنجی که از آن باشد چهل یا شصت و لو بکشند این حکم در آبی
 است که متغیر نکرده و ایام هرگز و دیده چیز را که کل آن نجس شده باشد چون اندکی
 از آن بردارند نجاست از باقی زائل شود و زعم داری که اگر بریت و خودت
 خود در چاه اندازی کل آب چاه نجس گردد تا آنکه کل آب را بکشند پس
 زعم میکنی که کل چاه بدخوار است که در آن نجاست نباشد نجس گردد و فلاحی
 بدان اگر میت در آن بفتد بکشیدن میت یاسی و لواظر گردد و ایام هرگز کسی را
 و دیده که زعم کند که دست مسلم نجس میکند آب اکثر از آنچه که نجس کند آب را میت

امید انم که اگر دیگری قابل چنین قول میشد و خبرش شناسید هر آنکه بخواند قایل گمان
 میرود و میگوید شنیدم ابا یوسف را که گفت قول الحجاز بین فی الامر
 احسن من قولنا و قولنا فيه خطأ الحکایة السارسته
 راوی گوید که شافعی رضی الله عنه فرمود چه میگوئی در حق مردیکه در نماز قن
 محضه کرد و گفت نمازش باطل است پرسید حال نمازش چیست گفت بجا خود است
 فرمود چه میگوئی در حق کسیکه در نماز قنمه کند صلاه و طهارت هر دو باطل شد
 فرمود یا قذف محضات در صلاه ایسر از محضات است چون جوابی نیافت
 غصین خود برداشت و قدم بر آه خویش گذاشت و حاضر از اصحاب که حنده انداخت
 الحکایة السابعة محمد بن الحسن بن زری بسبب مناظره گفت که صلاه خوف مستحب
 باشد و دلیل بر آن قوله تعالی اَوَاذًا کُنْتُمْ فِیْهِمْ فَاقْتُمْ لَهُمُ الصَّلَاةَ
 پس رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لما خرج من بین لهم هم و حب
 ان تسقط صلاه الخوف شافعی رضی الله عنه فرمود قال الله تعالی
 خذ مِنْ اَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا پسر رسول الله

[illegible][illegible]

صلی الله علیه و آله وسلم لما خرج من بين اظههم وجبان لا يحب
 الزكوة احمد بن محمد بن نبت الشافعي رض از پدر خود روایت كند كه سئفت
 دیدم شافعی رض را كه در منا مسجد خیف با محمد بن الحسن مناظره میكرد و با ایشان آن
 روز بشتر المریسی نیز حاضر بود محمد با شافعی رض گفت شنیدم كه در رد اقاوال
 اصحاب كتابی تالیف كرده و دوست دارم كه در آن با تو مناظره كنم شافعی
 رض گفت من نمیخواهم كه موجب كشتن قلبی تو بود و مرا با تو صداقت است محمد
 قبول كرد و در مناظره گرفت و بالاخره طر م شد حمیدی میگوید كه شافعی و
 محمد را در مناظره دیدم محمد بر شافعی مسئله انداخت و جواب یافت چون
 شافعی رض سوال كرد ساكت و لا جواب ماند هشت شافعی رض گفت تو قول
 مرا تقلد كن من قول ترا تقلد میكنم همچنان كردند و در مناظره او میخشد بالاخره
 محمد بر منقطع گشت و گفت ما الذي صنع اذا خالفتك لم اقول
 عليك و ان ابعثك لم اقول عليك ان رزقي قتيه كل از بشتر المریسی
 كه با او صاحب خویش را بگویند دیدی گفت صاحب شما را در وسط دریای

ز ف ویدیم و صاحب باب اندک بیش منصفه میگردد و بشتر میگفت که با شرف
 نصف عقل این دنیا است قتیله میگویی که محمد بن الحسن را و بر و شافعی رضی
 چون گوی ویدیم هر طرف که میخواست میغلطاند ابو یوسف و محمد ریح در مسائل
 مسنده از قول خود رجوع کردند چون مسئله وقف و بکیر عیدین و مصاب
 محبوب و ثمار و غیر ذلک بر سبب گوید شنیدیم شافعی رضی را که میفرمود مناظره
 نکردم با احدی به نیت غلبه مگر اینکه امیدوار بودم که حق بر لسان دیگری گذرد
 و غلبه مرا باشد و تکلم نکردم با احدی هرگز مگر به نصیحت و دوست داشتن
 که مردم تعلم کنند پس می کنند چیزی از آن بمن نسبت ندهند امثال این
 حکایات که دال بر حسن مناظره و غلبه و بعلم بیان و بر صحت نیت و جمیل قصد
 او در مناظره بیرون از اندازه و حضرت و این مختصر عمل اکثر از نقد نیست
 و فیها کفایت لمراد هدیة و لله ولی التوفیق فصل دوم
 قدوة حضرت ابراهیم در عهد مامون برای تادیب و تعلیم منتهای علم
 پس از آن برآمد آنحضرت در آنجا سومی مصر و مدت اقامت در آن شهر

زعفرانی آورده که شافعی رضی در سنه یکصد و نود و پنج بغداد آمد و کتاب
 قدیم که سبکی بحجت است تصنیف کرده و بعد از آن بکر گشت و باز بغداد و تشریف
 آورد و چند ماه اقامت گرفت و پس از آن بمصر روانه شد و در سنه دو
 صد و چهار وفات فرمود و در روایت دیگر آمده که آنحضرت در سنه یکصد
 و نود و پنج بغداد آمد و دو سال در آنجا بقیع شد و کتاب قدیم را تصنیف
 کرد و نامش بحجت نهاد پس از آن بکر آمد و باز در سنه یکصد و نود و هشت
 بغداد و تشریف شریف از زانی داشت و چند ماه اقامت نمود پس از آن
 بمصر رفت و تا وفات در آنجا گذرانید و کتاب جدید خویش که ام نام دارد
 تصنیف فرمود و الله اعلم بربیع گوید که شافعی رضی جاریه سیاهی داشت که
 خدمت آنحضرت میکرد و در یک شب آنحضرت بجاریه چند بار میفرمود که چراغ
 بیا چون چراغ می آورد و بعد را بختیاج می نوشت پس از آن چراغ نمیکشت
 و بر پشت خویش مستلقی میکشت و بتذکره اشغال نمیداد و باز بانگ
 میزد که چراغ بیا و بعد فراغ از کار حکم میداد که از پیش بردار گفتم یا اباعبدالله

اگر چراغ پنجهان دشمن داری پست باشد که جاریه تو در جبهت فرو برد چراغ قلب
 برایشان میکند و در تاریکی ذکر جلا بیشتر و بد امام مہمّتی آوردہ کہ ہر گاہ شاہ
 رضی عنہ آمد اکابر اصحاب مالک بروی گرد آمدند چون مخالفت امام مالک رضی
 ظاہر کرد او را گدازشتند و بروی حسد بردند **نظر** یافت از شیوہ
 تفرّازی و دین شریع محمد تازی و گشتہ در راہ دین زہر ثبات و
 خاک گاہ او چو آب حیات و علم دین باید و کسیر و بقا و چہل خلوت
 گزید سوی فنا و ہر کہ تن دشمن است و یزدان دوست و وانکہ الہ است
 فی العلم اوست و **فصل** یازدہم در ذکر کتب و مصنفات و بیان
 سہای بعضی مواعظ آنجناب بد آنکہ شافعی رضی در اصول فقہ و فروع
 کتب بسیار تصنیف کرد از کتب اصول فقہ است کتاب الرسالہ القدیمہ
 و کتاب الرسالہ المبدیہ و فی کل واحد منہما من بیان اصول
 الفقہ ما لا یستغنی عنہ ہذا العلم و کتاب بطلان الاستحسان
 و کتاب احکام القرآن و کتاب بیان فرض اللہ عزوجل و کتاب صفۃ الام

این کتاب است کتاب اختلاف مالک و شافعی و کتاب اختلاف ابو حنیفه
 کتاب ابو بر محمد بن الحسن و کتاب فضائل قریش و کتاب اشک و روضه تصنیف کرده
 که صد و پنجاه است و تفصیلش در امم مذکور است و بیستی کلی را و کتاب هزار گز
 بیج یگوید که آنحضرت در هر چهار سال بود کتاب ام که دو هزار ورق بود
 کتب که بکثیر از و بخصد ورق دارد و تخریج فرمود و در آن ایام طبع طاعت شد
 و همی و بسا اوقات از آنحضرت خون بواسیر جاری ماندی و هرگاه بر مرکب
 سوار میشد سر او بل و مرکب و زین و موزه آنحضرت متعلق میگشت آنحضرت میفرمود
 که در تصنیف این کتب غایت جهد بجا آوردم و دوست دارم که مردم آنرا بخوانند
 و حرفی از آن سوی من نسبت نکنند و زکیم شنید این کلام فرمود و رو بپشت
 رفت نمود محمد بن اسحق بن را بویه گوید از پدر خود پرسیدم که شافعی رضی
 یگوید چندین کتب نوشت که به پیری نرسیده بود گفت عمل الله له عقل لقله
 عمره و بیج گوید از آنحضرت شنیدم که میفرمود شب و در تمام چنان دیدم
 که کسی بایستد و کتب مرا بداشت و بر هوا انداخت و پیریشان ساخت چون

از معجزه رسیدم گفت اگر در روی خویش صادقی از بلدان اسلام بلدی باقی
 نماند که در آن علم تو داخل نباشد ربیع گوید که کتاب الرسالة المصنیه زیاده
 از نسی بار پیش شافعی رض خواندم و هر بار آنحضرت تصحیح مینمود و بالاخره فرمود الی
 الله ان یکون کتاب صحیح غیر کتاب درین قول قول الله وکیل است
 ولو کان من عند غیر الله لوجدت فيه اختلافاً کثیراً
 و منی گوید که کتاب الرسالة را پنجصد بار خواندم و در هر بار فائده جدیده
 جلیسته یافتیم که پیش از آن حاصل نکرده بودم ابراهیم بن محمود از ربیع
 روایت میکند که شافعی رض کتاب بسوط را بر حفظ خویش تصنیف نمود و
 دیگر کتابی با خود نداشت و هرگاه آنحضرت قصد تصنیف احکام قرآن میکرد
 غیر از تلاوت معمولی صد بار قرآن شریف میخواند محمد بن عبد الملک المعری گوید
 که مروی قبل از طلوع فجر شافعی رض گذر کرد و آنحضرت را در تلاوت قرآن دید
 گفت یا ابا عبد الله درین وقت تلاوت میکنی فرمود از وقتیکه نماز خفتن گذرادم
 و احکام قرآن نظر میکنم ربیع آورده که هرگاه ماه مبارک میام داخل میشد

شب در صلوة قیام می نمود اگر آنستکه بانی از ابواب فقه صلاحیت آن داشته
 باشد بخاطرش میگذشت سلام میداد و چراغ روشن میکرد و آن ثبت می نمود
 و چراغ میبشت و بپاکت صلوة می نمود و همچنان در هر شب چند بار عمل می آورد
 ابو عمرو بن خالد میگوید که او را در مسائل مختلفه بر کتاب سیر که تصنیف امام ابی حنیفه
 رضی است در نوشتن و قاضی ابویوسف بر او زاعی رد کرده قول ابی حنیفه رضی قائم
 کرد و شافعی رضی بر رساله ابی یوسف رد نوشت و قول او زاعی ثابت کرد و حافظ
 گوید که در کتاب ایشان نظر کردم و در حسن تالیف برابر مطلبی ندیدم گوید پس او
 برادرش برادرش و بلووی در نظم میکشید ربيع میگوید که اگر شما شافعی
 رضی را می دیدید حسن بیان و فصاحت زبان او را می شنیدید بر آئینه تعجب
 می افتید اگر آنحضرت مصنفات خویشتن را بر غیر محاوره جرئت خویش که بدان
 تکلم می نمود تالیف نمیکرد کسی بر قرائت کتب آنحضرت قدرت نمیداشت بنابراین
 آنحضرت در مصنفات همه جهد خود را در ایضاح و تقریب معانی الی الافهام مصروف
 داشت و فصاحت و بلاغت خود را متروک ساخت ازینجاست که ابن ابی

الحار و میگفت یا فتم بیچس را گر اینکه فصاحت کتابش اکثر از فصاحت کلمات
 در سوأ شافعی که فصاحت لسان او اکثر از کتب اوست اسحاق بن
 راهویه میگوید پرسیدم احمد بن حنبل رضی را که کتب یا کتب شافعی رضی الله عنهما
 را دوست میداری یا کتب امام بخاری و ابی یوسف رضی الله عنهما را گفت شافعی دوست
 تر است سو من چه اوفتوی بر حدیث میداد و فتوایشان را برای ابو فکیف بن ندین
 محمد بن مسلم میگوید که از مصر را به پیش احمد بن حنبل رفتم پرسید از کجای آئی گفتم
 از مصر گفتم کتب شافعی خوانده گفتم نه گفت چرا چنین غفلت کردی ما نسخ سنن
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از منوع آن و خاص از عام و مجمل از مفسرند استیم
 تا آنکه در صحبت شافعی رضی نشستم و نیز از او مرویست که با احمد حنبل گفتم که از کتب مالک
 و ثوری و داود از کتب کدام را اختیار کنم گفت علیک بالشافعی فانه
 اکثر هم صوابا - زیاد بن الجلیل الشری آورده که من در
 مصر کتبات کتب شافعی میکردم و هر شب در منام چنان میدیدم
 که کسی مرواریدی بمن میداد هرگاه از کتبات فرغت کردم باز آن اقو وجود ^{بگرفت}

ابو الفضل ابن ابی نصر میگوید که در کتاب ابی القاسم قزوینی دیدم که گفت
 در بغداد با مردی از اهل مغرب بود در شان شافعی طعن میکرد و میل قول
 مالک رضی الله عنه را در صبحگاهان و دوام آن آمد و حضرت مصحح است گفتم تو که در
 شان شافعی طعن میکنی پس چرا غریت مصداق گفتی شب در منام چنان دیدم که
 طایر بر جوانی پرواز ما هر که میخواهد اورا میگیرد چون من قدم پیشتر گذاشتم که آنرا
 بگیرم مرا منع کردند گفتم چه حال منست که از بین الناس مرا باز میدارند گفتند تو بر
 شافعی طعن میکنی گفتم طعن نمیکنم پس پیش آمدند و آن طائر را گرفتم کسی منع نکرد
 خروج من بصر این است عمرو بن السرحی میگوید که روزی شافعی رضی الله عنه گفت
 که چرا کتب من غنی نویسی ساکت ماندم مردی پاسخ گفت که اینکس زعم دارد که
 تو کتب خویش را تغیر دادی پس از آن باز نوشتی و باز تغیر دادی شافعی رضی الله عنه
 تا آنکه سخت گرم گفتم تنور را باید داشت که این قول دلالت بر نقصان فضیلت
 بل بر کمال انصاف و قوت ایمان دال است آنحضرت لعلم خود و به الله اراده
 داشت و فی الله مبالاات لوم لایم نمیکرد و علاوه آنکه هرگاه

آنحضرت تالیف کتب القدیمه نمود بر آن حکم فرمود که بسبب ما برای یک از محنت
 مشهور مذکور بر آنحضرت گذشت مشغول خاطر بود چون بمصر آمد علم او ترقی یافت و
 فهم او از دیا گرفت و امام مجتهدین اثنی عشرین گشت و بعضی مسائل اظهر الدلیل
 اجتهاد خود را تغیر داد و اصحاب خویش را نیز بتجلیف مالتعین اجتهاده امر نمود و تقریرات
 کتب جدید مصریه حکم فرمود این بحال انصاف آنجناب است ورنه کدام کس را تکلیف
 داد که رجوع از اول و مصیر الی الثانی کرد مگر آن گوید که روزی بر شافعی رض
 گذرستم و آنحضرت در تصنیف کتابی اشتغال داشت گفتم رحمات الله
 اصحاب مالک و اصحاب احنیفه کتب کثیر تصنیف کرده اند و اجتهاد ایشان
 در علم اکثر از اجتهاد تست فرمود یا ابراهیم غمی یعنی ما را در ادبیتیکه در انیم در آنحال -
 آنحضرت از بوی سیرت متنازی بود پس ازان گفت تصنیف میکنم و دیگران نیز
 تصنیف خواهند کرد آنچیکه فالس شد بود در دنیا ابد خواهد ماند نظم
 علم با کار بود مند بود علم پیکار پای بند بود علم مخلص درون جان
 باشد علم دوری بر زبان باشد که ستاند حکیم فرزانه دارو

صحیح راز دیوانه به آخر الامر بچنان شد که فرمود چه مردم کتب خویش نوشتند
 چنانکه قرآن بر آن تملکات و اخبار برای روایت نویسند و تصانیف آنحضرت
 بشرق و مغرب رسید و در دنیا خانه از خانه های مخالفین و موافقین باقی ماند مگر آنکه
 آن علوم و کتب در آن دجل و دهل گردید اما اصحاب و اتباع برای تقریر و ثبات
 اجتهاد آنجناب و مخالفان بر آن جرح و جواب مابینت فی الحدیث الصحیح
 عن النبی الفصیح ان عالمنا من قریش یملأ طبق الارض علما عالمی
 از قریش طبقات زمین را از علم پر کند اشاره بانجناب عالیت امام بهیمنی میگردد
 که کثرت رغبت علماء در کتب شافعی رضی الله عنه من بین الفقهاء بسبب
 حسن تالیفات چه حسن تالیفات چه چیز حاصل گردد اول حسن
 نظم و ترتیب دوم ذکر حجج در مسائل با مراعات اصول سوم رعایت
 ایجاز و اختصار و آنحضرت بجمیع این صفات مخصوص بود جعل الله سبحانه
 مشکورا و سهوه مغفورا و افاض علیہ و علی اصحابه سجال
 ۱۰ و جمع بینا و بینهم فی دایره کلام من من عقابه بحتی النبی

والله واجبا به **فصل** وراز دهم در بیان طبع و ثناء علماء کبار

در شان آن زبدۀ اخیار به نثر و اشعار و شهادتۀ ائمہ مسلمین در اینکه آنحضرت در
 جمیع علوم اعلیٰ قدر و مورد و بسط الید بود ادیب نحوی در مدح آنحضرت انشاء نموده

مثل الشافعی فی العلماء	مثل البدر فی منجوم السماء
وکان والله معدن العلوم	سید الناس بافقه الفقهاء
اقتد بالنبی فی حسن قول	واقام البوام للسفهاء

و ابو الفتح البستی گفته

الشافعی اجل الناس منزله	وا عظم الناس فی دین الحدیث
العدل سنته الصدق شمیته	والسحر منطقته والامان نثره

امام بام حجت الاسلام غزالی علیه الرحمة من ملک المتعالی انشاء فرمود

ان المذاهب خیرها واصحابها	ما قاله الجدل الامام الشافعی
اخترت مذهب وقلت تعلم	وجعلت یوم القيمة شافعی

و یحیی بن ابو منصور و علی بن منصور بن النضر و غیر هم اشعار بسیار انشاء کرده اند

عبدالله الیافعی در ارشاد آورده که جماعه از علما که شیخ حافظ بن عساک
 نیز از ایشان است در حدیث وارد از بنی صلی الله علیه و آله وسلم ان یبعث
 خلف الامه علی هر اس کل مائه سنه من یجد لها امر دینها کفیه
 برکه بر سر مائه اول عمر بن عبدالعزیز و بر سر مائه ثانیه امام شافعی رضی الله عنهما بود
 و برین هر دو امام احمد بن حنبل نص فرموده است و بر سر مائه ثالثه امام ابو الحسن
 اشعری و بر سر مائه رابعه القاضی امام ابوبکر الباقلانی و بر سر مائه خامسه
 حجه الاسلام امام محمد غزالی رضی الله عنهم بوده اند امام محمد آفتاب
 اوج شریعت و معرفت و مهر سپهر طریقت و حقیقت بود و پرتو آثارش در جمیع
 بلاد جهان تافته و هر کس استعداد خویش از مصنفات عجیب و مولفات
 غریبه اش حظی وافق و نصیبی کافی یافته **نظم** آن محمد امام غزالی + بود در
 کشف درتبه عالی + ذات او بود حجت الاسلام + بیشک و ریب
 بر خواص و عوام + گرچه او بود شافعی مذہب + یک می داشت
 نوشین و شیرین + از ره صدق اجتهادش کرد + دل عالم به علم یادش کرد +

و جهان صاحب حقایق بود و کاشف نکته دقایق بود و تازی و فارسی ست
 تصنیفش و پشمار آمده ست تالیفش و روز آوینده چهاردهم و بود تاریخ از
 جمادی دوم و زین حنیض جهان بعلین و رفت آن قدوه زمان زمین و
 بسال شفازش از جهان دور و جاودان شاه باز عدل بگو و سال^{نقلش}
 با خلاف بدان و شد رقم پادشاه ملک جهان و در طبقات الفقها
 آورده که بر سر مائه سادسه امام فخرالدین رازی و بر سر مائه سابعه شیخ
 تکه الدین بن دقیق و بر سر مائه ثامنه شیخ عبد الله بن اسعد بن
 علی الیافعی الیمینی الشافعی بوده اند و در بعض کتب آمده که شیخ عبد الله
 رح قطب وقت خویش بود و الله اعلم و در دیگر روایات آمده که در مائه
 ثامنه امام ناصرالدین شاذلی و در مائه ناسوه شیخ الحدیث امام سیوطی
 جمهما الله تعالی بوده اند و چندی آورده که هرگاه از احمد بن حنبل مسئله
 می پرسیدند و او خبری در آن نمیدانست قوی بر قول شافعی رض میداد
 اگر پرسیدند که چرا قول شافعی اخذ میکنی گفتی شافعی عالمیست از قریش

هذنی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرموده است عالم من قریشی ملاً طبع الاثر
 امام علی بن احمد النوری میگوید که در کتب شیعیه سرور عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 را بنحواب یدہ عرض کردم کہ بقول کدام کس اخذ کنم سوی امیر المؤمنین علی ابن ابی
 طالب کرم اللہ وجہہ اشارہ فرمود و انحضرت حکم کرد کہ بر مذہب ابن عم الشافعی
 عمل کن باشد یا بل و باب جنت رسی و پس از ان گفت الشافعی بین
 العلماء کالبدر بین الکواکب و عبد الرحمن میگوید کہ امام مالک رضی اللہ عنہ
 کہ نیاید نزد من قریشی و اما ترا ازین جوان یعنی شافعی عمر بن سعید بن محمد الاشعر
 میگوی شنیدم پدر خود را کہ میگفت روز محمد بن دریس الشافعی رضی اللہ عنہ
 ابن عیینہ شمس بود مردی باین عیینہ گفت کہ درینجا قومی اند کہ چنان و چنین روایت
 کنند ازین حکایت تعریض و کنایت بشافعی و مالک رضی اللہ عنہ داشت ابن
 عیینہ گفت دوست ندارم کہ قایل چنین قول پیش من باید شافعی رضی اللہ عنہ
 یا ابامحمد این صفت تو نیست صفت تو حدیث است و این صفت اہل نظر
 باشد رفیان بن عیینہ سر میذاخت بعد ازین ندیدم او را اگر اینکہ تعظیم و

نکریم شافعی رض میگرد ابراهیم بن محمد میگوید که در مجلس سفیان بن عیینة شسته بودیم
 و شافعی رض نیز نزد سفیان شرف جلوس داشت سفیان از زهری از علی
 بن الحسین رض روایت کرد که شبی منی صلی الله علیه و آله و سلم باز در حجره
 صفیه میرفت مردی بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گذشت آن مرد را از نوک
 خوانده فرمود که این زن من صفیه است و از امام شافعی رض پرسید که سر
 این حدیث چه باشد شافعی رض گفت اگر قوم بر بنی صلی الله علیه و آله و سلم
 بهمتی کند بسبب بهمتی که فرمودند بنی صلی الله علیه و آله و سلم خواست که آنرا
 را ازین بصیت بازدارد و برای تاویب دیگران فرمود اذ اکتم هکذا
 فافعلوا هکذا تا کسی بر شافعی بدین و ابن عیینة گفت چرا که شافعی
 یحیی بن سعید گفته که از چهل سال در نماز خویش برای شافعی رض نما میگذرتم
 بن سعید گفت مات الثوری و مات لورع و مات لشافعی
 و مات لسنن یحیی و مات احمد بن حنبل و تظلم البیاض
 بن احمد میگوید در وفات پدر من علیل بود و در وقت شافعی رض برای عیادت آمد

من برکت و میان دو چشم آنحضرت بوسه داد و در جلای خویش نشاند و خود
 رو بر پشت بعد از مخاطبه هرگاه شافعی رضی برخواست پدر من نیز برکت و کلام
 گرفت و باو چند قدم رفت و آنحضرت سواره بود چون این خبر به یحیی بن معین
 رسید پدر مرا پیغام داد یا سبحان الله کدام چیز ترا در اضطراب انداخت که
 باین فضیلت و بزرگی جانب بغله شافعی مشی کرده پدر من جوابش فرستاد که
 اگر نو جانب دیگر بغله اش راه میرفتی برائینه براس تو انفع بود پس از آن فرمود که هر
 اراده فقه داشته باشد پس گو که دم این بغله بود حمید بن ربیع میگوید که احمد بن
 حنبل میگفت که در زمان شافعی اعظم منتهی علی الاسلام غیر از شافعی
 دیگر ندیدم این منبع میگوید شنیدم احمد بن حنبل را که میفرمود بر اهل فقه عقل قیاده
 بود الله تعالی آزا بر دست شافعی مفتوح ساخت علی ابن احمد از وی میگوید
 شنیدم احمد بن حنبل را که در سوال کسی از حال شافعی جواب داد ما کلام قوم را
 تعلیم کردیم و کتب ایشانرا نوشتیم و هرگاه کلام شافعی شنیدیم دانستیم که ادا از غیر خود
 اعلم است و شب روز در محبت او نشستم غیر از خیر از وی چیزی ندیدم یک

از حاضرین گفت یکی بن معین و ابو عبید از شافعی راضی نیستند و او را به تشیع
 نسبت میدهند فرمود ما ادمی ما یقولان والله ما دارنا منه الا
 خیر او ما سمعنا منه الا خیر ابعدا از ان احمد گفت بدانید که چون ^{شد}
 تعابذ خود را در علم و فضل برگزیدیم چنان بر او حسد بر ندیدیم که در وی ^{شد}
 منسوب کنند این مجاهد آورده که احمد بن حنبل میگفت که من در نماز خویش از
 چهل سال بر شافعی دعا میکنم و میگویم اللهم اغفر لی و لوالدتی و ل محمد بن ادم ^{یس}
 الشافعی من در جوابش گفتم من دعا میکنم پس بر صلوٰة مکتوبه خویش و در شرف
 اوقات و ابرک ساعات برای شافعی و مالک و اعینة و احمد بن حنبل و طین ^ی تا بعهم
 من الفقهاء و العلماء از وقتیکه عقل و تمیز یافتیم و میگویم اللهم اغفر لی
 و لابائی و امهاتئ و للائمه الا دبعده و اتباعهم من الفقهاء کلا فی
 اجمع جاستدید اوارجو من الله تعالی ان اکون من قیل فیهم
 المر مع من احب مروی است که چون احمد ^ی مالک حال ملازم صحبت
 شافعی رضی بود و آنحضرت نیز اکثر اوقات سوئے احمد تردد ^{داشت}

هم بر روی عیب و عار گرفته آنحضرت بشنید و این شعر بخواند
 قالوا این وردك حمد و ستودن قلنا فضل لا يفارق من
 ان زارني فلفضله اودرتنه فلفضله الفضل الحالين له
 چون این شعر با حمد بن جنبل رسید و در جوابش نوشت شعر
 ان زرتنا بفضل منك تمننا او نحن زرتنا بفضل الذي
 قالوا عندنا كلال الحالين منك قال الذي تمنى منك شاك
 یوسف بن عبد الله علی میگفت که اگر همه خطی در عقل شافعی بیاورند هر آینه در عقل
 او عرق شوند و در هر علم که اخذ میکرد از اجمال میرساند و در هر فن بیدار می
 نام بر می آورد و تا آنکه در فن شعر و عریه و غیره می میگفتند که این ضاعت است
 و در مناظر چون میدید که خصم از جواب عاجز شد قول خود را بدو میداد
 و قول را در خود میگرفت و بنیاد مناظره می نهاد تا آنکه حجت و کلام او را قطع میکرد
 مشهور است که او لاسر حلقه مردم و در مسجد حرام عبد الله بن عباس بود پس
 از وی عطابن ابی رباح و بعد از او محمد بن ادریس الشافعی آنحضرت در

مسجد حرام فتویٰ میداد و حالیکه سن شریفش از بیست تجاوز نداشت و ملک امر آنجا
 خلاص عمل شد تعالی بود و عزیزی نگویید که اصحاب حدیث و در خواب بودند و
 رضایشان را بدیدار کرد و بیچ میگویی که شافعی رضی چون از ناز صبح فارغ میگشت
 و رطبه خوش می نشست اهل قرآن می آمدند برای ایشان تفسیر قرآن یا
 میفرمود بعد طلوع آفتاب ایشان رخصت می یافتند و اهل حدیث می نشستند
 تفسیر و معانی حدیث شرح می نمود هرگاه آفتاب مرتفع می گشت ایشان بر می خاستند
 و جماعتی در مذاکره و نظر در علوم اشتغال میکرد و بعد از تقاعض می ایشان
 متفرق و اهل عربیه و نحو و عروض و شعر رجوع می آوردند تا نصف روز بدین
 شغل قیام میفرمود پس از آن رو بدو تخته می آورد و خط می نوشت و این فرم
 بنجوب کردارش و همه عالم رسیده آثارش و اگر پانزده روزه
 او پاش و سنت مصطفی از پوشیده فاش و هر حدیثیکه مصطفی گفت
 شرحش او داد و علم آن نهفت و کلک او شد خزینه اسرار و درس او را
 فرشتگان نظار و گاه تدریس و گاه شرح علوم و حاکم او بود و عالمی محکوم

شیخ عبد الله الیافعی بسند صحیح متصل بشیخ کبیر عارف بالله الشبیری بآل الحسن
 رضی الله عنه آورده که گفت نزد شافعی تا آنکه بر وجه قطبیت زید الشیخ الامام العارف
 بالله شهاب الدین میگوید که من نزد الشیخ الامام تاج الدین بن عطاء الله الشاذلی
 المالکی آدم و گفتم سیدی اراده صحبت تو دارم بشرطیکه مرا بر بذهب من گذاری چه من
 شافعی را دوست میدارم گفت آری و بر آن تو فائده دیگری افزایم که شافعی
 نزد ما آنکه بعد قطبیت نشست شیخ عبد الله الیافعی میفرماید که بر اے این
 قطبیت دو احتمال می بینم یکی آن قطبیت که از یکی دیگری متعال میکند و دیگر
 اینکه آنحضرت قطب عالم باشد و الله اعلم در سال استاذ ابی القاسم القشیری
 مذکور و مشهور است که حضرت علی السدام از حال شافعی رضی الله عنه رسیده شد فرمود که
 او از او تا دست میگویند که این سوال و جواب قبل تر قے آنجناب بمقام قطبیت
 بود آنحضرت کثیر المناقب و جسم المفاخر عظیم التیظ و منقطع العین جامع علوم
 کتاب الله و سنت رسول الله و کلام و آثار صحابه و اختلاف اقوال
 علماء و کلام عرب از نحو و لغت و شعر و غیر ذلک و در لمانت و عدالت

وز به دور و تراست عرض و نفس و حسن سیرت و علو قدر و سنجای چنان
 کامل بود که برابرش در غیر آنحضرت یافت نمیشد تا آنکه اصفی که از افضح شعراء
 عرب است با وجود جلالت قدر خویش اشعار بدیلمین نزد آنحضرت خواند
 و ز محشری که از انهم معتزله است بر امام شافعی رضی شاکر و تعظیمش نمود
 و قول آنحضرت را ترجیح داد و حجت آنجناب را قوی کرد و آنحضرت را از انهم
 معتبرین گردانید و در حق آنجناب مدح حسن نمود و در کتاب خویش کشف
 بقدم شافعی و در علم عربیه و ارتقای آنجناب و فضل بدرجه عالیه و در تفسیر قوله
 تعالی ذلک دینی الا تقولوا اعترفوا کرد و در اینجا چند وجوه مرقوم
 از شافعی رضی ذکر کرده همه را مسلم داشت و گفت که کلام شل الشافعی
 من اعلام العلم و من ائمة الشرع و رؤس المجتهدين جفت
 بالحمل على الصحة والسداد ز محشری ازین اقوال اعتراف قول
 شافعی رضی را راوده کرده است که در قوله تعالی ذلک دینی الا تقولوا
 معناه لا تنکروا اعیالکم و بقول مفسرین معناه عملوا بهند

که انشأ این حکایات آورده اند علماء ثقات و در مدح و ثناء شافعی رضی الله عنه
 و میان موافق و مخالف شهره است و این مختصر عشر عشر از آن تحمل نباشد
 لهذا بر مقدمه سیره اختصار نموده شد و فيه کفاية لمن له هداية
 والله ولي التوفيق و بیده مفتاح التحقيق و هو حسبنا
 و نعم الوکیل **فصل سیزدهم** در ذکر بعض حکایات دال بر علم
 مناقب و سموها صاحب انام مشرق و مغرب الحکایة الاولی الامر
 ابو نصر مقدسی در تاریخ خود آورده که مارون رشید بامر و پسر خود
 امین و مامون در سینه یکصد و هفتاد و پنج برای حج آمد و وثیقه عهد و پیمان
 بیعت برای امین و پس از آن قوی برای مامون نوشت و بر پاسبان کعبه میاویخت
 چون مردم بر بیعت امین و مامون ندب کردند مارون رشید بر منبر ایستاد
 و حمد و ثناء تعالی شاه بجا آورد و اول کسی که از منبر قدم نهاد و محمد
 بن ادريس شافعی رضی الله عنه بود دست خود بر سر امین و مامون گذاشت
 و گفت

شمر

یغفیر و بخانه برگشت چون آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعثت فرمود
 میان مردم نداور و او امکتوا الطیر فی وکارها و بکروا علی اسم
 الله تعالی ای طیور را در اشیایهای ایشان بگذارید و بر اسم الله تعالی
 با ما و ان سفر کنید اسحق با حمد گفت که شاید رحلت از عراق بجا برای
 استفاده تفسیر این حدیث بوده باشد احمد گفت صدق الله و فوق
 کل ذی علم علیهم و آنحضرت از نویدین با طعین بلسان حق فی الدین
 بود و فی الله را در ان دینی را پند و اندرز میداد و باشد تحویف نمود و می
 فرمود دنیا جای لغزان منزلت و دار مذلت است عمر انارش سوی خرا
 صائر و ساکنانش مر قور را زائر و جمعیستش بر فرقت موقوف و غیایش بفقیر
^{گردیده} معروف اکثرش اعسار بار آور و اعسارش بسیار افزایش دهد و غنیم دنیا
 چون ظل زایل و جدار مائل قابل اعتماد نبود **خط** هم خیز کین خاکدان
 برای تو نیست و این بوس خانه ایست جای تو نیست و چه اکلنی میدهد
 بساط نشاط و اندرین صد هزار ساله رباط و کربابی بقا نخواهی سوخت

برکش از سرقبای آدم و دخت و نظری کان نبایدت مگر و تانیانی تواند
 زمانه خطر و هر که او نگردد نباشد است و بکشد رنج و غم نبایست و بهی
 است از بهام و یلعین و هر نظر کو نشاید اندرون و آب رخ ز آب پشت
 بگریزد و کاب پشت آب رو بهار یزد و الحکایه الثالثه صاحب
 الروض الفایق در رواعط و وقایق آورده که امام احمد بن حنبل بسیار تعظیم
 امام شافعی رض میگرد و ذکر خیر و ثنائش اکثر بر زبان او جاری میبود و امام
 احمد دخری داشت صالحه شب قیام نمید و روز روزه میگرفت و اخبار
 صالحین را دوست میداشت بسبب تعظیم پدر خویش و امام شافعی را خود نیز
 آنحضرت را اعظم میپنداشت روزی امام شافعی همان امام احمد شد
 و دختر بطح ایکه افعال آنحضرت به بند و مقال آنجناب نشنود بسیار شاد شد
 چون شب آمد امام احمد در وظیفه صلو و ذکر خویش قیام نمود و امام شافعی
 رض متعلق بر پشت خویش استراحت فرمود و دختر تا فجر مراقبت این
 امر میکرد و با مادران به پدر خود گفت ای پدر تو عظمت شافعی رض بسیار

بیان میفرمودی شب اورا نه نماز دیدم و نه ذکر و نه اورا و پدر و دختر
 درین گفتگو بودند که امام شافعی رضی برخواست امام احمد گفت کیف کاش
 لیلک شب چگونه بود و زاده می گفت شبی چون شب گذشته طیب
 و ابرک ندیدم که پرشت افتاده صد مسئله ترتیب و اودم به و در مانع
 مسلمان است بعد از آن و در اع خواست و برفت احمد رضی بدختر عقیقه
 خویش گفت عمل شب وی که نایم بود و افغانست از عمل من که قائم بودم
 حرکات و سکنت بزرگان دین شد تعالی است و اقوال و افعال و
 ذکر و فکر ایشان شد تعالی قیام ایشان طاعت است و نوم ایشان صدقه
 و ذکر ایشان تسبیح و سکوت ایشان فکر و عمل ایشان شفا و رحمت لایسته
 لا جرم الله تعالی مع ایشان فرمود و نه اسلام و قدوة امام گردانید
 نقطه خلق را زیر کشید و وارید و دید ما که روخوانی بسیار
 به بسیار کوی و کم دانند و به چون غول و به بیا بانند و در فراق و
 خیانت و تبیس و در گذشته بعد و هیچ زالبیس و هیچ نایافته

ز تقوی بوی ذی ازاب مانده همچو سبزه انگیختی تقوی هست در ره دین
 آدمی نیست هست و یولین پس سر طاعت و یقین تقوی است و مستی شاه
 جنت لادوی است و الحکایه الرابعه راوی گوید که چون امام شافعی
 رضی در خانه یکی بن حسان که از ماسر بود همان شد طبایخ او اعاده
 قسم طعام نمیکرد و گرد و بر ^{تنگران} یکبار روزی امام شافعی رضی برای
 اعاده قسمی از طعام که مرغوب طبع خود یافته بود و طبایخ فرمان داد که گاه
 طبایخ آن طعام بر باندۀ بنادیکی بن حسان متغیر شد و از بید مایخی گفت
 که ترا برای طبع این طعام کدام حکم کرد آنحضرت فرمود من حکم دادیم یکی بسیار
 شادمان شد و طبایخ که غلامش بود گفت زوجه الله بشکره انبساط خاطرانی
 عبد الله الشافعی در منزل ما انداختی و نظیر این حکایت شیخ عبد الله
 ایاضی در کتاب خود نشر الریحان آورده که امام شافعی رضی در بغداد
 همان زعفرانی بود صاحب الامان طعم نوشته بدست جاریه داده حکم کرد
 که مطابق آن الامان طعم طبع کن و خود بامردی مشغول مکالمه شد شافعی رضی

آن ضابطه از دست کبریا گرفت و لونی دیگر بر آن افزود و چون بر خوان
 نشسته و زعفرانی آن لون دیگر بدید و لوش از غضب بگریه و گفت
 برای طبع این لون نوشته بودم جاریه گفت سیدی الشافعی نوشته است
 گفت اگر در قول خود صادق بودی بوجه الله تعالی آزاد هستی و ضابطه را بخا^{ست}
 هرگاه نظرش بر زعفران زار خطاشافعی رض بفتاد چهره اش از جوش
 مسرت ایستاده آنحضرت خود را ایگانه ندانست و بی اذن و رمال خود تصرف
 کرد چون گلزار افروخت و دایم الوقت از هر گونه اخلاص و خدمت آنحضرت
 ذخیره شرف سعادت می انداخت دامت صحتها و مودتها
 رحمه الله علیها **منظر** باخرومند ساز و ادو سنده که
 قوی تر شود خود زخرد و ابل دین را جز ابل دین نگزید و دین را
 جز بدیده نتوان دید و یار باجنس تخم خواب آمد و یا بجنس پای آب
 آمد و دوشان بسپو آب ره سپرد و کاپها پایهای یکدگر اند و گر بخوابی
 دل از غمامت پر و نبری از قرین نیک مهر و الحکایة النخاسته

ابو العباس بن یعقوب میگوید که عبد الله بن صالح بن احمد بن حنبل کتاب اختلاف
 الحدیث که از شافعی رضی است از من عاریت خواست جزو اول داده
 بودم پس آن را بی بفرماندم هرگاه مراجعت کردم عبد الله بن صالح وفات
 کرده بود شبی در سام اورا بطیاس سفید دیدم گفتم گفت از تو کتابی عاریت
 خواسته بودم غیر از یک جزو ندادی گفتم چون بیکینی بکتابت شافعی که او بر مذہب
 شافعیست و نه ثمار مذہب او با نگشت سبابه خویش طرف آسمان
 اشاره کرد و گفت ایس ایکن منہ الخامسة السابعة احمد بن محمد
 بن شافعی میگوید او رزین بنت محمد بن ادریس میگفت که من با مادر
 خویش شش ماه بودم زنی مرصعه که رضعی در بطن داشت بیامد و با او بکلام
 طعنش فریادگریه پاد و دویدم پیرمیت شدیده داشت آن زن ترین آنکه
 پدر من بیدار کرد پستان خویش در دامن آن صغیر نهاد و بسرت تبار و سوی
 در دانه شتافت و بعد و از آن مجلس با سافت بحیده داشت بسبب
 اضطراب تبار و زن چنان متوقع بود که آن طفل تلف گردد هرگاه پدرم

بیدار شد او را در مزاح با وی گفت یا ابن وریس فریب بود که امروز تو سب
 قل طفلی کردی رنگ آنحضرت سخت تر سرخ گردید و کیفیت حال پرسید چون با خبر
 خیر یافت حلف کرد که ازین باز قیلوله نکند اگر بکند آسیا بر بالینش در محض باشد
 رحمه الله علیه **فصل چهارم** در اعتقاد آنحضرت در الهیات و مباحث
 بالنبویات و بیان معرفت آنحضرت با حکام اصول دین که بر آن است
 و ائمه سلف صالحین بودند رضوان الله علیهم **الکلام فی الالهیات**
 محمد بن اسماعیل بن الحبیال سگوید که چون در ابتدای حال امام شافعی را در عرو
 نفیج مجلس بارون رشید آوردند محمد بن الحسن بن بشر المرسی در آنجا حاضر
 بودند بشر گفت دلیل بر وحدانیت الله تعالی چیست گفت اختلاف
 الاصوات من المصوات اذ کان المحرك واحداً دلیل علی
 ان الله تعالی واحد و عدم الضد فی الالکال علی الدوام
 دلیل علی انه واحد و اربع نیران مختلفات فی جسد واحد
 متفقات علی ترتیبه و استقامة الشكل دلیل علی انه تعالی

پیدایش برداشته اند کفرت با غفلت داد و پنجاه هزار و درم بخشید امام را
 گوید که امام شافعی در کلمات علیّه مذکوره فوائد جلیله که جمع فرموده است زیاده
 از آنست که مکتوب در کتب طریقه خود یاد کرده اند چون در معانی اندکی حفا
 است لهذا تفسیر بعض کلمات مراد افاد تا فوائد آن تمام در عواید شش عام گردد
 فنقول وبالله التوفیق وبسید و مفاتیح التحقيق و اما قول الاختلاف
 الاوقات من المصوات الح اعضا یکة و مرکب من اصوات و عرفالات
 باشد و این اعضا مخصوصه یعنی حلق و جگر و لسان و آسمان و فم و آن اند
 با و بد اشتراک بر دم و درین آلات و اصوات مختلفه است حتی که در دنیا و کسی
 که آواز ایشان من جمیع الوجوه تشابه باشد یافته میشود پس اگر صانع قادر و حکیم
 مطلق حلق و جگر و لسان و آسمان و فم هر انسان را مخصوص بکیفیات
 مخصوصه که بسبب آن بدان صورت معین مختص شده است نیکو دان اختصاص
 حاصل نمیشد و اما فواید این اختصاصات سوی طبیعت لطفه و زحم و طبایع و افلاک و
 انجم مکن نیست به نسبت کل الی کل علی التوئیه و است پس باقی مانند دیگر

عزیم با سواد آن اختصاصاً سوی فاعل مختار جل جلاله چنانکه دو انسان که آواز این
هر دو متشابه باشد در دنیا یافت نمیشود همچنان دو انسان که صورت ایشان متشابه
بود و معاینه نشاید پسند این نیز بر وحدانیت صانع حکیم حلت قدزانه و
عظمت حکمت که از اعظم و لایزال است و سوی این دو نوع از ذلالت ایشان
است بقوله تعالی و من آیاته خلق السموات و الارض و اختلاف
السننکم و الوانکم ان فی ذلک لآیات للعالمین و اما قول و
عدم الضد فی الکمال علی الدوام دلیل علی انه واحد تفسیر
چنین است که بدن هر انسان از حال بیالی شغل میگردد و چه اول صبی است پس از آن
شباب پس کهن پس از آن شیخ سنی پس از آن عاری است و بار و که ضد یکدیگر اند با وجود
اختلاف این احوال ایشان از در صورت و صورت بر پنج اول باقی و مضمون
از ضد می بینیم و انستیم که بقای صورت و صورت بسبب آنست که فاعل حکیم
احوال و نبات باقی و ایستاده است و اما قول و اربع میزان مختلفات
فی جسد واحد الی اخره در بدن چهار آتش است احدی با آتش شریست

۱۳۱۵
 این مرتبه پیکر
 قدیست و حکمت
 اوان اشاهای
 در مخالفت است و
 زنگهای تمام استیکه
 تمام در خلاف
 مخالفت زبانهای
 آسانها و میریست و
 قدیست و ازین
 است از وایلی

و آن حرارت است که عند تقاضای شهوت جماع در بدن جوش میخورد و نامها آتش غضب
 است و آن حرارت است که وقت استیلا غضب فوریان میکند و نامها آتش گرگی
 است و آن حرارت است که با عصاره موثره و بعضی طعام قاهر است و نامها آتش عشق
 است شورش کردن آتش پیرایه جستن کلام فی القرآن شیب
 مصری میگوید شنیدم شافعی رضی الله عنه میگفت قرآن کلام الله غیر مخلوق است
 مردی گفت دلیل بران چیست آنحضرت سر خود بالا برداشت و فرمود ای اقرار
 میکنی که قرآن کلام الله تعالی است گفت آری آنحضرت فرمود قال الله تعالی
 وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ
 اللَّهِ وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا پس از آن آنحضرت
 فرمود و اقرار داری بان الله کان و کان کلامه او کان الله و
 لم یکن کلامه آنرا گفت بل کان الله و کان کلامه آنحضرت
 بسم کرده و فرمود ای کو فیان اقرار میکنید بان الله کان قبل القلب و کان
 کلامه پس این قول شما از کجاست که کلام الله سوی الله یا غیر الله بدون

در حدیثی است که فرمود
 که قرآن است
 و گفت خدا تعالی بفرمود
 و کان کلامه او کان الله و
 لم یکن کلامه آنرا گفت
 بل کان الله و کان کلامه
 آنحضرت

شد است این اشاره است بسوی قول متکلمین که بگویند هر که تکلم باشد ناقص و پس اگر
 در ازل تکلم نبود ناقص باشد و این محال است فقالی الله عن ذلك علواً کبیراً
 از شافعی رضی مراد است که دو کس یکی مسلم بود و دیگری یهودی پیش عیسی بن
 هان قاضی بصره بحضور رفتند یهودی گفت او را سوگند ده قاضی گفت سرگند
 میدهم او را بالله الذی لا اله الا هو یهودی گفت تو زعم داری که قرآن
 مخلوق است والله الذی لا اله الا هو داخل قرآن است او را سوگند بخلاق
 ده نه مخلوق عیسی سحر گشت و گفت جمع کردن قرآن مخلوق است شافعی رضی مر
 او را فرود گرفت بالله العظیم این کفر نیست که لا اله الا هو ذات
 موصوفه بصفات است پس قدم الیه مقتضی قدم ذات و صفات بود معاین
 انکار قدم صفات کرد و قول بقدم الیه بر وی تعذر گشت و بدو کفر و آنحضرت قرائت
 قرآن را از کتب فارسی گردانیده تا آنکه اضافت قرات سوی فارسی ننوده
 پس در قول آنحضرت القرآن کلام الله دلالت است بر آنکه آنحضرت
 میان قراة و فارسی تفریق میفرمود و قراة را از کتب فارسی میگرفتند

و در مقرر و اعتقاد آن داشت که کلام غیر مخلوق است الکلام فی اثباته لشیء الله
 عز و جل و هی من الصفات الذات و فی اثباته لحدود
 خلق لا افعال شافعی رض میفرمود قال الله عز و جل و ما تشاؤون
 الا ان يشاء الله الله تعالی خلق خود را اگاهانیده است که مشیت
 مرا در است ز خلق را و مشیت خلق نمیشود مگر اینکه مشیت الله تعالی
 باشد و مشیت ارادة الله عز و جل است امام رازی میگوید که درین کلام
 امام شافعی رض اشاره بسوی دلیل اقوی بـ مشیت قضا و قدر کرده است و
 تقدیر پیش چنین است که صد و فعل از عید و توقف بر آنست که حاصل شود و طلب
 مشیت آن فعل و حصول آن مشیت موقوف بر مشیت دیگر از قبل نیست و
 الا تسلسل لازم آید پس ضرور شد از انتهای آن مشیات بسوی
 مشیت دیگر که حادث گردد و مشیت الله تعالی و برین تقدیر کل قضا
 الله تعالی باشد یعنی گویند که قوله تعالی من شاء فلین و
 من شاء فلین کفر تصریح است بر اینکه کل مشیت عید بود و جانش چنین داده

ترجمه آیه
 نخواهید شما هیچ را
 مگر آنکه خدا خواهد
 یا چنین شمارا

در این کلام
 از امام شافعی
 در بیان این
 که مشیت
 خداوند است

اند که بر قول قضا و قدر این آیه از اقوی دلایل است چه این آیه دلالت دارد
 بر اینکه صد و ر فعل از عبد موقوف است بر بودن او شائی مر آن فعل را او قوله
 تعالی و یا یشاؤون الا ان یشاء الله دلیل است بر اینکه حصول مشیت بر
 عبد موقوف است بر بودن الله تعالی شائی مر آن مشیت را او موقوف بر خود
 علی شئی موقوف بر آن شی بود پس این مرد و آیه مجموعها دلیل قاطع است بر آنکه
 کل بقدر الله تعالی است امام شافعی رض فرماید که مردی از امیر المومنین علی
 ابن ابیطالب کرم الله وجهه عرض کرد یا امیر المومنین خبر ده ما را از قدر فرمود
 و ریای عمیق است خود را غرق آن کن باز گفت یا امیر المومنین خبر ده از قدر
 فرمود خانه تاریک است اندر و نشیما باز التماس کرد فرمود ستر خداست
 از آن بخت کن باز درخواست همان سئله نمود فرمود آله امر بین الامرین
 لا یجئیر ولا یفویض گفت یا امیر المومنین فلان کس قائل باستطاعت
 است فرمود که او را حاضر حضرتش کردند امیر المومنین چون او را بدید بقدر چهار
 انگشت سیف خود را از نیام کشید و فرمود مالک شدن تو مرا استطاعت

را با خداست یا غیر خدا و بر خدا باشد آنکه اگر قایل باشد با شوی مرتد گردی و گرنه
 بزم انکس بحیرت در مانده عرض کرد یا ایله المؤمنین چه گویم فرمود بگو ملک است
 مشوم بخدا آنکه اگر خواهد مرا مالکش گرداند امام شافعی رض فرماید که ناسی حال خود
 زاید نیکند بل هی خلق من الله تعالی و فعل للعباد امام رازی
 میگوید که این کلام اخذ از قرآن است قال الله تعالی و ما ریت اذ
 ریت ای ریت خلقا اذ ریت کسبا و قال الله جل ذکره
 كما اخرجک ربک من بیتک بالحق ثم قال تعالی اذ اخرجک
 الذین کفروا اضاقت این اخرج سوی نفس خود بخلی کرد و سوی عبد
 لب الکلام فی اثبات الرویه جرجانی میگوید شنیدم ربیع
 که میگفت یزدی نزد شافعی رض نشسته بودم کتابی از صغید که نام نویخت
 رسید و این نوشته بودند که الله تعالی میفرماید کلا انهم عن ربهم
 یومئذ یحییون اگر الله تعالی بسطد و قهر قومی را بخواهد بکشد و دلالت
 بر این دارد که هر یک از این ائمه و اهل بیت علیهم السلام را بخواهد بکشد و بخواهد

این کلام را در کتاب
 التوحید و التمسک
 فی التمسک
 فی التمسک
 فی التمسک

تو بدین جزا داده شوی فرمود و الله لم یوقن محمد بن دریس اینه می
 ربه فی المعاد لما عبده فی الدنیا بن جزم میگوید شنیدم شافعی رض
 را که میگفت قوله تعالی کلا اثم عن ربهم یومئذ لمحجوبون دلیل
 است بر آنکه اولیاء او تعالی شان روز قیامت او را خواهند دید سعد بن سعد آورده
 که من شافعی رض را گفتم که در حدیث رویت چه میگوئی فرمود هر حدیثیکه بصحت رسد
 که از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم است قول من بیان حدیث بود اگر چه آن حدیث
 من زبیده باشد الکلام فی الایمان بر سبب گویش شنیدم شافعی رض
 را که میفرمود ایان قول و عمل است و زیادت و نقصان می یزد و نیز آنحضرت
 گفته که اکثر صلوة را بر نبی صلی الله علیه و آله وسلم در کل حالات دوست دارم چه در
 الله تعالی و صلوة بر مصطفی علیه الصلوة و السلام ایان بالله و عبادت خداست
 و فاعل آن انشاء الله تعالی منتهی اجر خواهد شد باید دانست که اعمال از دین است
 و دین بیان اسلام است و اسلام همان ایان باشد و لازم می آید که گفته شود دین
 اعمال از دین است و گفتن باینکه دین همان اسلام است موافق قول الله تعالی

میشود و آن امر بدین است و بغیر این و امر او چیزی از جوارح صادر نمیکرد و بعضی
 از آن چشم و گوش است که بدان دیده و شنیده میشود و بعضی زبان و دست و پا که
 بطش و شش حاصل است و بعضی زبان و فرج و لسان و راس است که در آن بود
 بود و چیزی که بقلب فرض آمده غیر آنست که بیان فرض است و فرض گوش غیر
 فرض چشم بود و همچنین فرض دست غیر فرض پا و فرض فرج غیر فرض وجه باشد
 پس چیزی که باشد تعالی از ایاں بقلب فرض گردانیده اقرار و حرمت و رضا
 و تسلیم بان الله لا اله الا هو و حده لا شریک له لم یجد ضا^{حه}
 ولا ولدا و ارحم بعباده صلی الله علیه و آله و سلم عبده و
 رسوله و الاقرار باجماع من عند الله من بدنی و کتاب پس
 این چیز است که الله تعالی بقلب فرض گردانیده و آن عمل دست و گریه اگر
 کرده شود و قلب و طمئین یابان باشد قال الله سبحانه لا یبدل کر الله
 تعظم القلوب و قال الله تعالی من الذین قالوا انما باهوا^{هم}
 و لم یؤمن قلوبهم و قال الله و ان تبدوا فی انفسکم او

این چیز است که الله تعالی بقلب فرض گردانیده و آن عمل دست و گریه اگر کرده شود و قلب و طمئین یابان باشد
 گفتند باینکه این چیز است که الله تعالی بقلب فرض گردانیده و آن عمل دست و گریه اگر کرده شود و قلب و طمئین یابان باشد
 گفتند باینکه این چیز است که الله تعالی بقلب فرض گردانیده و آن عمل دست و گریه اگر کرده شود و قلب و طمئین یابان باشد

تخفوه بحاسبكم به الله فيغفر وفرض برسان قول وتبيرا عما و
اقرت قال الله تعالى في ذلك قولوا امنا بالله وقال سبحا
وقولوا للناس حسنا وفرض برگوشتها تتره وغض از استماع كلمات
حرام بود قال الله تعالى وقد نزل عليكم في الكتاب ان اذا
سمعتم ايت الله يكفر بها ويستهرن وبها فلا تقعدوا معهم حتى
يخوضوا في حديث غيرهم انكم اذا مثلهم پس زان برضه
نسيان را استثناء فرمود فقال جل ثناؤه واما ينسيتك الشيطان
اي قعدت معهم فلا تقعد بعد الذكرى مع القوم الظالمين
وقال الله تعالى فبشر عباد الذين يستمعون القول
فتبعوا احسنة الا يروا قال سبحانه وتعالى قل اطيعوا الله واطيعوا
الذين هم في صلاتهم خاشعون الى قوله للذين كوفوا على
وقال تعالى واذا سمعوا اللغو اعرضوا عنه وقال سبحانه
ويتعالى واذا امروا بالتفريط في الحرام ان يرضوا به

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم في صلاتهم خاشعون
الى قوله للذين كوفوا على
وقال تعالى واذا سمعوا اللغو
اعرضوا عنه وقال سبحانه
ويتعالى واذا امروا بالتفريط
في الحرام ان يرضوا به

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم في صلاتهم خاشعون
الى قوله للذين كوفوا على
وقال تعالى واذا سمعوا اللغو
اعرضوا عنه وقال سبحانه
ويتعالى واذا امروا بالتفريط
في الحرام ان يرضوا به

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم في صلاتهم خاشعون
الى قوله للذين كوفوا على
وقال تعالى واذا سمعوا اللغو
اعرضوا عنه وقال سبحانه
ويتعالى واذا امروا بالتفريط
في الحرام ان يرضوا به

که بران فرض آمده و فرض چشم گفت که سوی محرمات نظر نکشاید و از منتهیات
چشم بپند و قال الله تبارک و تعالی قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ بَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ
وَيَحْفَظُوا أَفْئِدَتَهُمْ لِئَلَّا يَكُونَ الَّذِينَ يَكُونُونَ فِيهِمْ أَكْثَرُ مِنْكُمْ وَهُمُ الْقَوْمُ الْمُكَذِّبُونَ
وَعَلَّامَاتُ فَرْجِ خَوْنِش نایدان که در آن نگر و و هر چیز که در حفظ فَرْجِ فی کتاب
است فهو من الزنا الا هذه الاية فانها من النظر اینست چیز که الله
تعالی چشم فرض ساخته از غضب و روان عمل چشم است و این عمل زیان بود
پس از آنکه الله تعالی این چیز که بر قلب و سمع و بصر فرض ساخته در یک آیه خبر
داده و تَقَفَّ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ اِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ
كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولا یعنی بر فرض فرض کرده است که ما
حرم الله علیه نمند قال سبحانه و تعالی و الَّذِينَ هُمْ لِفُرْجِهِمْ
حَافِظُونَ و قال تعالی و مَا كُنْتُمْ تَسْتَوِرُونَ اَنْ تَشْهَدَ
عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَاَبْصَارُكُمْ وَاَفْئِدَتُكُمْ اَلَا تَعْلَمُونَ
فَرْجِ و انما ذلک و این چیز است که الله تعالی بر فرض از حفظ آن عَمَّا

که بران فرض آمده و فرض چشم گفت که سوی محرمات نظر نکشاید و از منتهیات
چشم بپند و قال الله تبارک و تعالی قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ بَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ
وَيَحْفَظُوا أَفْئِدَتَهُمْ لِئَلَّا يَكُونَ الَّذِينَ يَكُونُونَ فِيهِمْ أَكْثَرُ مِنْكُمْ وَهُمُ الْقَوْمُ الْمُكَذِّبُونَ
وَعَلَّامَاتُ فَرْجِ خَوْنِش نایدان که در آن نگر و و هر چیز که در حفظ فَرْجِ فی کتاب
است فهو من الزنا الا هذه الاية فانها من النظر اینست چیز که الله
تعالی چشم فرض ساخته از غضب و روان عمل چشم است و این عمل زیان بود
پس از آنکه الله تعالی این چیز که بر قلب و سمع و بصر فرض ساخته در یک آیه خبر
داده و تَقَفَّ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ اِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ
كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولا یعنی بر فرض فرض کرده است که ما
حرم الله علیه نمند قال سبحانه و تعالی و الَّذِينَ هُمْ لِفُرْجِهِمْ
حَافِظُونَ و قال تعالی و مَا كُنْتُمْ تَسْتَوِرُونَ اَنْ تَشْهَدَ
عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَاَبْصَارُكُمْ وَاَفْئِدَتُكُمْ اَلَا تَعْلَمُونَ
فَرْجِ و انما ذلک و این چیز است که الله تعالی بر فرض از حفظ آن عَمَّا

[illegible]

محل که فرض گزاشیده و این عمل فرج است و هو من الایمان و فرض بر دست
 است که نطش سوی ما حرم الله کند و نطش دست سوی ما امر الله نفعه و صل
 رحم و جهاد فی سبیل الله و ظهور برای صلوة بود یا ایها الذین امنوا اذ اقم
 الی الصلوة فاعسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق وامنحوا
 برؤسکم الی اخرالایت و قال سبحانه فاذا القیت الذین کفروا
 فضرِبْ لِرِقابِکَ لى قول فاما ما بعد واما فدا و چه ضرب و مر
 و صل رحم و صدقه استمال و علاج اوست و فرض بر پایا است که سوی ما حرم
 الله می کند و لا تمش فی الارض مریحا الا یر و فرض بر وجه سجود
 الله تعالی است و رشب در روز و مواقت صلوة قال الله تعالی یا ایها
 الذین امنوا ازکعوا و اسجدوا و اعبدوا ربکم و افعلوا الخیر
 لعلکم تقبلون و قال تعالی و ان المسجد لله فلا تدع
 مع الله احدا مرا و بسا بد چیز است که بر آن نبی اوم در نماز خویش سجد
 میکند بچیز غیره این چیز است که الله تعالی برین جوارح فرض گزاشیده و آنرا

[illegible]

ظهور نام کرده و صلوٰه را بایان ستمی ساخت و قبحه الله تعالی وجه نبی خود را از صلوٰه
 سوی بیت المقدس طرف بیت الحرام گردانید قوم شانزده اه سوی بیت
 المقدس فرستادند و او را بود و ندعوض کردند بارسول الله ارایت صلواتنا
 التي كنالى بيت المقدس ساحلها وحالنا الله تعالى ليرى وما
 كان الله ليضع ايمانكم نازل فرمود و صلوٰه را بایان موسوم کرد پس هر یک
 بجنّت رب در آنجا لیکه بر عضو از اعضا امر الله به و فرض علیها و او
 کنه بود و دید رب خود را و آنجا لیکه شکل الایمان است از اهل جنّت اگر این
 ستمگای چیز را ترک کرده باشد و پیر و روگار خود را ناقص الایمان از نو گفت
 تعریف نقصان و انعام ایان کردی و زیادتایان از کجا آمدش افی رض
 فرمود قال الله جل ذکره و اذا ما انزلت سورة فمنهم من يقول
 انکم زادته هذه ايماناً فاما الذين امنوا فزادهم ايماناً وهم
 يستبشرون و اما الذين في قلوبهم مرض فزادهم رجساً
 الى رجسهم الاية و قال سبحانه انهم قتيبة امنوا بربهم و نزلنا

[illegible]

هم هدی اگر این بیان کل واحد باشد نقصان و کمال را در آن مجال نهد
 فضل برای احدی نباشد و مردم برابر و تفضیل باطل گردد و لکن تمام ایمان برسان
 و اصل خست اند و زیادت در ایمان تفاضل برسان بدرجاست عند الله و
 نقصان از ایمان مغرور و اخل ما رثون قال الشافعی رضی الله ان الله
 جل ذکره سابق بین عبادہ کما سبق الخیل یوم الترهان الله
 تعالی سبقت انداخته است میان مسلمانان چنانکه سبقت انداخته شد میان
 اسپان روز شرط باز تفضیل را و عباد خود را موافق و رجه های ایشان
 از پیش دستی پس هر دو را بر وجه سبقت او گردانید و در آن و رقی او
 نقصان راه نخواهد داشت و سبق بر سابق و مغضول بر فاضل تقدیم نخواهد
 الکلام فی البیویات والقول فی تفضیل محمد صلی الله
 علیه وآله وسلم علی جمیع الخلق شافعی رضی فرماید که محمد
 رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم خیر خلقی رب العالمین است الله تعالی هر صفیکه
 پیغمبری عطا نموده زیاده از آن و اکثر بر آن محمد صلی الله علیه وآله وسلم کرامت فرمود

بسم الله الرحمن الرحيم
 یوم الترهان
 سبقت انداخته شد

چنانکه الله تعالی عیسی بن مریم علیهما السلام را حیای موتی عطا کرد پیش از آنکه برای سرور
 عالم صلی الله علیه و آله وسلم بر ترتیب یابد و در پهلوی سینه خطبه میخواند چون
 آنحضرت بر منبر نشست آنستون بفراق خواجه عالم صلی الله علیه و آله وسلم
 تغییر بر آورد و احیای خسته اعظم است از احیای موتی و موسی علیه السلام فلقی بحر
 داشت و آنحضرت فلقی قرآن این العجب از است چه آن آیه سواد است و برای
 موسی علیه السلام انفجار آب از حجر بود و آنحضرت علیه الصلوة والسلام از
 اصابع مبارک انفجار آب میفرمود و این عجیب است چه خروج آب از حجر معاد است
 و اما خروج آن از گشت خون عجیب و غریب اگر ریح بسلیمان علیه السلام سحر شود
 آنحضرت علیه فضل الصلوة و اکملها بمخرج معزز و مفتخر القول فی الخلفاء
 الاربعة رضی الله عنهم امام شافعی رض میفرماید که افضل الناس بعد
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ابو بکر است پس از آن عمر پس از آن عثمان پس
 از آن علی رضوان الله علیهم جمعین بعد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مردم
 مضطربند پس بر اویم ساء بهتری غیر از ابی بکر نیافتند بنا بر آن آنحضرت را

بر رقاب ناس برگزید و خلافت ابی بکر مردم اجماع کردند و ابو بکر عمر را خلیفه
 گرفت و عمر امر خلافت را در شمش کس بشوری انداخت که یکی ازین شمش
 کس تنبلیت خلافت ممتاز گرد و خلافت بر عثمان قرار یافت پس ازان بر علی
 رضی الله عنه و نیز امام شافعی رضی عنهما در خلال ذکر مسئله خلافت ابی بکر میفرمود
 که زنی بحضرت سرور عالم صلی الله علیه و آله وسلم بیاید و سوال چیزی نمود
 فرمود حالا بگرد و بروقت دیگر بیا آن زن عرض کرد که اگر پیام و ترانایم زن
 ازین کلام موت آنحضرت علیه الصلوة والسلام مراد داشت فرمود اگر مرانیابی
 پیش ابی بکر بر محمد بن عبدالاعلی میگوید شنیدم پدر خود را که میگفت روزی
 نزد امام شافعی رضی عنهما ذکر امیر المؤمنین علی بن ابیطالب رضی الله عنه در میان آمد
 مردی گفت که دوری مردم از علی کرم الله وجهه بنابر آن بود که آنحضرت مبالغه
 کسی نداشت شافعی رضی عنهما فرمود مهلا یعنی آهسته باش و بایست و زودی
 مکن که در آنحضرت چهار خصال بود که یکی ازان در دیگری یافته نمیشد پس
 حق بجانب آنحضرت است که از کسی مبالغه نفرماید چه امیر المؤمنین علی کرم الله

وجه زاید بود و زاید بیالات دنیا و ابلع نیا ندارد و عالم از کسی بیالات نکند و شجاع
و دلیر بود و شجاع را بیالات امدی نباشد و شریف بود و شریف بیالات
کسی ندارد پس از آن شافعی رض این بیالات است و فرمود **شعر**

شهادت باز الله کاشنی غیره	و اشهد ان البعث حق و ^{بکماله} خلص
و ان عزى الايمان قول مبين	و فعل زكى قد يرينا و تقصر
و ان بابا بكر خليفة احمد	و كان ابو حفص علي بن ابي طالب
و اشهد ربى ان عثمان فاضل	فان عليا افضل من تقصر
ائمم قوم يقتد بفعالهم	لحى الله من اياهم ينقص
فما لغوا يشتمون ساهمة	و ما السفهه لا يجاب فخر

ابراهم بن عبد الله بن الحجرى آورده که من بشافعی رض گفتیم که غیر از تو ما شعی
را ندیدیم که ابو بکر و عمر را بر علی تقدیم داده باشد گفت علی کرم الله وجهه این عم
من و این خاله من است و من مردی از عید بناف ام و تو مردی از بنی عبد المطلب را اگر
این نسبت سبب اکرام باشد من بدین نسبت از تو اولی باشم لکن اصل ام

چنان نیست که تو حساب و شمار میکنی بیهقی آورده که امام شافعی طاعت کسیکه
از مسلمین در غیر محبت الله علیه بیف کند واجب میدانست حرمله میگوید شنیدم
شافعی را که میگفت هر که از اهل اسلام برزخ شمشیر بر خلافت نشیند و
مردم بر او اجماع کنند پس او خلیفه است با وی عزت توان کرد و پس وی ناز توان
گذارد و هر که چنین نکند او صاحب بدعت باشد او را و سحستانی آورد
که یحیی بن محمد بن امام شافعی را منسوب تشیع نمود امام احمد بن حنبل گفت میگویم که آنحضرت
امامی از ائمه مسلمین بود یحیی گفت در یک کتاب او دیدم که در مسئله قتل بغات
از او نقلی تا آخر حجت علی بن ابیطالب کرم الله وجهه آورده است احمد بن حنبل گفت
عجب از تست که چنین میگوئی چه اول کسیکه ازین امت مبتلا بقتال اهل بغی شد
امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه بود آنحضرت قتال بغات را سنون فرمود و
احکام بغات از بنی حلی الله علیه و آله و سلم و از خلفای ثلاثه مروی نیست
منقول شد و ساکت ماند یونس بن عبد الاعلی میگوید که شافعی رضی الله عنه
عمر بن عبد العزیز را که او را بسبب ائمت و حسن سیرت خلیفه نهم میگفتند از اهل بیت

پرسیده شد گفت آن خونبایست که الله تعالی از آن دست ما را پاک داشت پس
دوست ندارم که بآن خونبایان خویش را خضاب هم بپاشی میگوید که این رای
حسن و قول جمیلست از عبد العزیز در سکوت از مالا یعنی چه او حجت بقولی نکرد
اما اگر کسی حاجت تعلم سیرت در قتال فیه باغی باشد ضرورت است او را از زمان
سیرت امیر المومنین علی بن ابیطالب کرم الله وجهه و قتال بغات و نیز لابد است
او را که اعتقاد کند که امیر المومنین علی کرم الله وجهه و قتال خود با ایشان محقق
بود هرگاه آنحضرت محقق باشد هر آینه خصم آنحضرت و قتال و خروج بر آنحضرت
مخفی خواهد بود و از اسلام خارج نخواهد شد چنانکه یحیی از امام شافعی
رض حکایت کند که آنحضرت فرمود قال الله تعالی وَاَطِيعُوا اَمْرَ الْمُؤْمِنِينَ
اَقْتُلُوا فَاَصْحَابَهُمَا اِلَى قَوْلِهِ وَاَقْسِمُوا اِنَّ لِلَّهِ حُبَّ الْمَقْسُطِ
پس الله تعالی قتال طایفه را ذکر کرد و ایشان را مومن نام نهاد و بقتال باغیه حکم فرمود
و باغیه ستمی بایمان اندختی تفنی الی الامر الله چون وفای امر الله کند احدی را
نمیرسد که بایشان قتال کند کل ذلک ولالت دار و بر اینکه شافعی فرمود

۲
 مونسان کا اصلاح
 یک ایک پیر
 میان پیر
 نصیب
 و داد کرد و
 بسنمک خدا و
 سیدار و علی

و در حق امیرالمومنین علی بن ابیطالب کرم الله وجهه اعتقاد آن است که آنحضرت در قتال
 کسیکه آنحضرت خروج کرده محقق بود و معاویه و کسانی که بر آنحضرت خروج کردند بسبب
 بغاوت از ایمان شمر آمدند چه الله تعالی جمیع هر دو طایفه را مومن نام کرده و آیه عام
 است مثال امیرالمومنین علی رضی الله تعالی عنه و قتال ایشان قیام مقام قتال
 امام عادل است با مومنی که از اطاعت او خروج کند و قصد آنحضرت حمل ایشان
 بر رجوع الی طاعته بود کما قال الله تعالی و ان طائفتان من المومنین
 اقتتلوا الی قوله فقاتلوا الی تنفی حتی تنفی الی مر الله
 بهیقى آورده که چون از امیرالمومنین علی کرم الله وجهه از اهل حل پرسیدند
 فرمود اخواننا بغوا علینا فقاتلناهم فقد فاوا فقبلنا منهم هرگاه
 ذکر اهل صفین نزد عبدالله بن عمر سگیدشت میفرمود قومی بودند که ستلافتنه شدند
 قریب است که الله تعالی ما را و ایشان را بهشت دپس بگویم ما چیزیکه سلف ما
 در حق هر واحد از طایفتین عند الحاجة گفته اند و از چیزیکه سکوت کرده اند
 ما نیز سکوت در زیرم و استغفار و آمرزش جوئیم والله ولی العصم و

اینست که در
 کتاب نهج
 آمده است
 که در حق
 امیرالمومنین
 علی بن ابیطالب
 کرم الله وجهه
 اعتقاد آنست
 که آنحضرت
 در قتال
 کسیکه
 آنحضرت
 خروج کرده
 محقق بود
 و معاویه
 و کسانی
 که بر آنحضرت
 خروج کردند
 بسبب
 بغاوت
 از ایمان
 شمر آمدند
 چه الله
 تعالی
 جمیع هر دو
 طایفه را
 مومن نام
 کرده و آیه
 عام است
 مثال
 امیرالمومنین
 علی رضی
 الله تعالی
 عنه و قتال
 ایشان
 قیام مقام
 قتال
 امام عادل
 است با
 مومنی که
 از اطاعت
 او خروج
 کند و قصد
 آنحضرت
 حمل ایشان
 بر رجوع
 الی طاعته
 بود کما
 قال الله
 تعالی و ان
 طائفتان
 من المومنین
 اقتتلوا
 الی قوله
 فقاتلوا
 الی تنفی
 حتی تنفی
 الی مر الله

التوفیق ابن عبد الحکم گوید شنیدم شافعی رضی الله عنہ میگوید که میگفت نمی بینم مردم را که بستم
 اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم گرفتار شده اند مگر اینکه ایشان بدین
 و ششم ثواب صحابه را عند انقطاع علمهم زیاده میکند و قریب به معنی ربیع
 از امام شافعی روایت کرده که آنحضرت گفت مگر اینکه جز او بدیش از احسان
 حال آنکه ایشان اموات اند الکلام فی جملة الصحابة رضی الله
 تعالی عنهم زعفرانی آورده که شافعی رضی الله عنہ در رساله قدیم نوشته که الله
 تبارک تعالی بر اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و قرآن و تورات
 و انجیل شافرنموده و جهت فضیلتی که بعد ایشان دیگر یارزند بر زبان مبارک سرور
 عالم صلی الله علیه وآله وسلم برای ایشان سبقت یافته رحمت الله و هنام
 ما اتهم من ذلك بلوغ منازل الصديقين والشهداء والصالحين
 ثم اذوا الياسين رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عامًا
 و خاصًا و عنما و ارشادا و عرفوا من سنته ما عرفنا و جهلنا و
 هم فوقنا فی کل علم اجتهد و ورع و عقل و ارام لنا و اود

بنام اراشا عندا نفسنا والله اعلم **فصل پنجم** در ذکر چیزی که
 در فضل علم و ترغیب و ران از ان امام جهان مرد است و غیر ذلک از نواید و فضایل
 بیج میگوید شنیدم شافعی رضی الله عنه که میفرمود طلب علم افضل از نافله است و در روایت
 دیگر آمده که آنحضرت گفت که بعد ادا می فرض چیزی افضل از طلب علم نیست و آنحضرت
 میفرمود شنیدم ابن عباس را که میگفت کسی را در دنیا چیزی افضل از نبوت داده نشد
 و بعد نبوت افضل از علم فقه و در آخرت افضل از رحمت داده نشد شافعی رضی الله عنه
 فرموده هر که اراده دنیا یا آخرت دارد بروی طلب علم لازم است و نیز میفرمود
 که هیچکس فیروز نمی یافت در علم مگر آنکه طلب علم کرد و بخت معیشت و من طلب قیمت
 قرطاس میکردم و بر من ثواب می آمد و علم ملک تمنی نفس حاصل نشود هر که بذلت نغز
 و ضیق عیش و خدمت علم و تواضع نفس طلب کرد و فیروزی یافت و صلاحیت طلب
 علم کسی را برسد که اگر او را قیصی باشد از آن نبود و اگر از آری بود مقصص نباشد
نظم تا تو در بندان و این باشی و سایه پرورد و نازنین
 باشی و نشود کس بکج خانه فقیه و کم بود مرغ خانگی رایبه و هر که او خورده

ست و دو چراغ پنداشتند بکام دل بفرغ پنداشتند و مرد ره نشوی و پاسبان
 خود و آرمات به نشوی و نیز از آنحضرت مرویست که میفرمود طالب علم محتاج سه خصا
 است اول طول عمر دوم سعادت معیشت سوم ذکا امام احمد میگوید که این روایت
 مخالف روایت مذکور نیست چه اراده آنحضرت از روایت مذکور حکایت
 غالب احوال مردم است در زیادت اهل رقت و طلب علم و قلت صبرشان
 و در طلب اگر در معیشت ایشان سختی باشد طلب قوت ایشان را از تعلیم باز نخواهد
 داشت و درین باب بعضی تفاتی این بیت از امام شافعی رضی روایت کرده

اند

شعر

یا هلف نفسي من شين لوجعا	عندی لکنت ذامن اسعالم البشر
كفأ عيش يقني ذل مسئله	و خدمت العلم حتی يقضي عمره

و نیز آنحضرت میفرمود هر که بیاورد و علمی را گوید که در آن باریک بینی و خوشگانی کند
 تا دقایق علم را ضایع نگرداند و نیز فرموده مثل کسی که طلب علم را محبت کند که شل طالب
 لیل است که پشماره همیزم بیدار و شاید که در آن جاری باشد و او را نشینی

بنزد و این کس از این بار خبر ندارد از آنحضرت پرسیدند که طلب تو مر علم را بچه درجه باشد
 فرمود طلب یکده خود را کم کرده باشد و غیر از وی او را فرزند می نمود و میفرمود هر که
 علم را دوست ندارد و در خویشی نباشد و با چنین کس معرفت و صداقت نتوان
 داشت و نیز از کلام آنحضرت است که میفرمود که زینت علما تقوی است و حلیه ایشان
 حسن خلق و جمال ایشان کرم نفس و نیز آنحضرت میفرمود که حکیمی بکیمی نوشت
 که ای برادر بدرجه علم رسیده زهار بطلست و زب علم خود را اندنس مگردان
 تا در روزیکه اهل علم در نور علم خویش سعی و جولان کنند و ظلمت فزوانی و نیز
 فرموده که فقر غلام فقر اختیار است و فقر جمال فقر اضطراری و نیز فرموده که مناظره و مناظره
 با بر مناظره و قائل از اذاته علم است احمد بن حنبل بگوید شنیدم پدر خود را که میگفت
 شافعی رضی الله عنهما فرمودی که از ما شما اعلم بحديث هستید اگر نزد شما حدیثی از بنی صلی
 الله علیه و آله وسلم بصحت رسد ما را بگوئید تا بران اخذ کنیم طریق اهل ورع از اهل
 حدیث و فقه چنین بوده است که در اخذ بعضی ایشان از بعضی استکفاف داشتند
 تا دین خویش بر خیریت باشند و بالله التوفیق و نیز آنحضرت میگفت

که علما و فقها اولیا حق تعالی اند و رتبه و یرا در آخرت ولی نباشد ما المتخذ
 الله ولایا جاهلا فقط برای علم استقد فضیلت کافی است که اگر مدعی این فضیلت
 الفضیلتی زیاده که در وی نباشد نسبت دهند شادمانی کرد و در فلیت جهل است
 بسنده است که جایل از جهل تر میکند و اگر او را بجهل منسوب کند و غضب آید بر
 میگوید که در منزل شافعی رض اکثر شبها ختم و آنحضرت شب را سه بخش نموده
 بود در ثلث اول کتاب میکرد و در ثلث ثانی نماز میکرد و در ثلث ثالث
 بکتاب میرفت و در هر ماه شصتی ختم قرآن نمیداد و در رمضان شصت ختم سوا
 چیز که در صلوة میخواند و در خواندن قرآن بسیار خوش آواز بود و جعفر بن ابی عثمان
 طرابلسی میگوید که بعضی فقها اهل مصر در مسجد پیش شافعی رض آمدند و در و بر
 آنحضرت قرآن بود فرمود شما را فقه از قرآن بی نیاز گردانید و من با حقین میگذارم
 و مصحف رو برو خود می نهیم تا صبح آنرا اطباق نیکم و نیز آنحضرت فرموده که من گاهی
 نه بصدق و نه بکذب بحد اطلاق کردم و چه در شتاب و چه در صیف و چه در حضور
 چه در سفر و غیر غفلت روز جمعه ترک نمودم و الله المحمود و اسال الله الاجر و

التوفیق و نیز آنحضرت فرموده که از بیست سال سیر بخورم الا یکبار و باز دست بدارم
 کرده از انفعالی برآوردیم همتی میگوید که این عمل آنحضرت برای آن بوده که شمع معنی قلب
 و معنی بعض عقل و نقل بدن از اجتهاد است و اهل حیاتی آنرا غیر محمود میدانند و
 آنحضرت از شمع تیره میفرمود و در جماع نیز با قل کفایه اختیار میکرد و تلذذ و زیادت
 ترک میداد و روزی عبدالله بن عبدالحکم شافعی رضی الله عنه گفت که اگر اراده سکونت
 مهر داری قوت یکساله کردار و مجلس سلطان لازم گیر تا معزز باشی و در جواب
 فرمود که هر که اتقوی عنت نداده باشد او را عزتی نبود و من در عنت بتولد شدم
 و در حجاز تربیت یافتیم و نزد ما قوت یک شب نبود از کرسنگی غریبم اگر دنیا را
 در بازار بیاورید و بفرود شد بانی خریداری نکنم که آفات آنرا نیکو میدانم زیرا که
 شدت شهوت حب دنیا غلبه آورد و او را عبودیت اهل دنیا لازم آید و هر که راضی بقبول
 گشت خضوع از وی زوال گرفت **نظم** صفت دنیا سرای آفت و شره
 نرم و رکنین از دور و نرسد در غرورش تو گزید و در ویش دشتاد و پنج خیال
 کج اندیش دژ تو که در بند تن گرفتاری دگر کش از بهر او چنین خواری دژ چهل کس را

پیسری ندهد و آنکس را تو نگری ندهد و آنچون آتش است و تن بسوزد و آب و آتش
 بهم چه آید و هر چه بگذارد و زان دست بدارد و هر صفت آید و تیار و هر
 صفت امام کند و خواب و خور را بخورد و حرام کند و نیست مهر زمانه با کینه و سیر
 دارد و میان لوزینه و از پس کند می و زین عالم و چند باشی بر بنه چون آدم
 و نیز آنحضرت فرموده که هر که دوست دارد که الله تعالی در دل او بکشد
 و قلب او را منور گرداند و نیایح حکمت از دل جاری سازد لازم است او را
 که خلوت گزیند و قلت اکل و ترک مخالطت سفاه و بعضی اهل علم که بایشان
 انصاف و ادب نبود اختیار کند یونس بن عبدالاعلی میگوید که شافعی رضی
 بن فرمود که اگر چه تمام کنی که کل مردم از تو راضی باشند اما کان نذار و پس
 عمل خود را خالص کن و شد عذر و جلالت بدار و بیچکس نباشد که او را محبت و معضرت
 بنود پس گو که مرد باطل طاعت الله عذر و جل صحبت گیر و محمد بن فطر از شافعی رضی
 آورده که داود عم بنی جات میگفت ای پروردگار من باشن پسر من سلیمان
 چنانکه بودی باشن و چی رسید که پسر خود را که باشد باشن چنانکه تو باشن بودی

تا که من برای او باشم از شافی رض سوال کردم که شخصی برای عاقل ترین بلد
 وصیت کرد آن مال بکدام میرسد فرمود بزرگوار و متقی ترین مردم چه هر که دوست
 دارد و دنیا را که بخوش خداست نادان و کم عقل باشد **نظم** در مناقبات
 با خدا موسی گفت یا کردگار و یا مولیٰ از هر آنچه آفریدی از هر کون و
 حیثیت بهتر خلقها و در کون گفت که خلقها ای موسی نیست بهتر بعالم
 از تقویٰ و علم و اری عمل نه دان که خری و یا زگوهر پری و گاه خوری و دان
 هست کار بستن کو و خجرت هست صف شکستن کو و نیز آنحضرت روایت
 کند که کودکی پیشایش پدر خود میرفت عمر بن عبدالعزیز رض فرمود ای پسر
 حرمت پدر بگمار و پیشایش پدر قدم گذار و نیز آنحضرت آورده که پسر
 از پسران حضرت امام حسین بن علی رضی الله تعالی عنهم وفات فرمود آثار
 در دو غم بر روی آنحضرت پدیدار بنمود مردم بران عیب کردند آنحضرت
 رضی الله تعالی عنه فرمود یا اهل بیت ایما از الله تعالی و درخواست میکنم ما را
 عطا بفرماید و هرگاه در محبوبات ما کروی رسد صبر و رضا و توفیق و تسلیم

پیش میگیریم عمر بن سودا، آورده که شافعی رض میفرمود که در طاعت بیست مرتبه تسبیح
 دو چیز مفروض بود تیر اندازی و طلب علم پس در تیر اندازی با غرته رسیدیم
 که یک گردش و عشرت ده تیر بر نشان میزدیم و از بیان علم سکوت کردیم
 و الله در علم بدرجه اعلی از تیر اندازی رسیده چون آنحضرت در شش تیر اندازی
 ریاضت شد یکشبه طبعی با آنحضرت میگفت که از کثرت و قوف تو در حرارت
 بیم اندازم که شکایت سل تو عارض گردد و آنحضرت در فرومیت بسیار دراز
 دست بود و در خلق خدا خوشنشین را نظیر و همانداشت تا آنکه گوش اسپ که در کتف او
 باشد میگرفت و بر پیش بر می آمد و آن اسپ همچنان در جوان خود می ماند
فصل شانزدهم در ذکر معرفت آنحضرت بعلم طب علم نجوم و بیان مهارت
 کامله درین هر دو علم چنانکه در دیگر علوم مهارت تمام داشت ربیع میگوید که شافعی
 رض میفرمود که علم دو است علم ابدان و علم ادیان علم ابدان طب است و علم ادیان
 فقه و بقول دیگر آمده که علم ابدان فقه نافع و ظاهر و امر و نوای الله تعالی در صلاح
 و حرام و آن حجت الله است بر خلق از تالیف ممتومه بر اعضا و جوارح و علم ادیان

اسلام شرایع آنست و علم او میان علم باطن است و آن علم مشاهده و فکر معاملات در صحنه
 الله تعالی و تدبیر آن و کیفیت دواعی و صوارف و ثبات و اعمال و ماسوی
 و لک نیز از آنحضرت روایت که در بلده که حاکم عادل و آب جاری و طبیب رفیق
 نباشد سکن نگیرد و آنحضرت تلف میخورد و بر چیزیکه مسلمین از طب صنایع کرده اند و
 میفرمود ضیعوا ثلث العلم و وکله الی الیهود و النصارى
 و بر وایتی نصف العلم آمده و نیز آنحضرت میگفت که بخود دماغ را زیاده کند و زیاده
 دماغ عقل را زیاده گرداند و آنحضرت فرموده که برای و با چیزی انفع از بنفشه نندیم
 که از آن تدبیر کند و بخورد و شب تخم مرغ منسلق نخورد اگر کسی شب بخورد
 و صبح زنده ماند نادانست و نیز آنحضرت از خوردن بادبجان و شب منع میفرمود
 و نیز آنحضرت میگوید عجب رهم از کسیکه پیش از طعام خوردن بجام در آید و بعد
 حمام کردن در اکل ناخیر کند و زنده ماند و نیز فرموده عجب رهم از آنکس که حجامت
 گیرد و بعد از آن ساعت در اکل بسادرت کند و نیز آنحضرت فرموده
 که عقل و جسم غلیظ سکن نگیرد و نیز میفرماید که فیروزی و سود ندیدم و فربه هرگز

کسی که بخورد
 و صبح زنده ماند
 نادانست
 و نیز آنحضرت
 از خوردن بادبجان
 و شب منع میفرمود

مگر محمد بن الحسن چه عاقل از دو غم خالی نباشد با غم آخرت و معاد خویش پیش گیرد
 با غم دنیا و معاش خود خورد و شخم با غم منعقد نگردد هرگاه از هر دو غم خالی شد شخم منعقد
 گردد و بجد بیایم رسید و نیز آنحضرت حکایت کرده که در قدیم الزمان و سالف
 الاوان سلطان ابو شجیم و لحیم و تنونند و جسم و کثرت لحم از نفس خویش نفی برداشتن
 نمی توانست گفت حیدر کند که گوشت جسم من تخفیف گیرد خبر دادند که فلان کس مرد
 عاقل و ادیب تطبیب او را بخواند و در خواست معالجه خویش کرد و امیدوار
 انعام کثیره ساخت آخر گفت من مرد تطبیب و بنجم ام شب و رطالع تو نظر میکنم که
 کدام دو اوافق طالع نست و آنرا تو بخوانی را غم سلطان رخصت داد و امر داد
 باید و از سلطان زنهار خواسته گفت که دو شبنم و رطالع تو نظر کردم دلالت
 دارد بر آنکه از عمر تو یکماه باقیست پس اگر میخواهی معالجه و میکیم اگر اراده دریافت
 صدق و کذب قول من داری مرا پیش خود تعید کن چون قول مرا حقیقت بینی
 مرا بگذارد و الا از من قصاص بگیر سلطان او را تعید کرد و از غم مرگ و اندیشه
 موت ترک ساز و عیش و عشرت نمود و از مردم عزت و خلوت گزید و تنها

بگریبان یکجانشست و در برابر هر روز که از عمر او میگذشت و کم میشد غم و مصیبت
 او زیادت میگرفت تا آنکه بدین اندیشه و محرابش بسیار لاغر و ناتوان گشت
 و بالکل لحم و شحم او بکداحت و درین غم و الم بیت و شت روز گذشت سلطان
 آنروز را پیش خود خوانده گفت که حالا در طالع من چه بینی عرض کرد اعز الله الملک
 الله تعالی عالم الغیب است و من جال عمر خودنی شناسم حال عمر تو چگونه بدانم
 و در ای مرض تو غیر از غم و غصه چیز دیگر نبود بدین حیل و حکمت علی حزن و غم تو
 رسانیدم تا شحم تو بدین بهانه گداخته شد ملک بسیار شاد گشت و او را بصلوات
 ملوکانه و عبات خسر وانه نماز فرمود و نیز آنحضرت فرمود سه چیز است که حیل و طبیب
 در آن پیش زود و اول حماقت و دوم طاعون سوم پیری و نیز آنحضرت
 فرموده که چه در گراو چه در سر ما غسل جابت کردم گر آب گرم روز سه
 بار و نرشید پرید یا محمد بن سید که غذا پگاه میخوری حکمت و حشمت
 گفت چه از خضار دار و برده الماء و طبیب الهوام و قلت لا لذباب
 ثم احسم طمعی عن موائدنا لاجاب یخبر و دت اب طبیب هو اد

قلت کس قطع موده طمع در موافق اجباب مارون رشید گفت که این بیت قصیده
 است احمد بن محمد بن بنت الشافعی میگوید شنیدم پدر خود را که میگفت که شافعی
 رضی بنجوم نظر میکرد و آنرا یاد میداشت روزی زنی را در دوزه گرفت آنحضرت
 گفت این زن دختر خورامی زاید و بر فرج او خالی سیاه می باشد و در چند
 مدت می میرد پس آن زن دختر زاید و کان کما قال از آن روز آنحضرت بر خود
 لازم گرفت که بازگای و بنجوم نظر کند و گنایا نیکه درین علم نزد آنحضرت بود بجا که
 دفن فرمود و حرم او رده که آنحضرت در کتب بنجوم نظر دوام داشت کیزی از صدق
 آنحضرت حامله بود آنحضرت فرمود که این جاریه تا بپست و هفت روز می زاید
 و در فخذ ايسر و خالی سیاه باشد و بعد بپست و چهار روز بپست و آن جاریه
 فرزندی پنهان صفت آورد او بدست مذکور فوت کرد آنحضرت کتب بنجوم
 بسوخت و باز نظری در آن نکرد **فصل هفتم** در ذکر فرست اجباب
 و بدایت جواب با صواب حمیدی میگوید که من امام شافعی رضی را ندیده ام
 و در بطح دریا دیدم آنحضرت گفت که پیش این مرد چه باشد فرمود بخاری یا بخاری

چون از وی سوال کردم گفت بخار بودم و بالفعل حیاطی میگیرم ربع آورده که مردی از
 اهل صفای پیش آنحضرت آمد چون او را بدید فرمود تو از اهل صفاء هستی گفت آری فرمود
 اینگری گفت بل و نیز گفته که ما زو آنحضرت شسته بودیم و شخصی از پیش فرمود خالی
 از نیکی اینکس جایک باشد یا بخار او را پیش خواندیم و از صفت او پرسیدیم گفت
 بخارم گفتم آیا غیر ازین میشه و آری گفت دو غلام دارم که حیالت میکند و تیرج
 گفته که بر او در صحن جامع مرد میکرد و گاهی آنحضرت او را ندیده بودم از زود
 خواند و فرمود یا ربع می پندارم که اینکس کشتی میکند بر او تو باشد گفتم آری
 اصلک الله صاحب بحر السعادت آورده که شخصی پسری داشت روزگار
 بتعلیمش پرداخت طبیعت او را با غوامض آن ملایم و دهن او را با وراک جزئیات
 آن موافق یافت هر چند تعلیم بیشتر میداد و تصرفش در آن بکسیر بید ناچار بدگره گرفت
 رجوع کرد پس اصل بحر فتن بند و شغلی خرسند نیست و از حرفتی بحر فتنی میل نمود و در
 قیام و اهتمام آن دل میدزدید و از شاخ اهل غیر از حرمان مفرغ نمی چید پدر و مادر
 شکایت این مرد پیش امام شافعی رخصت بردند آنحضرت و در ردی کوک نظری

بخار
 ربع

کرد و فرمود که ازین کودک دل تنگ مدارید که در سریع اوقات علوی امر عفو
 معطر که در و یک نفری بخت باشد بکجای طلایی در دمان مادر و پدر خواهد
 نهاد ازین کلام امام مام پدر و مادرش دمانی کردند و حکم امام کودک را بحدیث
 آنحضرت گذاشتند امام رضی خواست که او را تعلیمی و اتفاقاً آن روز سه شنبه
 در روز تعطیل بود امام در تردد ماند که امر و تعلیمش و هم یار فرزند و وف گزیدیم
 درین اثنا حدیث الحنیز که یوسف و زکریا را در خاطر مبارکش گذشت امام همان حدیث
 را سبقی آنروز و آنست تعلیمش فرمود کودک آن حدیث تکرار میکرد امام برای بصلحتی
 و همی از دلتها بیرون رفته و آن کودک تنها مانده بود از اتفاقات خلیفه و حرم
 سرای خویش خواست که ناخن خود بگیرد بانوی خلیفه منع کرده روز سه شنبه ناخن
 گرفتن بخیرست خلیفه برآشت و گفت که این قول تو از کجاست گفت معمول و
 مرسوم چنین بود گفت از غما تحقیق این مسئله ضروریست و فی الجمله بر اعضا
 شافعی رضی یا یکی از شاگردانش فرمان داد و فرمان بران امام را در خانه
 نیافته کودک این خلیفه برودند پرسید تو کیستی گفت شاگرد شافعی گفت از

چند روز شنا گردی میکنی گفت از امروز فرودستی ام و ز تو پست گفت الحین
 که یو خ خلیفه سخت بحیرت در ماند و شکست عظیم نموده گفت که اول سبق کو دوک
 عین جواب مسئله است که در کنار خیر تا خیر و انا باشد پس از آن خلیفه و کجه نفرو
 مرغفر که برای خاص او بکلاب و بنات پخته هنوز بر دگدان نهاده بود و ندیده جمعی طلب
 در انعام بان کو دوک بخشید نالذت و نزلت علم شناخته و تحصیل آن جدو
 جهد کند در سریع اوقات و اقرب ساعات کرامت آن امام مام معان
 و شاید هر خاص و عام گردید هر که میگویی شنیدم شافعی رض را که میفرمود و حذر
 کنید از اغور و احوال و اعوج و احصب و اشقر و کوچ و از هر که در بدن او آفتی
 و در خلقش نقصانی باشد چه ایشان مردان فریبده و کریز باشد نام
 رازی میگوید که این قول شافعی رض در باب فراست اصل غلظت است به اصل
 این علم رجوع الی الاستدلال بخلی ظاهر بر خلق باطن است و چه استدلالت
 که احوال بدنیه تابع کیفیت مزاج است و اخلاق باطنه و صور ظاهره هر دو معلول
 علت واحد اند و آن مزاج باشد و نقصان مزاج موجب نقصان ظاهر

لا یجوز
 احوال
 اعوج
 احصب
 اشقر
 کوچ
 و از هر که

است پس هر شد که قول شافعی رض درین علم اصل معتبر است بهیچیکه در عرب
 مذکوره که مخدیران آن واقع شده در صورتیست که ولادت ایشان باین حالت بود
 باشد فاما کسیکه او را از علل مذکوره حادث گردود و در اصل خلقت صحیح التزکیه بوده
 مخالفت او ضرر ندهد و هر گاه گوید که روزی چیزی از عطریات خریده نزد شافعی
 رضین دم فرو داد که ام خریدی گفتم از اشعر فرو داد و آنرا در کعبه هرگز نخری باز اشعر نزد برنج گوید که در دست
 شافعی رض غبت آنکه سفید بود برای آنحضرت بدری خریدم چون بد فرو داد که ام خریدی نام باغ گفتم
 طبق آنکه از پیش در کرده فرو داد و کن وی از غیر او بگو گفتم حال چیست فرو داد یا نهی کردم ترا از صحبت
 اشعر از رزق پس حگم به بخورم چیزی که برای من یکند از کسیکه من از صحبت آنکس نکرده باشم پس من
 آنکه پیش باغ و این دم و بکلام حسن معذرتش کردم و آنکه راز دیگری خریدم حمیدی
 بگوید که آنحضرت بفرو داد که در طلب کتب فراست سوی من رفتم تا آنکه جمع کردم
 آنچه بیکه میخواستم چون از زمین بر گشتم و در آثای راه مرد و دیدم
 از رزق چشم و تنگ پیشانی و کوچ در فراست این صفت بدترین خست طیف
 مرد و ال است گفتم بای منزل من خانه خود میدی گفت آری پس مرد و خانه

خود جای داد و اگر ام طبع نود و طعام شب و عطریات فرستاد و علف و آب به من حاضر کرد
 و فراموشی لحاف آورد و شب از پهلوی به پهلوی شدم و با خود می اندیشیدم که علم
 من است بر کمال و ثبات این مرد و ولایت دارد و من از وی غیر از چیزی نمی بینم پس
 این علم باطل است و این کتب بکار من نباید و عزم درست و نیت جست کردم
 که فردا این کتب را بآب بشویم هرگاه صبح شد غلام را حکم کردم که اسب را ازین
 کن چون ازین کرد سوار شدم و پیش آنکس بود و اعرفتم و گفتم وقتی که بگذردم کنی
 و در محله ذی طوی مردی از نمائی از منزل محمد بن ادریس شافعی خبر گیر و تا آنجا که
 فرما از تو گفت ایاس غلام بدو بگوستم گفتم نی گفت نزد من مال خود داری گفتم
 نی گفت پس کجاست قیمت چیزی که شب برای تو تکلف کردم گفتم آنچه قدرت گفت
 برای تو طعام دو درهم و نان خورش دو درهم و عطرسه درهم و علف و آب دو درهم
 خریدم و کرایه لحاف و فراموشی دو درهم است بخلام حکم کردم که در اینم مذکوره
 بوی شمار کرده داد و نایا گفتم ایابا از چیزی که باقیست گفت کرایه خانه چه بر تو وسیع
 و فراخی کرده و بر نفس خود ونگی گرفته آن نیز دادم و گفتم ایابا از چیزی طلب داری گفت

ذی طوی ...
 نام و نصیحت نزدیک معصومه
 مقبره مکه ۱۳

برواخر الح لله فاراست قط شر امنك پس اعتماد من در ان كتب افزود
 رسوا و خواهر کند ترا الله تعالى
 يقين که دم که این علم حق است هیچ گوید که مانند شافعی رضی کس بر از یک از اصحاب
 خود را بوصفی نام کرد و بعضی موصوف نموده فرمود مرزی و بولطی و فلان فلان چنین و
 چنان خواهند کرد و فلان صاحب سلطان فلان مقلد بام قضا خواهد شد و غیر از این
 صفات دیگر ذکر نمود عاقبت الامر بعد وفات آنحضرت همچنان شد که فرمود و
 در ان هیچ خطائی زفت و نیز نگفت که من بولطی و مرزی و محمد بن عبد الله بن
 الحکم عند وفات نزد آنجناب فتمت سستی ما نظر کرد و فرمود یا اباعقوب تو
 در بند آهنی خویش میری یا مرزی تو زمانی را بیانی که قیس الی ان زمان باشی
 یا محمد تو رجوع بدین پد خود کنی و یا بیج تو در شد کتب و علوم تابع من باشی
 آخر الامر جهان شد که فرمود القول فی ما اجاب بالبداهة
 امام شافعی رضی بعض سائل سوال کرده شد و بداهت جواب باصواب
 و اد سوال اول که فرادام فلاح جواب من این ذکر
 از امام سلمه مراد بقراد وقت است و ام الفلاح فجر و ان کنیت صلوات

سوال زدت مملو فخر هست و قول شافعی رض من این کار ای من وقت الصبح
 الی ام سلمه و ام سلمه کنت شمس سوال دوم نسبی بود و اسد درست
 قبل غیبة الغزاة بلحظة ماذا یجب علی امیر جواب علیها
 قضاء وظیفه العصرین تفسیرش نیست که بود راس کنت فوج نسائیست
 و درسته حیض نسبی درسته ای ترک کرد حیض خود را و غزاه یعنی آفتاب
 و مراد بام در سنن است چه ام شی اصل آن شی است حاصل سوال نیست
 که هرگاه منقطع گردد حیض زن قبل غروب آفتاب از صلوٰه چه چیز بروی واجب
 میگردد و جواب صلوٰه ظهر و عصر بروی واجب آید و نسیمه ظهر عصر موافق محاور
 عرب است که احد الثمین را باسم آخر تعلیبا نام کنند چنانکه گویند سیرة العمرین مراد
 ابو بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما باشد و قال الله تعالی لا یویه مراد اب
 و ام است و عثمان بن ابی مغرب و عثمان سوال سوم هل تسمع شهادة
 الخالق جواب لا نمانق یعنی کاذب است قال الله تعالی ان هذا الا
 خلق الاولین ای کذبهم سوال چهارم فارس المعترک

ریح گوید که من از راه انکار بشافعی رخصت گفتم که ایابرای چنین جوان چنان فتوی میدهند
 فرمود یا ابامحمد این مردیست هاشمی و درین شهر رمضان عودسی کرده و او را
 حدیث السنن و سوال کرده که ایابریس گناهی است از بوس و کنار بغیر و طلی من
 فتوی جواز آن آدم ریح گوید که چون در پنی آن جوان رفته و شخص حالش کردم
 همچنان یافتیم که آنحضرت فرموده بود روزی مامون با آنحضرت گفت یا محمد الله
 الله تعالی کس را برای چه آفریده و در خلقتش چه حکمت دین باشد آنحضرت اندکی
 سر میزداخت پس از آن فرمود برای مذلت ملوک مامون بخندید و گفت یا محمد مگر دیدی
 کس را که بر هزار نشست فرمود آری هرگاه سوال کردی جوابی ندانستم و شوق
 مرا گرفت چون دیدم که گس بر بدن تو در موضعی نشست که خداوند ده هزار سوار
 و ده هزار نیزه بر آن موضع قدرت نیابد معا جوابی بنحاطرم رسید الله در
 یا محمد مرنی گوید که آنحضرت را از شتر مرغی سوال کردند که جوهر مرغی بیع کرده بود و فرو
 من چیزی حکم نیکانم لکن اگر صاحب جوهر زیرک باشد بکشد شتر مرغ را و از
 تنگش جوهر خود بدرد آید و صاحب شتر مرغ را بماند قیمتیکه باین شتر مرغ زند

و مذبوحه باشد بدو درایت که آنحضرت در مکه میگفت سوال کنید مرا از خبر نیکه بخوابید
 خبر و هم شمار از کتاب الله سبحانه و سنت نبی صلی الله علیه و آله و سلم مروی گفت
 چه میگویی در حق محمد یکم قتل زنی را کرد و فرمود **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**
قال الله عز وجل وما اتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه
فانهوا وقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اقلدوا بالدين
من عبدك باني بكر وعمر و روایت کرد ما را سفیان بن سعید قیس
 بن مسلم از طارق بن شهاب از عمر رضی الله عنه آنحضرت بقتل زنی را امر
 فرمود **فصل یازدهم** در ذکر کلمات جاریه بر سبیل امثال و بیان لطایف
 بر طریق اجمال از کلام آنحضرت است که میفرماید کلام بیداری عقل است و سکوت
 نوم آید و بین فہم و بیدار نظیر مراعات عقل و اریضه سیاست است تا باشد
 از سیاست و سیاست ایضاً برای عقل حدیث است که بسوی آن نتهی میگردد
 چنانکه برای بیدار حدیث است و نتهی پذیرد و ایضاً عاقل کسی است که نیز
 و او عقل است و هر مذہب و آنحضرت روزی مر پس خود را با عثمان را بجانب فرمود

والله الذي لا اله الا هو اگر بیدارم که خوردن آب خشک مروت
 مرا ناقص میکند هر آینه ما بار و نمی خورم ایضا فرموده برای مروت چهار بار کاه
 اند حسن خلق و سخاوت و تواضع و عبادت و در دنیا مرد کامل نمیشود مگر بچهار
 خصال و امانت و صیانت و زراعت ایضا انبساط با مردم محلب
 هم نشینان بدست و انقباض از الناس کسب عداوت پس درین تنقیض
 و بنسب اعتدال نگاه دارد ایضا زیاده از مقدار کسی اگر ایش نکرده
 مگر آنکه مقدار زیادت اکر امد او از قدر خود پست کردم ایضا است که اند
 که اگر اکر ایشان کنی امانت تو نمایند اگر امانت کنی در اکر امد تو افزایند زن
 و بنعلی و ملوک ایضا هر که دوست دارد که با وی نیکی کرده شود گو که با
 مردم حسن من پیش گیرد ایضا چهل سال از برادر اینکه تزویج کرد و از احوال
 ایشان درین تزویج پرسیدم کسی از ایشان نگفت که درین تزویج خبری
 دیدم ایضا صحبت یک که از غار نترسد غار است ایضا ظالم بر نفس خود ظلم میکند
 ایضا هر که اعتذار کرد بغیر گناه پس واجب کرد بر نفس خویش گناه را ایضا هر که

شکر تو کند بجزیر که از تو یافت بر حذر باش از که کفران نعمت تو کند و رانجه از تو بوی
 وصول گردد و ایضا صحبت اخوان سروری است که معادل ندارد و فراق ایشان
 غمت که مثل آن نباشد ایضا از علامات صدیق آنست که دوست دوست
 او باشی ایضا اعتماد بر دوست برادر خود نموده و رقی او تقصیر کن ایضا
 هر که عیب دیگران پیش تو آرد عیب تو نزد دیگران بر دایضا چون کسی دوست
 داری و او مدح تو کند بصفی که در تو نباشد هرگاه او را غضب آری بدست
 تو کند بر ذلتی که در تو نبود ایضا هر که برادر خود را پنهانی و عطف گفت بضمیتش
 کرد و هر که آشکارا زبان بوعظ او کشد بضمیتش نمود ایضا حریت نام کرم و
 تقویت پس هر کسی باشد که در و این دو صفت مجتمع شود ایضا هر که باطل
 ترین کند شک سر او لابد است ایضا میان مردم اعلی قدر کسی است که قدر
 خود نبیند و اکثر نفس مرخصی است که بفضل خود نظر نکند ایضا هر که او را
 بخشم در آرد و او غضب نیاید انگس خراب شد و هر که از وی خوشنود
 طلبند و او خوشنود نکرد و شیطان بود ایضا قبول و دیت نیکند گر خاین

یا احمی ایضا هر که تولیت قضا یافت و فقیر نگردد و زو است ایضا
 لطف در حیل نیکو زبست از رسید ایضا هرگاه بر تو حوائج کثیره هجوم کند با هم
 آن غا زکن ایضا هر که گمان ستر خود خیر و در دست او باشد ایضا
 چون سر خود پیش گیری بنادوی او افتاشند و ملائمتش مکن چه سینه تو از سینه
 او شکسته بود ایضا ده سال صحبت صوفیه داشتم و سوای این دو حرف
 از ایشان فائده نبرد داشتم الوقت سیف امام رازی گوید که شافعی
 رض هرگاه میخواست که بصلوة در آید میگفت بسم الله متوجها لیلیت
 الله مودی الفرض الله عبادة الله امثال این کلمات هدایت آیات
 اکثر از آنست که درین رساله که بجد بر قدر اقل قلیل مکتفی گشت **فصل نهم**
 در بیان جود و سخا و ذکر کرم و عطا عمر بن سودا میگوید که شافعی رض بخشش
 و بیار و در هم و طعام نمی ترین مردم بود حمیدی آورده که هرگاه شافعی
 رض از صفایا بکه آمده هزار و بیار داشت بیرون که خیمه زد و مردم می آمدند
 و برایشان و بیار بخشش میفرمود تا آنکه جمیع بخشید و هیچ کس مری رکاب

شافعی رضی گرفت فرمود یا ربیع اور اچھا رویا رہا بدہ و انہی من معذرت کن یوزی
 آنحضرت سوارہ از کوچہ میگذاشت تا زیانہ از دست آن مقتدای زمانہ بھٹا و کودکی
 برجست و تا زیانہ از روی خاک برداشت و باستین خود کو رو غبار شیش مالک
 کرده با آنحضرت داد و بھلام خویش فرمود وینار مانیکہ باست باین کوک بدہ آن
 در اہم ہفت بودیانہ روزی آنحضرت از مسجد مصر برآمد و وال فعل آنحضرت گشت
 مردی آن دوال بدوخت و با آنحضرت داد و آنجناب ربیع فرمود ایا از نفقہ
 ما چیزی با خود داری گفت ہفت وینار دارم فرمود بدو سپار مروست
 کہ آنحضرت بخیا طیکہ قدر آنحضرت نیدانست قمیصی برای خیاطت داد و خیاط از
 راہ سحر استین استیک و استین چپ کشادہ دوخت آنحضرت فرمود
 جزاک للہ خیر استین تنک بر کشمیر جہت و خوب کوست و استین
 وسیع برای کتاب اولی و ہمدان وقت رسول سلاطین آن امام
 زمانہ ہزار و ہجتم ہدیہ آوردہ بود آن در اہم پیش خیاط انداخت و فرمود حق
 خیاط این ثوب واجرت فکر خود کرد و تفضیل این قمیص بدل جہد کردہ از

و راهم بپا چون حیاط از حال آنجانب خبر یافت از کرده خویش نادوم
 گشت و پای آنحضرت رسید و معذرت نمود و خدمت آنحضرت و اصحاب
 او به خود لازم گرفت ابو ثور میگوید که شافعی رضی الله عنه و ناسی اسخی مردم بود
 و جاریه که در خدمت طنج انواع مطاعسم و مشارب و حلویات مهارت
 میداشت میخرید و با صاحب خویش میفرمود هر چیکه دلش میخواهد ازین جاریه طنج
 گناید که در طباطبائی کامل و مرغوبات شمار آنجونی بچین میتواند پس بعضی از اصحاب
 صاحب مرغوبات خویش حکم میکردند و جاریه میبخت و آنحضرت
 مسرور میشد محمد بن عبد الله بن عبد الحکم میگوید که روزی آنحضرت بخانه عائشه
 آورده فرمود که بر مرکب من سوار شو سوار شدم و بکلم آنحضرت چند کثرت
 پیش اندام و پس کرد انعم فرمود **الایمان** مرکب منیم و من بخشید بهج
 گوید که چون تزویج کردم امام شافعی رضی الله عنه پرسیدم که صدای زن
 چند است گفت منی و یار فرمود و چه در داده گفت شش و یار آنحضرت بخانه رفت
 و ضربه پیش من فرستاد و در آن بیت و چهار دیوار بود ابو ثور گوید که چو

انجذاب بیکه رجوع آورد و بانحضرت مالی بود گفتم که باین مال بیسی خرید کنی
تا بعد از تو برای ولد تو باشد بعد چندی هرگاه از آن مال استفسار کردم
فرمود در که زبسی یافتیم که خرید کنیم چه اکثر ارضی را میدانم که وقتی است لکن در
سنانائی گذاشته ام تا اصحاب ما که بر سال بیج روند در آن منزل
کنند ربيع گوید که سائلی بیاید و گفت من مردی محتاج ام و حال خود چنان
و چنین دارم آنحضرت آن روز غیر از یکدیار چیر و دیگر نداشت از ابا و بخشید بعضی
از اجناس آنحضرت عرض کرد مذکرا اگر او را در همی یاد و در هم میدادی
برای اکثر روزیاده از حوصله او بود فرمود حیا میکنم ازین که کسی از من چیزی طلب
و مقدارش نزد من باشد و ندانم مردیست که روزی آنحضرت حجامی را
خواند و موی سر را شید چاه و دیار بوی بخشید ربيع گوید شنیدم
شافعی رضی را که میفرمود سخا و کرم پرده عیوب و نیاز آخرت است از آن
عیسی مردیست که آنحضرت فرمود نوبتی روز عید رسید ایل بی خبر داد و مذک
برای نفقه خود و عده غریبا و دیه اقربا و صلّه احدی چیزی ندارد هم عتاد و نیاز

استلاف نموده بیت وینار برای نفقه گذاشتم و باقی تفریق نمودم و درین اثنا
 مردی از قریش باید و از جانب خویش شکایت کرد من از حال خود خبر دادم و گفتم
 از باغی هر چه بخوای بگیر گفت این باینر سیر حاجت من کفایت نکند ازین زیاده
 خواهم گفتم حاضر بردار و بکار خود در آور و آنشب خانه خود بخواب فتم ویناری
 و در همی و یک بنداشتم و درین اثنا رسول جعفر بر یکی بنی بیاید و حلقه
 بر در زد گفتم کیستی و درین بی هنگام از جهریستی از جانب جعفر پیام رسانند
 که امشب شان حال داری که هر وقت که بخواب بیروم مانتی آواز میداد و
 میگویی شتاب و در یاب شامی را من از حال خویش خبر کردم رسول گفت
 و بعد از آن ساعت از نزد او دو هزار دینار هدیه آورد و بیج گوید که هرگاه کسی
 از آنحضرت سوال صلح چیزی میکرد روی آنحضرت بجای آنرا میل سرخ میکردید
 و در عطاء سوال و باورت میفرمود و روزی آنجناب سواره از راهی میگذشت
 مردی سوال چیزی نمود رنگ آنحضرت متغیر گشت فرمود تو گفتمی باشی مرا خبر ده
 تا حاجت تویش تو بفرستم چون بجا رسید حاجت او را داد اگر دانیدی شامی

وینار از اوست اندر جعفر از اوست و درین اثنا
 رسول جعفر بر یکی بنی بیاید و حلقه
 بر در زد گفتم کیستی و درین بی هنگام از جهریستی
 از جانب جعفر پیام رسانند که امشب شان حال داری
 که هر وقت که بخواب بیروم مانتی آواز میداد و
 میگویی شتاب و در یاب شامی را من از حال خویش
 خبر کردم رسول گفت و بعد از آن ساعت از نزد او
 دو هزار دینار هدیه آورد و بیج گوید که هرگاه
 کسی از آنحضرت سوال صلح چیزی میکرد روی
 آنحضرت بجای آنرا میل سرخ میکردید و در عطاء
 سوال و باورت میفرمود و روزی آنجناب سواره
 از راهی میگذشت مردی سوال چیزی نمود رنگ
 آنحضرت متغیر گشت فرمود تو گفتمی باشی مرا
 خبر ده تا حاجت تویش تو بفرستم چون بجا رسید
 حاجت او را داد اگر دانیدی شامی

میفرمود سخاوت در اهل بیت حمیدی یگوید که سخاوت اهل بیت با سخاوت
 شافعی رضی سببی ندارد و سخاوت ایشان از زیادتى مال ایشانست
 و شافعی رضی بکل مال خویش سخاوت میکرد و بطی یگوید که هرگاه آنحضرت
 بمصر درآمد زبیده سویی آنحضرت بدره جامهای رنگین و ثياب ثمن میفرستاد
 آنحضرت بمردم می بخشید احمد بن عبدالرحمان بن وهب گوید روزی امام شافعی
 رضی بیرون برآمد و کوکی سیاه فام را دید که پاره لوحی برداشته برای بیع میرود
 آنحضرت او را نزد یک خواند و فرمود با تو چیست و چه اراده داری و این قول
 را اگر کردی گفت ای خواجه من چرا بمردم فتوی میدی بچیزیکه خود بران عمل نداری ایما
 زعم میکنی که بینه بر مدعی است و بمن برنگزید اگر درین لوح دعوی خود داری باقا^{ست}
 حجت ثابت کن آنحضرت بسم کرده بفرمود بر و بھر طرف که خواهی حسین بن ابی
 عبدالله الکاتب و سخاوت آنحضرت انشا بنموده شعر

لحایب جود و انام	امطار ما الفضة البيضاء والذ
يقول في العسل والسكر ثلثه	افترعن بعض اعطى سما

حتى اذا عاد ايام اليسار له	رايت مواله في الناس ينهب
----------------------------	--------------------------

فصل ہفتم در ذکر اشعار آن سرعۃ احرار علی سبیل الاختصار بیچ اور وہ کہ

آنحضرت بفرمود شعر کلامیست حسن و فنیج آن چون حسن و فنیج کلام است امام رازی
در مناقب بگوید که انشاد و انشاء شعر مذموم نیست چه مردیست که رسول الله

علی الله علیه وآله وسلم از شعر امیر بن ابی الصلت حدیث استنشا و فرمود

و از این بکر رض شمع قیس بن ساعده استنشاد نمود و هو قول

فَلِذَا مِيقَاتِ الْوَلَدَيْنِ مِنَ الْقُرُونِ نَبْصَا
لَمَّا رَأَيْتُمْ سَوَادَ الْمَوْتِ لَيْسَ لَهَا مَكَا

رأيت قومي غموا يسعي لا ما غروا
لا يرجع لآلتي ولا من الباقيين غا

اَيَقُنْتُ لِي لِمَحَالَةٍ حَيْثُ صَارَ الْقَوْمُ صَانِعًا

و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بمصاریح چند آیات تلفظ فرمود و منها

قول لبید

الاكل شيئا ما خلا الله باله	وكل نفيم لا محالة زائل
-----------------------------	------------------------

وَمِنْهَا قَوْلُ طَرْفَةٍ

[illegible]

سَبَدُكَ لَا يَأْمُ مَا كُنْتَ جَاهِلًا | وَيَا نَيْكَ مَنْ لَمْ تَزِدْ بِالْأَخْبَارِ

ایمیرالمومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه حاضر بود عرض کرد که پدر و مادر من شارتو باد
 قایل شعر چنین بگفته است و یا نیک من لَمْ تَزِدْ بِالْأَخْبَارِ سرور عالم
 صلی الله علیه و آله وسلم فرمود شعر لاتی بعلمای مجتهدین نیست چه آن جهت شعر اگر
 شتم بر حکم و مواظبت باشد از اشرف کلمات بود چون این را دانستی بعضی
 از اشعار منقول از امام شافعی رضی الله عنه ایراد کنیم ربیع گوید که روزی نزد شافعی
 رضی الله عنه بودم مردی بیامد و گفت چه بیفرمانی درین سبکه که شخصی حلف
 کرد اگر دستین من را هم زیاده از سه بود عبد من خواهد شد و از استین و چهار
 و در هم را آمد آنحضرت فرمود غلام او آزاد نخواهد شد گفت چرا فرمود که حالف
 از بلیه چیز نیک و راستین خود بود و را هم را استثنای کرده است و در هم و را هم نمیشود
 سائل گفت ایامی و در دم بخدا یکم ترا این علم بیاوحت آنحضرت این ابیات خواند

شعر

اِذَا الْمَشْكَالَاتُ تَصَدِّقُنِي | كَشَفْتَ حَقَائِقَهَا بِالْأَنْظُرِ

بعد الکاتب بگوید شنیدم که مروی نزد شافعی رض آمد و آنحضرت بپشت افتاده بود
گفت اصحاب اینجمله رض فصحاء اند شافعی رض راست نشست این شعر خواند

شعر

فلولا الشعر بالعلماء يذرك	لكنك ليوم اشعر من لب يد
واشجع في الوغى من كل ليش	وال مهلب وابي يزيد
ولو لا خشية الرحمن ربّي	حشرت للناس كلهم عبدا

عبد الله بن ابراهيم الحميري آورده که آنحضرت این ابیات را شاد فرمود شعر

اصححت مطر حافي معشر جهلوا	حق الادب فباعوا الراس بالذهب
والناس يجمعهم شمل بينهم	في الفضل فرق وفي الاداء والحسب
كمثل ماء الذهب لا يبرئ بشره	في لونه الصفر والتفضيل للذهب
والعودان لم تطب به راحة	لم يفرق للناس بين العدو والخطب

برج بگوید که شافعی رض این شعر میخواند

حسبي بعلي ان نفع	ما الذل الا في الطمع
------------------	----------------------

من سوء ما كان صنع	من راقب الله رجع
الاككا طار وقع	ما طار طير فارفع

حرمه از شامی رض آورده شعر

لأن النفس ما لمعت ثمون	امت مطامع فارحت نفسی
وفي حياءه عمر بنی مصون	واحیت القنوع وكان مینا

محمد بن شعیب السیسی از آنحضرت آورده شعر

ارجوه ان اعطى غلاما بيديا امين	الابن يخريعي وهم اليه سيلتي
--------------------------------	-----------------------------

راوی گوید آنحضرت گفتند که در تو محبت اهل بیت زیاده می بینم چه باشد

که در آن شعری الشافریانی این جذبت انشاء فرمود شعر

رافض بالتفصيل عندك والفضل	اذا نحن فضلنا عليا فانتا
وميت ينصب عند ذكرى للفضل	وفضل ابى بكر اما ذكرته
بجسمها حتى اغيب في الرمل	فلا زلت ارفض نصيبها

ابیح گوید که چون خواج از روی حسد و بغی آنحضرت را سوی رافض نسبت

وليس الذئب يأكل لحم ذئب وياكل بعضنا بعضا يانا

محمد بن احمد بگوید که چون آنحضرت در عراق نقیض شد این دو بیت سوی محمد بن

الحسن نوشت

لست ادر ما حیلتي غیرانی اربحی من جمیل جاهلک صنعا

والفتی ان اراد نفع صدیق فهو یدر فی مره کیف یسعا

و نیز آنحضرت فرموده

والمرء ان کان عاقلاً ورعاً یشغل عن عیوبهم ورعهم

کما العلیل السقیم یشغله عن وجع الناس کلهم وجمع

و نیز آنحضرت اشاره کرده

یا من تعز بالدینا وزینتها والدهر بانی علی المبنی والبان

ومن یکن عمره الدینا وزینتها فغمره عن قلیل زائل فار

واعلم بان کثره الارض من ذر فلجعل کثره ارض من بر واحسان

مرنی گوید شنیدم شافعی رض را که در غیبت پسر خویش بدین بیت تشبیه نمود و شعر

وما الدهر الا هكذا فاصبر لمر
رذیة مال وفرح حبیب

حاشیه

زیت
صیت

محمد بن عیسی زاهد گوید هرگاه پسر عبد الرحمن بن مهدی فوت کرد عبد الرحمن با تم سخت
نمود و در حلقه خرج شد بدینست تا آنکه دست از طعام و شراب بآرشد

چون این خبر با حضرت رسید با و نوشت اما بعد فعز نفسك بما تعرض

غیرك واستقم من فعلك ما استقمه من فعل غیرك

اعلم ان اقصى المصائب فقد سرور مع حرمان اجر فكيف

اذا اجتمع على الشباب و زمر اهلك الله عند المصائب

صبرا واجرا لنا و لك بالصبر اجر

الى عزناك لا الى على ثقة من الخلود ولكن سنة الدين

فلا المعزى بيا و بعد ميت ولا المعزى وان عاش الى حين

و نیز از آنحضرت است

فخر الزمان كثرة لا تقدر و سرور ياتيك كالا عياد

ملك كالمائل فاسترق و قابهم و تراه رقا في يد الاوغا د

ابو محمد منصور بن ابی محمد آورده که کسی از امام شافعی رضی الله عنه سوال کرد که آیا
تزوج بریت شعری جایز است فرمود اگر مثل این بیت با جایز بود بیت

یرید المعلن يعطى مناه	ویا بی الله الا ما اراد ا
-----------------------	---------------------------

حرمله گوید شنیدم شافعی را که اکثر بدین دو بیت تشبیه فرمود شعر

لعمرك ما الرزنية هدم دما	ولا شاة تموت ولا بعير
ولكن الرزنية فقد قهر	يموت بموته خلق كثير

راوی گوید که در کتابی چند ابیات متفرقه از شافعی رضی الله عنه دیدم چون
جمع کردم بحمد الله قصیده برآمد و بی بده

خبت نار نفسي باشتعال مفار	واظلم عيشي اذا ضاء شهابها
يا بومة قد عشت فوقها	على الرغم مني حين طار غرابها
عرفت خراب العمر مني فزنتي	وما ويك منك كل الدير خرابها
وافهم عيشا بعدا احتل مغربي	طلائع شليس يغني خضاها
واذا البيض شعر المرو واسولونه	تغنص زلاته مستطابها

و قد فیت نفس تو شبا بها	وعرة عمر المرء وقبل مشبه
حرام علی نفس التقی ارتکا بها	فدع عنك فضلا الامور فلما
فما قليل يحويك ترا بها	ولا تمشين في الارض مشية فاخر
كمثل زكوة المال تم نصابها	واذ زكوة الجاه واعلم بانها
فخير تجارات الكرام الكسابة	واحسن الى الاحرار تلك فاما
وسيق الباعذ بها وعذابها	ومن يذوالدينافا في طمعتها
كلاخ في ظهر الفلاة سراجها	فلم ارها الا عزورا وباطلا
عليها كلاب همهم اجنادها	وما هي الا حية مستحيلة
وان تجتند بها نازعتك كلاها	فان تجتنبها كنت سلاهما
مغلقة الابواب مرخي حجابها	فطوبى لنفس طنت سطوارها

فصل بیست و یکم در ذکر احوالیکه در مرض موت آنحضرت گذشت و بیان
 اوجاع و ذکر وصیت امام رازی گوید که در مرض موت آنحضرت خون بواسیر
 بشدت جاری بود و ایشان گفت زده تحت آن طشتی نهادند بود و مرغی گوید

که روزی در بیماری از آنحضرت پرسیدم کیف است یا استاد فرمود

بین امر و غنی است اکل رزقی و انتظار اجل گفتم ای طیبی بخوانیم

فرمود ای طیبی نصرانی را آوردند دست بر نبض آنحضرت گذاشت معا آنحضرت از

دست او تحسین طیب کرد و فرمود

جاء الطیب یحیی فحیسته فاذا الطیب لما به من حال

و غذا یعالجینی بطول اسقامه و من العجایب اعش کحال

چند روز نگذشت که طیب از دنیا گذشت چون بن خبر آنجناب رسید شاعر

از الطیب بطبه و دوائه لا یتطیع رفاع مقدور

ایضا فرنی گوید که روزی در مرض آنحضرت گفتم کیف است یا استاد فرمود

صبح کرده یا استاد و چه حال داری فرمود صبح کردم بر صد و ارتحال از دنیا و غایت

اندر اوان دینی و بر صد و آشامیدن جام موت و بیدایی کردار خود رسیدن

و بر خداوند تعالی وارد شدن و نمیدانم نفس خود را که بصیر او سوی جنب است

یا دوزخ اگر جنب باشد برای نفس خود جنبت میگوم اگر دوزخ بود تعزیتش نسکیم التماس

پند و اندرز کردم فرمود از خدا برتر کسی خست را در دلداری و موت را نصیب العین
 خود پندارد و موقف خویش را در روی الله تعالی فراموشی کند باشد تعالی در ترس جان
 و از محارم او احترام از کن فرایض او را ادا گردان و پیر جانیکه باشی با خدا باش نعمت
 الهی را بخوار مدار اگر چه اقل قلبی بود و مقابل آن بشکر کن و سکوت تو نظر و کلام تو ذکر
 و نظر تو عبرت باشد و عفو کن کسی را که بر تو ظلم کند و وصل کن کسی را که از تو ببرد
 و یکی کن با کسی که با تو بدی و بر زود بر نیایات صابر باش و بتوئی از آتش
 جهنم پناه بخدا بگیرم برین زیاده کن فرمود لسان تو صدق و عمل تو وفا و طهارت
 تو شکر و تجارت تو حق و محدث تو قرآن و مونس تو الله تعالی و جلس تو خوف
 و وزیر تو حلم و درع تو توکل باشد دنیا را نه زندان و قرآن را همچو ابه خویش
 دان هر که در و این صفات بود منزلت او جنت یابد پس از آن نظر
 بآسمان کرد و بعبرت این شعر خواند

شعر

و ان كنت يا ذا اللين والجود مجبرا

الىك لا الخلق ارفع رغبتي

جعلت الرجا مني لعفوانك

ولما قسى قلبي ضاقت مذاهبي

تعاظنی ذنبی فلما قرنته	بعفوك ربی كان عفوكم عظاما
وما زلت ذاعفوعن الذنوب	تجود وتعفونه وتكرما
ولو لاك لم يغوب ابليس ابدا	وكيف وقد اغوى صفيا اذا
وان تعفوعني تعف عن تمر	ظلم عتوم ما يزال ما ثما
وان تنقم مني فليس بليس	ولو ادخلت نفسي بحر جهنما
فجر عظيم من قديم وحاد	وعفوك يا ذا الجود اعظم اجساما

ریح گوید که شب وفات آنحضرت شربت آب خواست نوشتم بود این عمر گفتم
 که آب گرم بیاورید آنحضرت فرمودنی بل رب مغرول داخل کند و در عشاء اخره رحمت
 الهی پیوست رحمة الله علیه استقامه عزنی گوید که شب وفات آنجناب جن فوج کردند
 ابو اللیث الخفاف میگوید که شب وفات آنحضرت در منام چنان دیدم که خواجه عالم
 الله علیه و آله وسلم وفات فرموده است و در مسجد جامع غسل میدهند و کسی
 بن میگوید که بعد عصر خواهند بر چون صبح کردم شنیدم که شافعی رض وفات کرد و جناب
 اش بعد جمعه خواهند بر آورد و با خود میگفتم که در خواب بعد عصر شنیدم درین تردد

بودم که میر معز حکم فرستاد که جنازه آنحضرت بعد عصر برآرد تا خود نیز شریک شمع
 باشم ابوعلی حسین بن حرث از عبدالرحمن الغریزی آورده که گفت شب وفات
 آنحضرت چنان در خواب دیدم که نعش آورده اند و بر آن جامه محمل افتاده و جنازه
 را نزد مقبره نهادند و کسی میگفت که امشب بنی صلی الله علیه و آله و سلم وفات
 فرمود چون صبح کردم شافعی را مثل آن نعش در مثل میان محل آوردند فضل بن ابی
 نصر آورده که در مهر برای زیارت قبر محمد بن ادريس فنی بمقبره معظم آمد و معظم نام
 کوهیست بر مقبره سایه انداخته و بعد از آنجا مقبره قرشین است قبر آنحضرت را ستم
 دیدم که از زمین بقدر دو بالشت و چیزی زیاده مرتفع بود و بر آن قبر دو لوح از
 سنگ خام نصب کرده بودند یکی نزد سرد بگری نزد پای و در لوح پائین نسب
 نامه آنحضرت تا ابراهیم خلیل الله متقوله بود و در لوح بالین این عبارت محفور هشتم
 الله الرحمن الرحيم هذا قبر محمد بن ادريس الشافعي وهو يثرب
 ان لا اله الا الله وحده لا شريك له وان محمدًا عبده ورسوله
 بالهدى ودين الحق بشيرا ونذيرا وادعيا الى الله باذنه وسراجا

منیرا و شهدا از الجنة حق وان النار حق و ان الموت حق و ان الله یبعث
 من فی القبور علی ذلك حی وعلیه مات وعلیه یبعث حیاً
 ان شاء الله اللهم اغفر له و نور له قبره و احشره مع نبیه محمد
 صلی الله علیه و سلم و اجعل من رفقاء امین رب العالمین و بر قبر آنحضرت
 قبه عظیم بنا کرده اند و زیارت گاه خواص و عوام است محمد بن مسلم گوید که چون ابو ذر
 رازی بمرواد و رافز خواب ندیدم و پرسیدم که خدا با تو چه کرد گفت الله تعالی فرمود الحق
 بابی عبدالله و ابی عبدالله و ابی عبدالله اول مالک
 ثانی شافعی و ثالث احمد بن حنبل است عثمان انطاکی آورده که در عالم منام قیامت قائم
 دیدم گو یا الله تعالی در فصل قضایا و حساب و خلائق محشور اند و از بطن عرش ندا می
 زندانید بادخلوا باعبدالله و اباعبدالله و اباعبدالله
 کسی پهلوی من نشسته بود گفتتم اینها کیستند گفت اول ایشان مالک بن انس و دوم
 سفیان ثوری سوم شافعی چهارم احمد بن حنبل و بعد از او نور بن ابراهیم شنیدم
 ابی الحسن شافعی را که میگفت خواجه عالم صلی الله علیه و آله و سلم را در منام دیده عرض

کردم بار رسول الله شافعی رساله خود میگفت و صلی الله علی محمد کما ذکره الذاکر
 وغفل عن ذکره الغافلون از تو بگو چیز خرا داده شد فرمود از من آن جز
 یافت که در موقف برای حساب بخوابد استاد احمد بن محمد بن یوسف الفرغانی میگوشنیدم
 ابا عبد الله المطوعی را که میگفت چون شافعی رضی وفات فرمود مردم در مقام از آن
 امام همام پرسیدند که خدا با تو چه کرد گفت مرا بخت گشتند بر کدام عمل گفت بصلوة خمس
 که بر نبی صلی الله علیه وآله وسلم میفرستادم گفتند آن کدام است گفت اللهم صل
 علی محمد بعدد من صلی علیه وصل علی محمد بعدد من لم
 یصل علیه وصل علی محمد کما تحب ان تصلی علیه وصل علی محمد
 کما امرت بالصلوة علیه وصل علی محمد کما ینبغي الصلوة علیه
 ابر عبد الله الحسین میگوید که در مصر بر سنگی طرف سر قبر امام شافعی رضی و بیت محفور
 دیدم مردم میگفتند که شخصی ز اهل عراق که از اهل فقه بود در عراق نذر کرد که بمصر
 بروم و نزد قبر شافعی رضی چهل ختم قرآن کنم چون نذر داد اگر و آن دو بیت بر سنگی
 نقر نموده بر قبر شافعی رضی نصب کرد ابیات این است
 شعر

قد وینا بندر نابا ابرار دیرس وزیرناک منب لاد العراق

وقرانا علیک ما قد حفظنا من کلام المهین الخلاق

علامه ابرار و فضلا اخبار و فصحا کبار اشعار کثیره و قصاید شہیره و درم ثیر ثانی رضی
و مناقب غامز تب و مناسب اخلاق حمیده و اوصاف سدیدہ و در بیان نسب و اظهار
حسب غزارة علم وجودت فہم و حفظ و ضبط حدیث و فقہ و علم و فصاحت و معرفت
ثبات و ممکن و حسن صورت و شیر وجودت رای و فراست و شجاعت و کرام اخلاق
و کرم وجود و سخاوت و مروت و اینار آن قدوہ اخبار و قبلہ ابرار الشا و انشا و کردہ اند
این مختصر قابل آن نیست کہ از اذوف یک و از صروف اندک آنرا کنجایش پذیر باشد
نظم آن امام ہمام اہل جان ؛ انتظام نظام اہل زمان ؛ دیدہ خطہای
خطہ ملکوت ؛ سپہ عیسوی بدیدہ لاہوت ؛ ہمو آب روان کبود غش ؛ سر زنجیری
ز کن کنش ؛ از بزرگان کفایت او دارد ؛ راست خواہی ولایت او دارد ؛ صورتش
عین علم و دانش بود ؛ زانکہ بس پاک خاندانش بود ؛ خاندانیکہ از قریش بود ؛ بیشکی
سرفراز جیش بود ؛ و اعظم عقل و حافظ تزیل ؛ محرم عشق و واقف تاویل ؛ خیل

طالوت را سیکه علم است نوح را سینه علم و دین از ویافت زینت و رونق و در تبع
 متقی شدند فرق و یافته حله صفا و صفات و دست و گلشن نگاه شرع نبات و بنده او
 وضع و شریف و عالم و عارف و وجه و عقیف و بود و راه دین امام حق و که امامت
 و را بود مطلق و سخنش بکر و لفظ و و شیر و مذهب و درست و پاکیزه و وارث علم
 مصطفی بوده و صاحب فضل مرتضی بوده و در تائیش هر آنچه اندیشم و سیرتش گویم
 که من پیشم و ذات او بود مجمع البحرین رضی الله عنه فی الدارین باب چهارم
 در مناقب امام محمد بن قُدوة المشایخ المحققین امام الفضل ابن احمد بن محمد بن حسن رحمه الله
 علیه و درین بحث فصل اول در مولد و مقدار عمر و تاریخ وفات آنحضرت
 فصل دوم در بیان نسب و بابت علی بحسب فصل سیوم در ذکر شایخ
 و بیان بعض اصحاب آنحضرت فصل چهارم در مدح و ثنائی آن بزرگوار از شایخ
 کبار و علما و نامدار فصل پنجم در ذکر قناعت و ورع و زناوت فصل ششم
 در بعض حکایات و ابرجالاته قدر و ارفع امر آنحضرت فصل هفتم در بیان محن و مشق
 که بسبب انکار قول نخلی قرآن از خلفا و زمان بر آن مقتدای مسلمانان گذشت فصل هشتم

در ذکر بعضی سنایات که آنحضرت را بعد وفات دیدند و عندها مات از آنحضرت حکایت کردند

فصل اول در بیان مولد و مقدار عمر و تاریخ وفات آن ایدرجا امام سبکی در طبقه

الغنیاء و امام جمال الدین در تهذیب الکمال فی اسما الرجال و ابن خلکان در تاریخ خویش

آورده اند که امام ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل در سنه یکصد و شصت و چهار در بغداد

متولد شد و بعد از آن شهر در سنه دویصد و چهل و یک روز جمعه شب دوازدهم

ربیع الاول ازین خاکدان بروضه رمضان شتافت و در مقبره باب حرب که منسوب بحرب

بن عبد الله است تدفین یافت و قبر آنحضرت شهرت یزار و یتبرک رخصه

الله تعالی علیه از اقوامی حج و اسناد بر این علوم مقام و رفعت مکان بقوت

مذهب و اجتهاد این امام اجل و اکرم آنست که شیخ الشیوخ قدوة الاولیاء قطب الاقطاب

عوث الاعظم شیخ محی الدین عبد القادر رضی الله عنه و ارضاه حامل مذهب تابع اقوال

اوست **نظم** آنکه او بود احمد حنبل پند از وفخر علم و ذیاب علم پند مذهب او

مشابه جان است پند زندگی بخش جسم باین است پندانش از بسکه صاحب حال است پند

بیشوای کرده ابدال است پند بود در مذهبش بصدق و حقین پند قلب که مینشاید محی الدین

ثبات او بعد از زمان زمین در سال هر دو دست صد و پنجاه سال رحمت آن خدا گاه و
 شد رقم صاحب جهان اله و جسم بر نور اوست و در بغداد و روح بر فیض او بخت شاد و
 محمد بن عباس غفر له گویش شنیدم پدر خود را که میگفت آنحضرت حسن الوجه و بلند قامت بود و بجا
 خضاب میکرد و در محاسن شریف بوی سیاه داشت و لباس سفید کنده استعمال میفرمود و ابو جعفر
 میگوید که برای استفتاء سئال پیش آنحضرت رفتم شنبی مخضوب و طول داشت و شذیه السمریه فتم
 ابن خلکان گوید که آنجناب دو پسر داشت صالح و عبد الله نام و ابو عبد الله کنیت آنجناب
 بوده صالح در سنه د و صد و سه متولد شد و بر قضا و اصحابان تعلد داشت و در سنه
 د و صد و شصت و شش در ماه رمضان ازین دوار طال بقرب حواریز و متعال انتقال
 فرمود و عبد الله تا سنه د و صد و نووز زندگی کرد و روز شنبه هجدهم جمادی الاول
 بر حمت از وی پیوست نهاد و هفت سال عمر داشت رحمهم الله اجمعین **فصل**
ووم در بیان نسب و ما یعلق بحکمت بسبب الاختصار امام جلال الدین در تهذیب الکمال
 آورده که اسم آنحضرت احمد بن محمد بن حنبل بن یحیی بن ابراهیم الشیبانی المروزی ثم الغدیری
 ابن خلکان گوید هذا هو الصمیم و نسبه و بروایتی آمده که آنحضرت از بنی فازن

است و الله اعلم و تبارک آنحضرت در شکم مادر بود و مادر آنحضرت از مردی بن عبد الله آمد آن مرد
 او تا دو روزه بعد از زاده شدن در نزد محمد بن فضل آورده که آنحضرت نفقه خویش را از دهن و دینیت
 گذاشته بود هر روز می آمد و بعد از ضرورت از آن می برد و روزی گفتم یا ابا عبد الله چنان
 بر من رسید که تو از غریبستی گفت یا ابا النعمان قوم مساکینم هر وقت که من از آن حال
 بیکشتم لطایف مراغت من میکرد و تا بجا می رسید تا آنکه از پیش رو برفت و هیچ نگفت
فصل سیوم در ذکر مشایخ و بیان اصحاب آنجناب شرف المعاطد و تهذیب
 الکمال آورده که محمد بن فضل رضی عنہ در طلب علم کوفه و بصره و کوه مدینه و یمن شام و جزیره
 برآمد و از ابراهیم بن خالد العنقانی و ابراهیم بن سعد الزهیری و ابراهیم بن شماس سر قندی و داود
 بن مهران یحکان بن البعیدک و سفیان بن عیینه و عیسی بن عروجه روایت حدیث کرد و شیخ
 یافعی روح آورده که آنحضرت در یمن از بعضی علما کبار و در صفاء از امام حافظ عبد الرزاق
 و در مدین از ابراهیم بن الحکم و غیر ایشان از شیوخ یمن روایت حدیث کرد و در طبقات
 النعمان آورده که آنحضرت از شافعی رضی عنہ روایت نمود و از اصحاب شافعی رضی عنہ
 خواص و مجتبیان او بود و فضل شافعی رضی عنہ را اعتقاد تمام داشت و تعلیم قدر و جمیل محل و منزلت

آنحضرت می نمود و محبت او را لایق گرفته بودند تا آنکه شافعی رخصت بر گشت و جامعنی از مشایخ عظام و
 علماء اعلام مثل محمد بن اسمعیل بخاری و مسلم بن الحجاج القشیری و ابو زرعه و ابو داود و
 سجستانی و پسرش عبد الله بن احمد و غیر هم که ذکر ایشان درین مختصر کنجد از آنحضرت روا
 حدیث کرده اند **فصل چهارم** در مدح و ثناء آن بزرگوار از مشایخ کبار و علماء
 نامدار عبد الله بن المبارک گوید که نزد اسمعیل بن علی شسته بودم مردم مذکر چیزی
 خندیدند و در آنجا احمد بن حنبل نیز شرف جلوس داشت اسمعیل بن علی را غضبناک دیدیم
 فرمود ای نزد من احمد بن حنبل شسته باشد و شاخه کنید و نیز آورده اند که روزی احمد
 بن حنبل که در اوقت سن شتر نقش افلا از سی سال بود بر اسمعیل بن علی گذشت و در مجلس
 کسی باقی ماند مگر آنکه برای او جای خود خالی کرد و گفت اینجا ابراهیم بن شماس میگویند
 و کعب بن الحجاج و حفص بن عباس را میگفتند مثل این جوان یعنی احمد بن حنبل کسی بگوید بنیاد احمد
 بن سنان آورده که یزید بن مارون در تعظیم آنحضرت سخت میگوشتند و برابر آن میگوشتند
 مسلم میداشت و آنحضرت را در پهلوی خود می نشستند چون آنحضرت بیمار شد یزید بن
 مارون بعبادت آنحضرت رفت اسحاق بن راہوی گوید شنیدم یکی بن آدم را میگفت

احمد بن حنبل امام است حرمله بن یحیی آورده شنیدم شافعی رضی را که میفرمود بر آدم از بغداد و بغدادی
در آنجا کسی که افتد و از بدو ادب و اعلم و اتمی از احمد بن حنبل بوده باشد قتیبه میگوید که اگر
ثوری نمی بود و در عی می مرد اگر احمد بن حنبل نبودی ثنادر دین و حدیث کلام نکرد می
یکی از حاضران قتیبه را گفت ای احمد را با تابعین ملحق و منضم میکنی گفت او را که با تابعین است و
نیز قتیبه میفرمود که احمد بن حنبل امام دنیا است ابو جعفر نقیل میگفت که احمد از اعلام دین است
ابو بکر مروزی میگوید که نزد ابی ثور بودم کسی سئوال پرسید گفت امام ما و شیخ ما ابو عبدالله
احمد بن حنبل درین سلسله چنان چنین فرموده است یحیی بن الشامی گوید سبکه جامع کل خیرات
باشد غیر از احمد ندیدم نعمان بن عینی و وکیع و عبدالرزاق و فقیه بن الولید و سمرقن
ربیع و اکثر علماء را دیدم اما برابر علم و فهم و فقه و زهد و ورع احمد بن حنبل کسی را نیافتم ابو بکر
الا فوم گوید که مروزی نزد ابی عیسی سئوال گفتم یکی از حاضرین گفت که کدام کس چنین گفت
گفتم کسی که در مغرب و مشرق البکر از وی نباشد و او احمد بن حنبل است ابو عبید تصدیق کرد
احمد بن سعید و ابی میگوید ندیدم هیچ جوان را که حفظ باشد و حدیث رسول خدا را
صلی الله علیه و آله و سلم از احمد بن حنبل و سنده آنحضرت میان علماء شهر مدینه و مروزی

زیاده از سی هزار حدیث جمع کرده و آن کتاب را علی وارفع و اجمع کتب بود
 و بمقتضی پنجاه هزار حدیث انتخاب کرده حجاج بن الشاعری که چشمانش بین بود و
 از احمد بن حنبل ندید از ابو زرعه رازی مرویست که گفت چشمان من یک کس
 نبل ندیده گفتند ایاد علم گفت در علم و زهد و فقه و در جمیع کتبها و در ریس عبد الکرم
 مثل ششم و مصعب یحیی بن یحیی بن غیر هم از اهل علم و فقه را دیدم که تعظیم احمد بن
 حنبل او میکردند و جلالت قدر او را مقدم داشته تقدیم بسلام نمیدادند
 آورده شنیدم پدر خود را که میگفت چون ببیند کسی را که احمد بن
 حنبل را بداند که او صاحب سنت است احمد بن ابراهیم الدارمی
 بنویسد که اگر احمد بن حنبل بیدی میکند بر اسلامش تحت بندید نوح بن حنبل
 سه نیکو دوز و دشت آنحضرت را در مسجد خیف دیدم مکیه بر مار کوه
 و اصحاب حدیث آمدند ایشانرا فقه و حدیث تعلیم فرمود و مردم را در نماز
 عبد الله بن احمد بن حنبل میگویی که قومی از اصحاب حدیث در مجلس
 بودند که آمدند و احادیث از او گفتند آمد که داناشود و حال آنکه ما را

فقیه نیست و ذم ایشان بنیاد نهادن بآن مروت فقیه گفت آن کیست گفتند هرین
 ساعت میرسد هرگاه پدر من رسید گفتند آفرید باید ابو عاصم بر روی پدر من نظر کرد و
 پیشتر بیاید و رم گفت کرده دارم که از رقاب مردم گذرم و پابر گردن ایشان بنهم ابو عاصم
 بابل محلیست که این یکی از جمله فقه اوست انگاه فرمود بر آه و راه دهید و جای کشت او
 کنید پدرم اندرون جماعت درآمد ابو عاصم در برابر خود بنشاند و مسئله بروی
 از اخت جواب داد و مسئله دیگر القانو و جواب یافت و مسئله ثالث در میان
 آورد جوابش نیز شنید ابو عاصم گفت که اینکس از دواب بحر است یعنی از ان مردانست
 که بر روی دریای میروند نه از آنکه بر روی زمین گوزند شیخ ابو اسحق فیروز بادی از فقیه
 بن سعید آورده که گفت اگر احمد بن حنبل عصر فوری و مالک و اوزاعی و لیث بن سعید را
 می یافت هر آینه او تقدم میشد فقیه را گفتند آیا احمد را با تابعین ضم میکنی گفت آری بونور
 گوید احمد بن حنبل فقه از ثور است شیخ الططار در تذکرة الاولیا آورده که احمد بن حنبل
 شیخ اهل السنة و الجماعة بود و امام اصحاب المحدث و در ورع و تقوی و ریاضت نظیر نبی
 و در باب کرامت شانی عظیم داشت و صاحب فراست و ستیاب الدعوات بود

از غایت انصاف و جمیع فرق او را مبارک گرفته بود و از آبی و داو و جستانی منقول است
 که گفت مجالس با احمد بن حنبل مجالس آخرت و یاد هیچ چیز از امور دنیا و مجلس او نبود
 و آنحضرت از مقالات شبیه میبود تا آنکه مرویت که پیشش وزی در معنی حدیث
 خمرت طینه آدم بیدار بعین صبا حاکم میکرد و دوست خود را نشین
 برآورد و آنحضرت فرمود هرگاه بگوئی ید الله بخار حصاره مکن و آنحضرت مشایخ
 کبار مثل ذی النون مصری و بشر حافی و سدی مقلی و معروف کرخی و امثال ایشان
 را دیده بود **نظم** در جهان بود عارف حق بین و بکالات علم و صدق
 و یقین و قدوة اولیای حق بوده و زبده اصفا حق بوده و دلش از عین علم دریا
 بود و کش نه ساحل نه غور پیدا بود و مدح او از سخن برون باشد هر چه گویند
 زنان و فرزن باشد و قطب آفاق بودی اشیاء و طیب الله قبره و شراه
فصل پنجم در ذکر قناعت و بیان وسیع و زیادت آنحضرت و قطع طمع در حالت
 رفا و لباس از چرخیکه در دست ناس داشتند محمد بن سعید ترمذی آورده که در
 هشتم از اهل خراسان گفت که زبونی من بضماعتی خریده نیت کردم که منفعت آن

بابا احمد بن حنبل بمم دوه هزار درم سود کرد و آنرا بدو شصت پیش آنحضرت بردم و حقیقت نیت خویش را
 گفتم فرمود جزاک الله عما خیر من فی المال و رعنا و سنت حال ام این بگفت و رد کرد و هیچ
 نگرفت استحقاق بن موسی آورده که ماهون نزد من مالی فرستاده فرمان داد که باصحاب
 حدیث تقسیم کنم نمکندان گرفتند مگر احمد بن حنبل انکار کرد و حماد و بریری آورده که برای حسن
 بن عبد العزیز از مصر صد هزار دینار و سیصد و بیست و یک هزار دینار از انجمله یکصد هزار که
 هر یکی از آنها را دو بار داشت برای احمد بن حنبل فرستاده گفت یا ابا عبد الله این را از
 میراث تو آنرا بگیر و بر عیال خویش نفقه کن گفت من حاجت آن ندارم و فی الحال
 دو کفایت تمام آنرا برادر و چیزی نگرفت امام غزالی رح آورده که سری سقطی رح چیز
 نزد احمد بن حنبل فرستاد امام آنرا رد کرد سری سقطی گفت یا احمد حذر کن از آفت رو
 که سخت تر از آفت اخذ است احمد گفت برای آن رد کردم که نزد خود قوت بکاه دارم شیخ
 عطار در تذکره الاولیاء آورده که احمد بن حنبل در بغداد سکونت داشت لکن از غلبه چیز
 میخورد و میگفت که این من امیر المومنین عثمان رضی الله عنه برافزایان وقف کرده است
 و مال طرف موصول من است و از انجا آنرا میطلبانید و اذان مان می بخندید و آنحضرت

میخورد و نیز در آن آورده که صالح ابن آنحضرت یکسال بر قضای اصفهان تولیت داشت
 و صالح البهار و قایم اللیل بود و در شب زیاده از دو ساعت نمیخفت و در راحت و آسایش
 خانه بدون در و آزاره بنا کرده بود و شب در انجامی نشست تا اهل حاجت را در عرض
 سواخ مکنی در میان نباشد و ادام که بران خدمت مامور بود همین طریقه ایضا را مقرر
 و مستمر داشت و روزی اهل بیت احمد نانی بختزد و خمیرش از خانه صالح ابن احمد
 بود هرگاه نان پیش آنحضرت آوردند فرمود چیست این طعام که در شکم من میرود گفتند که
 خمیرش از خانه صالح است فرمود که او تا یک سال در اصفهان بر امر قضا تقلد داشت
 پس این طعام لایق آن نیست که بخلوتم من در آید گفتند این نان را چه کنیم فرمود در خانه بدارید
 چون سایل برسد او را و را بیا گمانید که این نان من است و خمیرش مال صالح اگر
 قبول کرد آنرا بدید چهل روز گذشت که سایل نیامد نیزش از او رد و جله انداخت چون
 آنحضرت ازین حال خبر یافت تا وقتیکه زنده بود مایه و جله نخورد در مرض و نقصا به نیز
 در آن آورده که آنحضرت در که برای سمع حدیث پیش سعید بن عیینه آمد و رفت
 داشت و روزی بنیامد سعید بن عیینه ملی از شاذان و آن خویش را برای استخبار فرستاد

آنحضرت لباس خنجر و بقصا را داده برهنه در خانه نشسته بود آمدند و حال آنحضرت دیدم گفتم نزد خود
 چندین دیار دارم بگیر و در حاجت خود صرف کن فرمود برای بعضی مردم کتابت با حجت
 قبول کرده ام هرگاه اجرش بگیرم که پاسی خریده بعضی قمیص و نصف دیگر از ارباب و بزرگان و بندگان
 تو ضرورت ندارم و در آثار الباء آورده که کسی احمد بن حنبل را از مسئله و روع پرسید گفتم
 حلال نیست که در روع تکلم کنم خالیکه من غلام خدا و منورم بشر بن جارش جواب تو خواهد داد
 که غلام خدا و منورم است و نیز در آن آورده که دو خواهر بودند یکی عورت را و دیگری جمیل
 احمد بن حنبل پرسید که ازین هر دو افضل کیست گفتند عورت را برای خود عورت را را اختیار
 کرد و گفت که هر با او تزویج کنی امام عزالی گوید که این ادب کسی است که قصد تنه ندارد
 و در تذکرة الاولیا آورده که هرگاه از احمد بن حنبل در معاملات می پرسیدند جواب
 میداد و مسئله حقایق را حواله بر بشر حافی نمیداد و روزی از اخلاص پرسیدند گفت
 خلاص از آفات اعمال بخند تو کن صیحت گفت و در رزق اعتماد بر الله تعالی کردن گفتند
 محبت چه معنی دارد گفت از بشر پرسند ادا م که بشر زنده است من جواب ندادم گفتند
 زنده چیست گفت زنده است نه در خواب و آن ترک حرام است زنده خواص و آن که نکند

از حلال است و زید عارفین آن ترک پذیرفت که از حق جل جلاله باز دارد و در خزانه
 الهی و اید الجلاله از احمد بن حنبل آورده که گفت روزی با جماعتی بودم ایشان برهنه شدند
 و بآب حمام درآمدند و من بر حدیث کاربستم من کان یؤمن بالله و
 الیوم لاخر فلا یدخل الحمام الا بمیزمر و برهنه نشدم آنشب دیدم که قایم
 میگویی یا احمد بشارت باد ترا که الله تعالی باستمال سنت پیام زید و امام خلائق
 گردانید غم تو کیستی گفت من جبرئیل ام **فصل ششم** در ذکر بعض حکایات
 و احوال بر حالات قدر و ارتفاع امر آنحضرت ابن خلکان در تاریخ خود از عبدالله بن حنبل
 آورده که گفت پدر من در هر شب روز یکصد نجاه رکعت میخواند و فریبش نداشت سال
 بود و هر روز یکسج قرآن تلاوت میکرد و در هر سبعمینم و دهم آنحضرت و کل
 هفت شب بوده سوای صلوٰه بنار و سگ عشا و اخره بخواند و خواب بسیار و نوم
 میکرد پس از آن تا صبح قیام نمیداد و نماز میکرد و دود میخواند در حیوة الجنان آورد که
 امام احمد بن حنبل رخصت شنید که در ماوراء النهر شیمی است و شمه حدیث یاد دارد احمد
 پیش آن شیخ رفت شیخ در وقت سگی را طعام میخورد اندر وی سلام کرد شیخ زود

سلام نمود و در اطعام سگ مشغول ماند احمد بن حنبل رضی عنہ در دل خویش گفت که شیخ روی
 بسک دارد و بر البقات نمی آرد هر گاه شیخ از طعم کلب فراغت یافت سوی احمد رضی
 عنہ رفت و گفت چنان گمان میبرم که تو در نفس خویش یافتی که من بسک مشغول و با تو
 نیاروم گفتم آری گفت باز یاد از اعراج از ابی هریره روایت کرد که بنی صلی الله علیه و
 آله وسلم فرمود من قطع رجاء من ارتجاء قطع الله منه رجاءه یوم
 القيمة فایلیج الجنة و درین زمین با سگان نیستند و این سگ جای دیگریست
 و قصد من کرد و رسیدیم که رجای او را قطع کنیم او میگوید که آنحضرت بر کنار جدول وضو
 میکرد و مردی فوق آنحضرت وضو میکرد آنحضرت را بدید برای تعظیم امام
 برخاست و در زیر آنحضرت نشست و وضو کرد هر گاه آن مرد دوم در نام دیده
 پرسیدند که خدا با تو چه کرد گفت یکبار در وضو تعظیم امام احمد بن حنبل کرده بودم بنابراین
 بر خداوند تعالی بخشید و نیز در آن آورده که جوانی مادی پیر زال ضعیف الحال داشت
 روزی پسر خود گفت ای فرزند اگر رضای من خواهی نزد احمد بن حنبل برو و بگو که
 برای من دعا کند شاید که الله تعالی بکرت دعای او محبت کرامت فرماید که از رحمت

این مرض بجان آمده ام جوان خانۀ امام آمد و در کوفت پرسید کسی گفت محتاجم در کشتن جوان
 امام را گفت تاوری دارم عجزه زننه از تو التماس دعا دارد بر چهره امام انار کراست
 پدیدار شد چه آنحضرت دوست میداشت که مردم بر حال خود عارف نباشند امام
 بآن جوان فرمود بر کرد پس از آن امام غسل کرد و اشتغال بصلوة و دعا نمود هرگاه جوان
 بدر سر خود رسید او را درش برخواست و در کشت و بרכת و عای آنحضرت بدر آن وقت
 صحت ناما و را حاصل گشت و نیز دوران آورده که آنحضرت فرمود که در بعض اسفان خویش
 روزی در بادیه راه گم کردم و رفیق ندانستم اعرابی را دیدم در ناحیه ششم پیش او رفتم
 پرسیدم که راه کجاست گریستن گرفت دهم که شاید او گرسنه باشد نانی که با خود دهم
 پیشش شکم شستم بر آشت و گفت یا احمد توئی که قصدیت الله داری و براه نمودن
 خدا راضی نیستی که از دیگران می پرسی باریان راه گم کرده **لنظ**
 رحمت خود ز اهل عصر نگاه به هر چه خدای زحالی خود خواه و خلق را بجه صورتی انکار نه
 هیچ از هیچ خلق طمع دارد و آتش غیرت در دل من شعله گرفت گفتم یا الهی ترا در شل
 این بادیه و جبال چنین مجادست و الحال اند آفر و گفت یا احمد چه تضرع میکنی که الله تعالی

عبادی وارد که اگر سوال کنند از الله تعالی که زمین و آسمان زر گرد و هر آینه الله تعالی زر
 گرد اند چون نظر کردم دیدم که زمین و آسمان از زر خالص است و میدرخند غش کردم و
 بیوش افتادم بعد افاقه یافتی آواز داد یا احمد پدر خدای باش و قلبش را محفوظ دار چه
 این بنده من اگر از من استند ما کند که آسمان را بر زمین و زمین را بر آسمان بزم هر آینه عجمان
 کنم و تذکرة الاولیا آورده که یکی از شاگردان امام احمد رضا کناسه خانه خویش
 در شارع ریخت او را فرمود جاری نیست چرا که ترا تعلیم علم کنم که تو اندکی از طریق مسلمین گرفته
 و جاری نیست ترا اگر چه مقدار ناخن بود و نیز دوران آورده که آن امام اجل شبی کوزه
 پر از آب یکی از شاگردان خود داد با داد آن کوزه را بحال خود پر از آب
 یافت فرمود چرا آب این کوزه کم نشد گفت چه کردم می فرمود شب وضو میکردی نماز
 میکردی و الا تعلم این علم برای چیست و نیز دوران آورده که احمد بن حنبل طاسی نزد
 صاحب کانی رهن کرد بعد زمانی برای فلک بن بیاد مرتهن و طاس آورده گفت
 که این هر دو طاس خود دار که من خصوصیات طاس ترا نمی شناسم بر امام نیز آن
 طاس شب شد هر دو بگذاشت و رفت مرئی گوید شنیدم شافعی رخصت که میفرمود

چون پیش از این رسیده شدم بعد غایبم را در گفتم که من محتاج حاکم است فرمود از مجلس
 خود کسی را برگزین او را تولیت قضا انجام بدهم چون بخانه آمدم احمد بن حسن را دیدم و با وی
 حقیقت حال ظاهر کرده گفتم که ترا اختیار کرده ام بیا تا ترا بحضرت خلیفه برم گفت ترود من
 پیش تو برای آنست که از تو اقتباس علم کنم و تو میخواهی که مرا در بند قضا گرفتار کنی شافی
 استی نمود رحمة الله علیهما رحمة واسعة کامله در باب توکل صبر و
 استغناء و ریح و تقوی و احتیاط حکایات عجیب غریب نقل کرده اند که دلالت
 بر وصول آنحضرت بدرجه علیا و مرتبه قصوی دارد **فصل هفتم** در بیان محرم فتن
 که بسبب انکار قول بخلق قرآن از خلفاء زمان بر آن مقتدای مسلمانان گذشت سبب آن
 چنان گفته اند که هرگاه ما روین رشید مرد و نوبت خلافت به پسرش مامون رسید
 معتزله سر خود را بالا برداشتند و نزد مامون جاه عظیم یافتند بدین وسیله برای
 سنت و جماعت غلبه آوردند و مذهب خود شایع و اعتقاد مامون فاسد و
 ضایع ساختند و او را وند و دخل قرآن انداختند و در عهد او اندکبار دوران
 زمانه از اندام بن مفضل کسی دیگر نبود و ایشان آن را راوه داشتند که در این

مسئله احمد بن حنبل موافق خویشان شد مامون بن غیب آن فجار و اشرار برای احضار
آن قدوه ابرار فرمان داد این خبر با احمد بن حنبل رسید خدا را خواند و از شر مامون بگذا
پناه برد و گفت یا الله سببی برانگیر که نه من روی مامون بینم و نه روی من بیند و راوی
آنحضرت خارج بغداد بود چون عوان مامون آنحضرت را یافتند گفتند قبول فرمان خلیفان
گفت بِسْمِ اللَّهِ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ آنحضرت را با خود بردند قبل از آنکه داخل بغداد
شوند مامون فوت کرد تا استقرار امر خلافت در قید گنج شد آنحضرت و
سال چهار ماه در قید ماند بریج آورده که چون شافعی رضی و آنه نصر شدند
همراه آنحضرت بودم نامه نوشت و بدست من داد فرمود با احمد بن حنبل بسیار و
جوابش بسیار من بآن نامه بغداد آمدم و احمد بن حنبل را در نماز صبح یافتیم و با او نماز گذاریم
چون از محراب روی خود برگرداندم نامه بدست او دادم و گفتم که این نامه بردار تو
شافعیست از نصر آورده ام احمد بن حنبل مهر از روی نامه برداشت و بخاند چنانچه
از آنک متعاطی گشت گفتم و این نامه چیست گفت می نویسد که سرور عالم صلی الله علیه
و آله و سلم را بخوابیدم میفرمود که بابی عبد الله احمد بن حنبل نامه بنویس و بروی زمین

سلام بخوان گو که حضرت بابا در آن ایام که قیامی و از تو طلب قول بجای قرآن کنند
 قبول مکن که الله تعالی علم ترا در قیامت بلند سازد گفتم بشارت باد ترا که بدین دولت
 پیوسته رسیدی فیصله بدین حسیله بود بر آورد و بدین سپهر و از اگر گفتم و
 جواب نامه از وی یافتم و در بعضی تافتم و نامه بشافعی در عرض او مکتوب فرمود و یا بر هیچ
 چه چیز نبود و گفتم فیصله بدین بود فرمود از باب تر کن و بیشتر رو آتش بمن بسیار
 نامن نیز شریک تو باشم بهستی از سکه آورده که گفت در ایام معصوم نزد احمد بن
 حنبل نشسته بودم مردی بیاید و گفت احمد بن حنبل کیست ما سکوت کردم احمد گفت آن
 احمد بنم حاجت تو چیست گفت سافت بر و بحر از چهار صد فرسخ بریده آمده ام برا
 اینکه در یک شب جمعه بودم کسی بیاید و گفت احمد بن حنبل را می شناسی گفتم
 ای گفت بر و بعد از در یاب چون او را بینی گو که خضر بر تو سلام میرساند و میگوید که
 خالق ارض و سما و ملائکه از تو را رضی اند بجز یک نفس خود را الله گردانیدی احمد گفت ما شاء الله
 لا حول الا بالله ای غیر ازین حاجتی داری گفت آدن من برای رسانیدن بمن
 خبر بود این گفت و برگشت ابن خلکان در تاریخ خود آورده که اسوایی گفت که برانی یار

بدیده آمده در مسجد نبی صلی الله علیه و آله و سلم خفته بودم در نوم چنان دیدم که گویا کسی
 پای مرا حرکت داد و بیدار و بر پا گرد و دست مرا گرفت و قریب بدیوار قریب بار که بر دوازده
 دیوار او از نبی صلی الله علیه و آله و سلم تبارشیدم که میفرمود زود بخدا و شتاب
 منزل احمد بن حنبل در یاب چون در راه بینی گویا که من رسول نبی علیه الصلوٰه و السلام
 ام مرا سوی تو فرستاده و بر تو سلام بخواند و میگوید که الله عزوجل ترا در پیمانه بتلا میکند و به
 محنت امتحان میفرماید بر ملا و ابتلا صبر کن هرگاه اعرابی این خبر داد قلب احمد قوی شد
 و اعرابی گشت راوی گوید که چون نوبت خلافت سوی معتصم بالله نتهی شد احمد بن
 ابی داؤد معتزلی را قاضی کرد و معتصم را برای احضار احمد بن حنبل بفریفت و بسوال سئله
 مذکوره او را باینجنت حکم داد که آنحضرت را از قید برآورد و ند و پیش او حاضر گردد این
 حادثه بعد از بیست و پنج روز از خبر اعرابی ظهور نمود احمد بن حنبل گوید که وقت حضور احمد بن
 حنبل در مجلس معتصم حاضر بودم و معتصم بر کسی نشسته گفت کجاست کسی که زعم دارد که
 الله تعالی بجای او کلام میکند او را حاضر گردانید احمد بن حنبل پیش کرد و نزد بدن آنحضرت فیض
 طیلان از زرق بود و در پای چهارم بنحیر داشت معتصم گفت انت احمد بن حنبل گفت

انهم احمد بن محمد بن جبل گفت توئی که میگوئی قرآن کلام الله غیر مخلوق است گفت آری من
 بداد والیه یهود گفت این سخن از کجا میگوئی گفت از کتاب الله و خبر رسول الله علیه
 النصوة والسلام گفت قول نبی چیست گفت عبدالله زاق از عمر از زهری از سالم از
 پدر خود از نبی صلی الله علیه وآله وسلم احکایت کرد که نبی علیه الصلوة والسلام فرموده
 ان الله تعالى کلم موسی علیه السلام بمائة الف کلمة وعشرين
 الف کلمة وثلاث مائة الف کلمة وثلاثة عشر کلمة وکان الکلام من الله
 والاستماع من موسی علیه السلام فقال موسی رب انت تکلمنی
 ام غیرک قال الله یا موسی انا اکلمک لا رسول بینی و بینک معکم گفت
 بر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم تبت بستی ام گفت اگر این کلام بر رسول خدا صلی
 الله علیه وآله وسلم دروغ نباشد باشم الله تعالی فرموده است لا ملان جهم
 من الجنة والا نسا جمعین اگر این قول از غیر خدا باشد پس آن مخلوق است
 چون مخلوق شد پس الله تعالی ادعای حرکتی کرد که طاقت فعل آن ندارد و معصوم سومی
 طاقت کرد و گفت با او سازگار کنی گفتند یا ایسر لوسین ورافیل کی خن او بر گردنهای او

راوی گوید که با آنحضرت سه روز با غلظت و صلابت و تحریف و تزیین مناظره کرد

بر آنحضرت علیه یافتند پس از آن معصم را که آنحضرت را بر نند هر دو دست آنحضرت
به بستند و در زیر تازیانه گرفتند و گفتند که قرآن مخلوق است هرگز گفت و بر ضرب
صبر کرد و بر استماع مهر گشت شیخ عبداللہ یافعی در طبقات آورده که ضرب خوردن
آنحضرت در سنه دو صد و بیست و دهم عشره آخره ماه رمضان بود و شانزده سال

قبل از آن شافعی روضه فات یافته علی بن محمد قرشی میگوید در وقتیکه آن امام
اجل را میرزندگان گمان بند سر او یک شاد و شد آنحضرت هر دو لب مبارک چنانچه دیدیم
که دو دست از غیب بیرون آمدند و سر او پیش بستند حاضران بمعاینه این کرامت دست
از چوب باز داشتند و معصم حکم کرد که آنحضرت را بر دندان بردند و بعد زمانی آنحضرت
در دندان ازین خاکدان قنابر و ضعیف شافت و عند ملک مقتدر بمقتد صدق
صدیقین مقام و معرفت رحمة الله تعالی علیه در تذکرة الاولیاء آورده

که هرگاه آن امام اجل را از دندان موسی و ناز خلیفه برای تکلیف قول بکنی قرآن میفرست
یکی از مردمان پیش آمد و گفت یا ایها الامام دل قوی دارد و ثابت قدم و راسخ و

باش به وقتی من بنودی گرفتار شدم و هزار چوب خوردم افزار کردم و صبر نمودم حکایت
 من بر باطل بودم تا آنکه انجام کار و عاقبت امر من خلاص شد و توبه حق هستی پس معاش
 شد ایدیکه از بیایات توبه اولی بصیر باشی این کلامش معنی رحمت آنحضرت
 در تاریخ این خلکان از ابی جعفر آورده که گفت هرگاه احمد بن حنبل را بگویم من از بعد از
 فی آوردن من شنیدن این خبر استقبال کردم و دو فرات را عبور نموده آنحضرت
 را در کاروان سرا یافتیم و گفتم که امروز تو پیش خلیفه میردی و مردم اقتدا بتو دارند و الله
 اگر خلق قرآن قایل شوی مردم نیز قایل شوند اگر انکار کنی اکثر ناس نیز امتناع و در زند
 و بعد اگر خلیفه ترا نکشد آخر روزی بمیری چه موت لابد است که از پیچ آن نجات
 نیابی پس بترس خدا را و اجابت آن کن **نظم** این دو روزه حیات
 نزد خود به خوشی و ناخوشی چه نیک بد چون نفسی که می باید مرد و این چنین منظم
 به بایدمرد و تا تو بکن چند خود نفس نفس چون مری مرگ عذر خواه تو بس تا ریج کش را
 نتیجه بود کنج بابستر خواب است آمد ریج با افسری شد ریج بر سر آب و بدو غنیمت
 سرودیده ز تاب و روز غنی از ریج نشنید که آورو و کباب را سر بر ریج آورو و آنرا سر

گوشت گفت ماشاء الله بعد از آن فرمود یا ایها الضعفاء این کلام کن که زبان کرم
 گفت ماشاء الله ماشاء بخاری گوید که چون احمد بن حنبل رخصت اجازت یانه زدند و در
 بصره بودیم شنیدیم ابوالید را که میگفت اگر این جادو و جادو بنی اسرائیل میگفت هر آنکه بپوشد
 افسانه نیکست محمد بن علی بن شعیب گفته شنیدیم پدر خود را که میگفت احمد بن حنبل آنکس
 مانست که نبی سرور عالم صلی الله علیه و آله وسلم خبر داده کان فی امتی ما کان
 فی بنی اسرائیل حتی ان للنشار لیوضع علی فرزانه ما یصر فیه
 ذلك عن دینه اگر احمد بن حنبل این بیان قیام کردی تا روز قیامت بر او شک
 عار بودی ابو بکر سهروردی گوید که یکی از شیاطان را که در روی مصطفی آنحضرت را نماند
 زده بودند دیدم که اعضایش از بر من پاره پاره بود بلال بن علقمه که الله تعالی برین
 است از چهار کس فی زیانم است بنا و اولی احمد بن حنبل که او را در محنت ثابت داشت
 و در نهج هم کافر میشدند دوم شافعی که تفسیر حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نموده
 سوم ابی عبد الله بن سلام که تفسیر غریب از حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 فرمود و در مردم در خطای قضا و نه چهارم یحیی بن یحیی که بنا بر حدیث رسول الله

صلی الله علیه و آله وسلم در فصل هشتم در ذکر منامات که آنحضرت را بعد وفات
 دیدند و عند منامات از آنحضرت حکایت کردند احمد بن محمد الکندی میگوید که احمد بن حنبل
 را در منام دیده گفتم یا ابا عبد الله خدا با تو چه کرد گفت مرا بخشید و فرمود یا احمد برآ
 من ضرب خوروی گفتم آری یا پروردگار من فرمود یا احمد این به من است و سوی آن
 بنگر که نظر ترا میساح گردانیدم بن مجموع آورده که یکی از همسایگان من در قزوین کشته
 شد شبیکه امام اجل احمد بن حنبل از قید این آب گل داخل جنت شد برادرش
 دو ان آمد و گفت که شب در خواب برادر خود را در احسن صورت بر استیاقش
 سوار دیدم و بتعجب گفتم ای برادر تو که مقتول شده بودی باز چگونه زنده آمدی گفت
 الله عز و جل شهید او را اهل سموات فرمان داد که بجایزه احمد بن حنبل حاضر شوند بن
 داخل امور بن ایم من تاریخ آتش نوشته نگذاشته بودم بعد از آن بدریافت رسید
 که وفات آنحضرت همدار آتش بوده است که تاریخش نوشته بودم این بجهان که از
 حیا رسلین بود چنین آورده که هرگاه احمد بن حنبل در منامات فرمود شخصی منامم
 که گوید بر من قندیلی روشن نمود بر رسید این حدیث گفت یا نبی الان

برای اهل قبور بنزول این مرد اهل میان او هر که از مادر عذاب بود امر زید شد محمد
بن حرب گوید که امام اهل اهل احمد بن حنبل رضی الله عنه خواب دیدم که بر تختی بنشینم و گفتم
این رفا چیست گفت این رفا کسی است که بدار السلام در آید گفتم خدا با تو چه کرد گفت
بخشید مرا تاج کرامت بر سر نهاد و نعلین مرصع بدو یاقوت بپا کرد و فرمود یا احمد
این کرامت آنست که قرآن را غیر مخلوق گفتی حبش بن دارو گوید که شبی در منام در
عالم علیه الصلوة والسلام را دیده عرض کردم یا نبی الله حال احمد بن حنبل چیست
فرمود از من بن علیه السلام که بر اثر من می آید استفسار کن ناگهان موسی علیه السلام
فرمود ارشد گفتم یا نبی الله حال احمد بن حنبل چیست فرمود احمد بن حنبل میان ایشان را
استیمن کرده شد صادق برآمد و صدقین را حق گردید و تذکرة الاولیا آورده که
هرگاه احمد بن حنبل رضی الله عنه سبب جراحات مذکوره که موصول بدو شد باشد بود بمنزله
وفات رسیده و حالت نزع بدست خود اشاره کرد و بلسان خویش گفت لا بعد
پس پرسش گفت ای پدر درین وقت این قول چیست فرمود این وقت وقت خطر است
و مجال جواب تو ندارم و شیطان استاده خاک بر سر خود میریزد و میگوید یا احمد

[illegible]

توازن نجات یافتی گفتم تا بعد چه درین هنوز نفسی باقیست و دوران خطرست و
 از شتر توانی بیستم و نیز دوران آورده که هرگاه آن امام اجل را اجل فرا رسیده
 و جایزه آنحضرت برداشتنند فوج فوج مرغان کوه و صحرا و جو سما پیدار شدند و جوق
 جوق طایران آسمان غبار و بهار رسیدند و پر در پریم بافته بر جایزه سایه انداخته
 تغییر نوحه و صفیرند یکشاید غنا محمد بن ابی خالد آورده که روز جمعه برای صلوٰه خجازه
 احمد بن حنبل رضی الله عنه حاضر شدم محمد بن عبد الله بن طاهر امامت کرد بعد گذارد
 شدن نماز گفت نظر کنید که چند کس پس من نماز گزارند چون شمار کردند هشتاد هزار
 مرد و شصت هزار زن بودند و در کانی که بمسایه امام اجل احمد بن حنبل رضی الله عنه
 میگویند که روز وفات آنحضرت بیست هزار یهود و نصاری و مجوسان سلام آوردند
 و در چهار صنف ناس یعنی مسلمانان و یهود و نصاری و مجوسان تم و نوحه و نذبه اعظم افتاد
 صاحب بحر السعاده آورده که چون مصحف چنین حال مشاهده کرد از مذنب عثمان
 استعاده نمود و معتزلیان از آن شهر بدر فرمود و تقطیم و تفتت سنت و جماعت پیش
 گرفت از بزرگی پرسیدند که چرا اهل بی بی آنحضرت را دوست میدارند گفت که آنحضرت منجانب

الدعوات بود و این عالمیکرد با رخدایا هر که را ایمان نداد و بدو و هر که را ایمان نداد و باز نشد
 حق تعالی هر دو دعای او اجابت فرمود یکی در حیات او که کسی را اهل ایمان ندانند
 و دیگر بعد وفات او که چندین هزار پیرو دلفزار او محسوس مشرف بایمان شدند صاحب
 زجر القلوب از یکی الحافی روایت کرده که گفت شبی رسانم سرور عالم علیه الصلوٰه و السلام
 را دیدم که میفرمود بخوان و هلك المالكون عرض کردم که ناخوان
 بارسوال الله فرمود احمد بن حنبل و اصحاب او علی بن موفی آورده که برای حج سبقت
 الله الحرام روان شدم در بعضی منازل بجزایب دیدم که گویا قیامت قائم است و غلامی
 در فصل و قضا محو اندویدی ندانیدید که گاه است علی بن موفی ناگهان و فرشته
 درشت رو و تند خو و سخت باز و بازوی من سخت گرفته و رو برو الله تبارک و تعالی
 از من سوال و حساب آغاز گردید تا آنکه طعن دوم که بجات نیام پس از آن الله تعالی
 مرا بجهت فرستاد هر گاه بجهت درآمد مردی دیدم بر مایه نشسته فرشته از جای من
 طعام میوزاند و فرشته دیگر از طرف چپ و باب سیرب میکند نه طعام کم میشود نه
 آب و نه فرشته تعب میکشد و نه مردی میگوید پس از اینجا تا وز کردم شخصی دیدم که سوی

الله عز وجل چشم خود گشاده داشته و مردی دیگر دیدم که ثیاب سفید پوشیده چون
 مرد دیوانه وزن ثقلی بکثرت در رون جنت می آید و باز بیرون میرود گفتم انا لله
 وانا اليه راجعون فرشته گفت چرا استرجاع نمودی گفتم از چیزیکه دیدم گفتم آیا
 شخص تین امیدانی گفتم نمی گفت بشرانی است که بر سنگی و تشنگی ملاقات خدا کرد الله تعالی
 بروی فرشته موکل نموده که **م**م بخوراند و فرشته گماشته که بآب و انهر به سیراب
 میکند طعام کم میگرد و دونه شراب و نه ملک تعب میکند و نه بشیر میگرد و دونه رقیابت
 هم برین حال گذرد پس از آن گفتم آیا میدانی شخص ثانی را گفتم نمی گفت و معروف کرخی
 است که بخوف آتش جهنم یا شوق جنت عبادت الله عز وجل نکرد لکن عبادت او محضر
 برای طمع رویت پروردگار بود و بنا بر آن او در دیدار پروردگار چشم گشاده داشته
 تا روز قیامت از وی محتجب نگشت پس از آن گفتم آیا می شناسی شخص ثالث را گفتم
 نمی گفت او احمد بن حنبل است و کثرت دخول و خروج دارد و صفی صورتی و بی اهل السنه
 و الجماعه را می نکرده و ایشان را محبت میبرد و رضی الله عنه و نفعنا به و حسننا
 معه و در تر قنا شفاعته بفضل و منه اندر وف رحیم **نظم**

آن اما سیکه احدش نام است ؛ دومی خاص و مرتد است ؛ صاحب علم و علم حسن
بود ؛ اختر بروج پهن خرفان بود ؛ اعلم واقعه و بلنج و فصیح ؛ در همه اولیا طبع و صبح ؛
و رة الناج اتعیا او بود ؛ گوی تو توش از زمانه ربود ؛ در احادیث بودی بمناسبت محمود
اختران قمر کیا ؛ بفتا است عدیل او عدم است ؛ عاجز از مدح و وصف قلم است
مقتدای خدا شناسان بود ؛ قلم فنی و احسان بود ؛ گریز باغم کی هزار شود ؛ صد
هزارش گنج ار شود ؛ وصف او را شمار تو انم ؛ بلکه یک از هزار تو انم ؛ دوی خلق بود
خدا ؛ قدس الله ستره ابدا **خاتم** در ذکر بعض سایل و دلائل که معرفت
آن بر هر مقلد محل منسوب بسوی مذہبی از مذہب انما اربعة مذکورین عنوان الله
تعالی علیهم اجمعین واجب است و درین چهار فصل است **فصل اول** در بیان سیکه
تقلید جایز است و سیکه او را تقلید جایز نیست **فصل دوم** در بیان احکامیکه در
تقلید جایز است و احکامیکه در آن تقلید جایز نیست **فصل سوم** در بیان سیکه
تقلید تعیین است **فصل چهارم** در بیان آنکه آیا مقلد را لازم است که برای
تقلید مذہبی صحت اختیار کند یا نه اگر لازم باشد از مذہب اربعه کدام مذہب اختیار کند

الحال سیکه
افزون برین مخرج از سیکه

هرگاه مذهبی مصین اختیار کرد و آنرا لازم گرفت آیا او را انتقال از مذهبی بدین میسر شد
 یا بی و درین تفصیل لازم آید یا بی باید دانست که ختم این کتاب بدین باب برای آنست
 که در آغاز کتاب ذکر یافته که الحمد لله ربهم الله و فضیلت برابر اند و یکی بر دیگری حجاب
 ندارد و تشبیه داده شده اند بکلمه مفرغه که هر دو طرفش دانسته نشود بعد از آن بنا بر
 و مناصب آن بزرگان یس تحریر و حسن تسطیر پذیرفته اگر سامع آنرا بشنود بالکل بیل
 و رغبت او در متابعت آنحضرت خواهد افزود و حسن اعتقادش در سیر آن آمده و
 عظیم تر خواهد گشت و محبت و شغف آن بزرگان بیهوده و در قلب او کج خواهد رفت
 پس چنین شغف او را خواهد برانگیخت بر اخذ اقوال جمیع آن حضرات کلان من
 احب شیئا احب لوازمه و لواحقه پس با اعتقاد خواهد کرد و بر اینکه
 او را عمل در مسائل فرعیات و احکام فقیهات بر مذاهب اربعه جاریست و غیرت
 بیم آنست که او داخل تحت مذمت این آیه گردد و لا تتبعوا السبل فتفرق بکم
 عن سبیل محمد یعنی تحت دامن است و مقتضی می باشد و نیز عمل بر اختلاف قایلین
 و اگر تراضع غیر لایزم اجتماع التخصیص گردد و موضوعیک جمع آنها ممکن بود چون جمیع شیخ و مؤلفان بدانکه

تفسیر
 و ازین مودود
 می باشد که آن راه
 مبارک و اندیشه ما دور
 سازد از راه حق

اختیار خواهد کرد قول مالک گاهی بقول شافعی و گاهی بقول احمد عمل خواهد کرد و گفت
 اختلاف العلماء و رحمة الله علیهم کما یجوز برایهم اقتدایتم اهتدایتم پس در غلط
 عظیم و خطا جسیم خواهد افتاد چه این مودی بسوی التقاط و جمع و اختیار سهل از
 هر یک است این جایز نباشد بالاتفاق فیکون من المذنبین بین ذلک لا
 الی هوکله ولا الی هوکله اعاذنا الله من ذلک بابرارنا شرط
 تقلید و لزوم اقتدا و ما فی ذلک من التفضیل الذکور فی الفقه و الاصول تنبیه نموده
 بذكر این مسائل و دلائل در فصول اربعه آیه مستعینا بالله الوهاب راغب الیه فی الهم
الاصواب فصل اول در بیان کسیکه او را تقلید جایز نیست و کسیکه او را تقلید
 جایز نیست بدانکه ناس و رین شان بر دو نوع اند یا مجتهد یا عامی تقلید و مجتهد در
 اصطلاح فقها کسی است که قادر بر استنباط احکام شرعیه از دلائل فقه بالاستقلال بغیر
 تقلید دیگری و دلائل فقه چهار است کتاب و سنت و اجماع و قیاس و مجتهد اخصی
 نیز گویند پس مجتهد اگر مستقل باشد و صاحب مذہب است والا در مجتهد فی الذنب
 خوانند و اجتهاد و لغت عبارتست از استفرغ وضع و تحصیل شیئی برین عمل نمیشود

رخص
 جمع رخصت بالغیر و تنویر

گویند چیرگی در آن کلفت و شفت بروی قول اجتهدت فی حمل الصخرة ولا یقول
اجتهدت فی حمل النواة واجتهاد ما خوطبت از جهد لفتح الجیم و ضمها بمنی طاقت و دور
اصطلاح استقران جدید است و در رک احکام شرعی علی سبیل القطع و الظن و المیة اجتهد و
حاصل نمیشود مگر بعرف احکام قرآن حدیث از خاص و عام و مطلق و مقید و محمل و مبین و مانع و منسوخ
و متواتر و احاد و مرسل و مسند و متکفل و منقطع و بعرف حال روایة و جرح و
و تعدیل و ایس بر سکه این اشیا را بتفصیل که در اصول فقه مع تقدیمات و لوازم و لواحق آن
ببین است دانست دار کتاب الله مقدار چیز که با حکام علاقه دارد و آن بخصه است علی
ما قاله الغزالی و حفظ آن شرط نیست علی الاصح یا گرفت و اینست رسول الله صلی
علیه و آله و سلم چه خبر که متعلق با حکام بود و شناخت و لاحاجه الی نتیج الاحادیث علی تقریبها
بل یعنی آن کون اصل صحیح مجموع احادیث الاحکام کسب الترمذی و النسائی و شهاب و از اجماع
که آن اقادیل علماء صحابه است فمن بعدهم اجماعا و اختلافا و از قیاس و انواع آن از جلی و خفی
و تمیز صحیح از فاسد کما یفنی و ریافت ادراک طبیعتا حاصل است بوفیق الله تعالی
و مدار من المجتهدین پس هر که مجتهد باشد و است بر واجتها و در احکام میگردان منصف باشد

و بران شباهت خواهد شد لقوله عليه السلام من جهد و اصاب فل اجران اجر الاجتهاد
 و اجر الاصابه و من اخطا فل اجر و هو اجر الاجتهاد فقط و الخطاء
 معفو عنه لانه لما كان مأمورا صار معذورا و مجتهدا تعلیه مجتهد و اگر حرام است
 بتاتفاق علماء اعلام از اینجا است که کار نگارنده اثر را بعد از اکثر رسائل خلاف راسته خویش گفته
 اند اگر چه از قواعد اصول همده ایشان بیرون رفتند باینکه از مذهب اجتهاد مستقل فروتر باشند
 اجتهاد ایشان اجتهاد فی الذم است و ایشان مجتهد متمدن اند مجتهد بودن ایشان باین است
 که اوصاف مجتهد و ایشان قائم است و متمدن بودن شان برای آن بود که احداث مذهب
 نکرده اند زیرا که احداث مذهب بطوریکه برای فروع آن اصول و قواعد مبایه بسیاری قواعد عقیدین
 باشد و تعذیر است لاستیعاب المتقدمین بالاساب و دلیل بر وجوب اجتهاد قوله تعالی
 است فاعلموا و ایا اولی الابصار و فقهاء بن آیه استدلال کرده اند باینکه قیاس حجت
 است بدانکه وجود چنین شخصی که نصف بصفات مذکوره باشد درین زمان معفو و معدوم
 لا نقرض العلم و در رسه و افول قاره و شمس و تحقیقا لما قال الله
 تعالی و لم یروا انانائی الارض تنقصها من اهلها ای برت علمایها

و فتاب فتمها بها و تصدقها قال النبي صلى الله عليه و آله و سلم ان الله لا يقبض العلم
 انتزاعا ينزع عمنه بل يقبض العلماء حتى اذا لم يبق عالم اتخذ للناس منسما
 جمعا لا فسلوا فافتوا بغير علم فضلوا و اضلوا امام الحرمین و امام غزالی و امام
 رافضی و امام نووی رحمهم الله تعالی گفته اند ان شاء الله تعالی بحمد الله تعالی ان لا محمدا یوم هرگاه چنین علام
 اعلام و جهاد نظام بر فغان مجتهد و رزمان خویش اجماع کرده باشند فافعلکم ایها الاخوان
 بهذا الزمان و الله المستعان علیه التکلان اما عامی و معروف فحقا کسی است که بر ورک احکام
 شرعی از اوله فادرباشد و طرق آرا نداند پس تقلید او ما جایز بل واجب بشود و یک
 بیانش می آید ان شاء الله تعالی و اما مالیکه مرتبه اجتهاد نرسیده باشد و فوق عامی و نو
 مجتهد بود حکم او آنست که اگر مذنب بدنبال عامی باشد لازم است او را موافقت آن مذنب
 و الا بدنبال کسی از مذاهب ربیع که مطبیع و لیس افند حسن فطش در آن بیشتر باشد مذنب
 گردد و امام رافضی میگوید یک ذنب مجتهد و انست به خود مان بهرساند لکن بر تبه
 اجتهاد نرسیده انست او مالیکه قول آن مجتهد قوی و بد فصل و و هم در بیان حکم
 تقلید در آن جایز است و احکامیکه تقلید در آن جایز نیست بدانکه احکام بر دو قسم است عمومی و

عقلی مراد شرعی احکام فروعیه و مراد عقلی احکام اعتقادی و از اصول دین که بحث آن بجا نیست
 شود احکام شرعی بر دو نوع است نوع اول آنکه بصورت دانسته میشود که این ازین رسول الله است
 صلی الله علیه و آله و سلم چون هله و خمر و زکوة و صوم رمضان و حج و تحریم زنا و شرب خمر و ما
 مشبه ذلك این نوع تقلید جاریست لان الناس کلام یشترون فی ادراکه
 والعلم به فلامعنی للتقلید فی نوع دوم دانسته نمیشود مگر بنظر و استدلال
 چون فروع عبادات و معاملات و مناکحات و غیر ذلک من الاحکام و درین نوع تقلید جاری
 است بشرطیکه مقلد عامی بود و اما شش از اهل اجتهاد باشد و مقلد فی قول بود و نه فعل پس
 بجهت تقلید مجتهد دیگر کند قطعاً چنانکه گذشت و تقلید مجتهد جاریست تقلید مجتهد که جامع شروط
 مذکوره بود و جایز باشد و شرط بودن مقلد فی قول برای آنست که مجتهد هرگاه به بیند عالمی را
 که چیزی میکند او را تقلید فعل آن عالم جایز نبود مگر در کونه فاعلاً هرگاه شروط ثلثه یافته شود و تقلید
 جب کرد و لقوله تعالی فاستلوا اهل الذکر انکم لا تعلمون
 و نیز اگر نمی دانیم و علم را درین نوع از تقلید و تعلیم واجب گردانیم قطع معاش مردم و پاک
 حیث و زرع خواهد بود و درین جوابی دیگر و در هر دو آخرت است پس هر دو برخلاف

تعلم واجب نگو و دو صاحب دهنه میگردد و نمائند الناس عن التقليد یعنی فی هذا النوع اکثر کما هم جاری
 احکام عقل چون معرفت وجود صانع و اثبات صفاتش و دلائل نبوت و دین اختلاف عظام است
 اکثر بر آنند که تقلید درین جایز نبود و الا للعامة و لا للمجتهد به طریق معرفت این احکام عظم است و الناس
 کلهم عقل مشترک اند فلما معنی التقليد فيها و نیز الله تعالى بذلت قومی کرده است که تبعیت و اقتداء
 اباء خویش کرده اند و نیز تحصیل علم در اصول بر رسول الله علیه الصلوة والسلام واجب است
 لقوله تعالى فاعلم ان لا اله الا الله پس هرگاه بر رسول صلی الله علیه و آله وسلم واجب است
 بر این و واجب است لقوله تعالى فاتبعوه اگر گفته شود که هرگاه جاری نشد تقلید در اصول دین نزد
 علماء اصولین پس هر استکمالین اهل سنت و جماعت گفته اند که ایمان بتقلید صحیح است بگوئیم که در
 ایمان که بتقلید حاصل است نزاعی نیست و تراعی بجز از تقلید و راست علمای متقی اند بر آنکه تقلید
 در اصول دین غیر جاریست بنابراین گفته اند که تقلید برک است دلالت ما بر وجه عاصی خواهد گشت
 لقوله تعالى قل انظر ا ماذا فی السموات والارض الا یذکر من
 شیء من فعله و ما وجود این صحیح واقع خواهد گشت کما لیق وقت النداء و الصلوة فی الارض
 المستطربة تقلید که بکس نوع نظر است دلالت و تقدیری بود صحیح کرد چون تقلید است بانباء

خویش تقلید عابدان را خود تقلید ناسد که آن تقلید محض خالی از نظر و ادراک است چون تقلید
 کفر و با با، خویش در عبادت اهل نام و این مثل این تقلید صحیح نبود و صاحب خود را نفع نمیکشد
 و ان قال لا اله الا الله صاحب کفر میگوید که این خلاف دین کسی است که بر شاهن جل نشود و نا
 یافته باشد و در عالم و صانع اصلا نظر نکند چون او از آن خبر داده شود تصدیقش کند و اما کسی که
 بلا و مسلمین نشود و نایافت و عند رویت صنایع تسبیح الله تعالی گفت پس از حد تقلید خارج
 است و ابو سعید رح میگوید که چون شخص دانست که برای او برای عالم صانعی هست
 از حد تقلید خارج گردد و صورت مسلمین است که از او پرسند که کدام ترا پیدا کرد او گوید که الله
 تعالی یا خدای السموات و الارض پس او تقلید نخواهد بود و ایمانش صحیح خواهد شد اگر گوید میفرم
 و باین گوید لا اله الا الله مومن نخواهد بود و الحیاذ بالله او بشکر رح و تمهید میگوید که این
 کلمه شهادت و اذان یاد گیرند و تفسیرش ندانند و الله تعالی را بجز تقلید من حیث الصنع و تبارک
 شناسند و اعتقاد صحت اسلام کنند و بدانند که این اسلام خیر و ایمان است و کلمه شهادت
 آن زبان و تفسیرش بلسان کردن توانمند پس ایشان نزد اهل سنت و جماعت شریف
 اند و دانستند که تا در این پیغمبر رحما الله تعالی این مسلمانان را به خود بخواند هر سید عالم و پیغمبر

رض و زود بر عالم مقبره و جانمانه چنانکه در یک قدح غسل و در قدحی دیگر سیم بود و شخص آن
 نمیدانده می شناسد که غسل چهارمست چهل شخص سیم آنرا مضرا و نخواهد بود پس اگر پیش
 کسی بان شرط این بیان کرده شود و آنکس اعترافش کند بومرست اگر گوید نمیدانم بومن نخواهد
 بود امام محمد بن الحسن رح و جمیع کبریا گوید اگر زن صفت بان و اسلام نداند و پیش او صفت
 بان اسلام کرده خواهد شد اگر گوید که است و صدقت آن زن از حد تعلیه خارج خواهد شد

و کجای او جایز گردد و اگر گوید نمیدانم بانی شناسم کما حسن مجاز نبود و الله اعلم **فصل**

سوم در بیان مذابسه که تعلید آن تعیین است و تعلید غیر آن جائز نیست آن چهار است مذاب
 امام یحیی و مذاب امام مالک بن انس و مذاب امام شافعی و مذاب امام احمد بن حنبل رضی الله
 عنهم و از صاحب غمّه و حشر ما بر کاتبهم فی زمرتهم امام ابو حنیفه و امام مالک معاصر بود و دیگر اینکه امام حنفیه
 رح و در این امام مالک قبل قدم بود چه امام ابو حنیفه در سنه هشتاد و م تولد یافت و هشتاد و سال
 زندگی کرد و در سنه یکصد و پنجاه بر حمت الهی بپوشت و امام مالک من سنه نود و تولد شد
 و در سنه یکصد و هشتاد و نه که هشتاد و نه ساله بود وفات یافت و امام شافعی رضی الله عنه
 یکصد و پنجاه و نه تولد و در سنه و صد و چهار و این در اواخرانی بپوشت و زوالی اشغال فرمود و

چهار سال عمر داشت و امام احمد رضا در سنه یکصد و شصت و چهار متولد گشت و در سنه دوم
 و چهل و یک ساله زین خاکدان برومیه جهان شرافت و مینا و هفت سال عمر یافت و تفسیر
 این مذاهب را بر بیه برای تقلید برای مذاهب دیگر مثل مذنب سفیان ثوری و او را اعلی و غیر
 نیاب آن است که مذاهب را بر بیه مذکور و در اقطار عالم انتشار یافته و تفسیر مطلق و تخصیص عام و شری
 فرع و مضبوط و ربط احادیث و اقوال صحابه و سلف و تطبیق و توفیق میان آنها و تفسیر و تامل
 و بیان مانع و منسوخ و استنباط احکام قیاس و اجتهاد از نصوص کتاب و سنت و بیست و گشت
 و تهذیب مسائل و ایضاح طرق نظر در آن مباحث و مفصلات و دین پذیرفته است و امام حسن
 و امام الحرمین رح میگویند که حقوق اجماع کرده اند بر آنکه عوام را نبرسد که تعلم مذنب عیان صحابه رضی
 الله عنهم کنند بل ایشان واجب است که نسبت مذهب را نه از بیه نمایند سبب ترجیح مذهب را نیز
 با وجود فضل مقدمین از صحابه که افضل از متاخرین بودند و بعد از خطا من غیر خود و قد قال
 النبی صلی الله علیه وسلم اصحابی کالنجوم بیا هم اقتدیتم اقتدیتم
 واقتدوا بالذین من بعدی ای بکرم و عمر آنست که مقدمین از من
 عالم صلی الله علیه و آله و سلم احادیث می شنیدند احاد و متفرق فی البلاد و یکشنبه زیارت

فتوای آن بزرگان مختلف گشت گاهی چون حدیثی یا تفسیراتی میسر سید زون سابق رجوع میگردند
 و در حدیث مراد برای جمیع کلمات حدیث مروی از سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم تفسیر نیافتند
 الا شفا بهم بالجهاد و تمهید الالدین چون اسلام فی اصله استقرار گرفت متاخر و در جمیع
 احادیث هر فهمیست نموده اقطار عالم رحلت و سفر را میزند و بعد احاطه جمیع مدارک امور
 انظر کردند و ناسخ و منسوخ و صحیح از سقیم جدا ساختند و دلیل که اهل اصول آورده بودند
 آنرا ترک کردند و بعضی احکام که دلیل اقوی از دلیل آن بزرگان یافتند خلاف نموده
 ولذا لا کثری فی العالم بکریا و لا عمر یا هکذا ذکر الغزالی فی القانون
الکلی فصل چهارم در بیان مقلد که آیا لازم است او را که برای تقلید مذہبی
 اختیار کند یا نه چون این امتیاز را و لازم گردانند پس از مذہب اربعه کدام مذہب اختیار
 نماید چون مذہبی همین اختیار نمود لازم گرفت پس آیا او را انتقال از مذہبی به مذہبی میرسد
 یا نه و درین تفصیل لازم آید یانی بدانکه هرگاه عامی را راوه تقلید مذہبی کرد و آنرا از مذہب
 دیگر آردنی داند و امام خود را دانی و اعلم از دیگران فهمد و احیست بر او که در آن اجتماع و بحث
 کند و جایز نیست او را که تقلید کند از آنکه دلش خواهد پذیر نظر اجتماع این مسئله فرعی مسئل

و گیر است و آن این است که مستقی هرگاه و مفتی یا اکثر را باید آیا لازم است او را که اجتهاد
 کند و سوال نماید از علم انبایانی امام نووی رح و روضه میگوید درین دو وجه است و این
 شریح رح میگوید اجتهاد کند و از علم سوال نماید و مختار فقال رح همین است لانه سبیل و نزدیک
 جمهور مستقی مختار است پس سوال کند از هر مفتی که خواهد چه در عصر اول سوال نکند و نداند علماء
 صحابه رضی الله عنهم مع تفاوت آنحضرت در علم و عمل و فضل میگوید مذبحه انکار بقول کسیکه
 اند و سوال نمودند امام غزالی رح میگوید که اگر مستقی اقتضا کرد که احد هم علم است جایز نیست
 مستقی را که تقلید غیر علم کند امام نووی رح میگوید که قول دیگر علانیر موافق قول غزالی است
 پس در صورت تقلید و رعایت عالمین و اعلم الوریعین لازم آید اگر یکی او رح و دیگری اعلم باشد
 اعلم مقدم بود علی الاصح اگر گویند که سبیل معرفت اعلم از ائمه نیست و چگونه توان شناخت
 که مشاهده فوت شد و مدت طوالت کشید گوئیم که درین باب غلبه ظن کافیت پس
 کسیکه غلبه کند بر ظن او که اما مشاوری لائمه است بالاطرب تقلید همان امام کند پس حال ائمه
 محصل میگیرد و بطریقیکه حاصل میشود بدان غالب ظن بافضل اطباء بلد اگر چه کسی که
 سبیل اعظم طب ایشان غلبه ظن حاصل میشود و سماع از افزوده باشد به چشم خود میل اکثر

مردم بسوی شخصی یا شنیدن این کس از شخص دیگر چنانکه فضل امام بیخنیفه یا فضل امام مالک
 یا فضل امام شافعی یا فضل امام احمد از ابوین خود شنید قلب و بدن اطمینان یافت و فضل
 آن امام بروی غلبه و در پس جایز نیست و اگر خلاف مقتضی ظن خود کند و در عین این مسئله گوید
 که صاحب من این مسئله خطا کرد و فلیس بدان من حد القلیدین و اجتهاد او و اعیان مسائل خطاست
 چه او ظن میر و نفس خود که من این مسئله استم خبریکه صاحب من است این چهل دست
 و قتی که باید بقله شافعی مسئله را که در آن شافعی رضی خلاف میر المومنین ابو بکر رضی کرده است
 مثلاً جایز نیست و اگر خلاف شافعی کند و اقتدایابی بکرماید اگر چه ابو بکر رضی الله عنه
 افضل از شافعی است زیرا که بقله واجب است که ظن کند که شافعی رضی خلاف ابی بکر رضی
 نموده است بل رسیده است او را دلیل اقوی از مذاهب ابی بکر رضی اگر او چنین ظن کند
 پس نسبت چهل موضع ابی بکر و منصب او رضی الله عنه باشد این محال است بکذا و بکر
 الغزالی فی العاون امام اسبوی رضی میگوید عامی را جایز نیست که از هر کس استفتا کند
 مگر آنکه کسیکه بر ظن او غلبه کند که آنکس از اهل اجتهاد و ورع است چنانکه می بیند کسی را که منصب
 برای فتوی است بشهد خلق و می بیند جماع مسلمین را که از و سوال میکنند تنهی عامی و قتی که از

مذہب امام معین کروایا و مخالفت امام خود و انتقال از مذہب بد مذہب و دیگر جایز نیست ثانی
 بدانکه عامی و فقیه تقلید مجتهدی کند و مسئله پس او را تقلید غیر و ران مسئله نیز است اتفاقاً
 و در حکم دیگر جایز است علی المختار امام نووی و در روضه میگوید که برای مجتهد مذہب بدون
 بودن شرط نیست چون مذہب تدوین یافت پس ای جایز است مقلد را که از مذہب پیروی
 انتقال کند یا نه اگر گوئیم که او را اجتهاد و لایعنیست و در طلب علم و بر ظن او غلبه کند که ثانی اعلم
 است سزاوارست که او را تقلید مشایخ جایز باشد اگر او را اختیار و بیستم نیز تقلید جایز گردد
 لکن اصولین ازین تقلید منع میکنند بنا بر مصلحت حیاطی و غیره از ابی اسحق حکایت کنند که کبر
 انهر مذہب چیز آسان و آسبیل را اختیار کنند آخر و فاسق گردد و امام غزالی رح میگوید
 که مقلد را جایز نیست که از هر مذہب اطیب با وفق طبع خویش انتخاب کند بل بر تقلید امام خویش
 که بغلبه فطن او اولی الاثمه بالصواب است واجب گردد پس اگر مالکی عدول بد مذہب شافعی
 کند جایز نباشد مگر اینکه بر ظن او غلبه کند که رای لازم شافعی رضای صواب است در صورت
 او با جمیع امام شافعی رضی و مرجع مسائل لازم گردد اگر انجمن او را ظاهر نشود پس برای
 تبعیت امام شافعی رضی ضرورتی داعی نخواهد بود مگر محض بر اینست که مجتهد را جایز نیست

که خلاف موجب اجتهاد کند و تبعیت غیر خود نماید تقلید را نیز جایز نیست که خلاف امام خود کند و خدا
 انوار میگویی که مرجع نزد فقها نیست که عامی منتسب بدیسی را مخالفت امام خویش جایز نباشد
 اگر منتسب مذنب نباشد و در تحسیر و تقلید و پیروی مذنب که خواهد خلاف است اصح آنست
 که هر کس که مرتبه اجتهاد نرسیده باشد از فقها و اصحاب سایر علوم تقلید بدیسی معین
 کند تا اتفاقاً در خصوص مذنب نگردد باشد که محمول بر لاعب و غایت کرده بخلاف مختصر
 اول که در آن مذاهب مدون نبود و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب فی کل باب
 نقطه **مسئله** که در کتب معتبره کتاب و گشت مقبول جمله احباب و
 که چون دوستان پسندیدند و لیک از عین دشمنی دیدند و
 خط و معنی و ظلمت نور است چون لف و حرف رخ حود نور و ظلمت بهم قرین
 و در علو چرخ محفتمین آمد و آن تو مشک بر نیست و رونق و
 مشکها فی البلاد لم یخلق و هر سواد از و بیاض فلک
 هر بیاضی از و ریاض فلک و اندران صد هزار پرده ز نور و
 و اندران پرده صد هزاران حور و اندران حور بیانی پر ز یور و

خاک و بویش هم ببرد و زبرد و عقلا را شده است این مونس
 فضلا را بنفشه و زنگس و جا بلان را بسان افسانه است
 زانکه جابل ز علم بگانه است و باو بر مصطفی و رود و سلام و اید
 الله هر صد هزاران عام با صد هزاران چو آب زلال و از پی باو بر محمد و آل

و کتبه شیخ صاحب الدین محمد بن محمد
 ۱۲۷۸





فهرست جواهر اربعه

ردیف	صفحه	عنوان	ردیف	صفحه	عنوان
۸	۷	باب اول در مناقب امام عظیم	۳	۴۵	فصل اول در بیان میل و مقدار عمر و تاریخ
۷	۸	اول در بیان مولد و مقدار عمر و تاریخ	۴	۴۷	وفات آن مالک از مذهب تعلیم دارشاد
۲	۱۰	وفات امام حافظ جمال الدین	۱۱	۵۱	فصل دوم در بیان نسب و ما یعلق بحب
۱	۱۱	فصل دوم در بیان نسب و ما یعلق بحب	۸	۴۸	فصل سوم در ذکر مشایخ و بعضی اصحاب
۱۲	۱۷	فصل سوم در ذکر مشایخ و سائده	۳	۷۴	فصل چهارم در بیان آنکه از مشایخ و علما
۱۰	۲۲	فصل چهارم در کیفیت وضع مذہب و تنزیه	۹	۷۶	نامدار در مدح و ثنای آن سرآمد فضلاء
۷	۳۱	و ترتیب اقوال آنجناب	۵	۹۳	بروزگار بطهور آمد - تعلیم به
۳	۳۷	فصل پنجم در مدح و ثنای آنحضرت از علما	۱۳	۷۹	فصل ششم در بیان بعضی حکایات و ابرار
۳	۳۸	ایجاز و مشایخ کبار به نشر و اشعار	۱۲	۸۱	فضایل شریفه و خصال عقیقه آنجناب
۱۲	۳۹	فصل ششم در ذکر مجاہدات و بیان	۱	۸۱	فصل هفتم در ذکر سخا و بیان عطا
۱۳	۴۷	ریاضات	۵	۹۳	فصل هشتم در بیان ماہر ائیکه آنجناب را
۷	۴۸	فصل نهم در بیان ورع و قلت طمع	۲	۹۵	برامرو خلفا اگر نشست
۱۱	۵۳	فصل دهم در بیان سخا و ذکر عطا	۲	۹۵	فصل نهم در ذکر خیریکه عند وفات از آنجناب
۴	۶۲	فصل یازدهم در بندهی از حکایات و انوادی	۱۳	۸۱	مروی و بعد ماثت تمی است
۴	۶۲	فصل دوازدهم در ذکر چیزیکه نزد عا	۲	۹۵	باب سوم در مناقب و اثار
۸	۶۳	آنحضرت مروی است	۲	۹۵	علامه بنی الامام المظفر
۸	۶۳	باب دوم در مناقب امام دار	۲	۹۵	فصل اول در بیان مولد و مقدار عمر و تاریخ
			۴	۹۷	وفات آن معدن حنات و برکات
			۵	۹۹	فصل دوم در بیان نسب و ما یعلق بحب
			۱۳	۸۱	فصل سوم در ذکر خلقت لباس و خضاب و نقش
					خاتم آن امام مرم

فہرست جواہر العرب

صفحہ	سطر	درجہ العلم	صفحہ	سطر
۱۰۵	۱۰	فصل چہارم در ذکر اہل واداء القرآن	۶	حکایت الاولی
		والارشاہ	۳	حکایت الثانیہ
۱۰۶	۹	فصل پنجم در بیان تسلیم یافتن آنحضرت	۲۷	حکایت الثالثہ
		پیش معلم و حفظ قرآن و اشتغال بقرآن	۳	حکایت الرابعہ
		ادب شعرو غیرہ	۱۳	حکایت الخامسہ
۱۱۱	۶	فصل ششم در ذکر مشاہیر شایخ و علماء	۷	الخامسہ السادہ
		اصحاب انعالی خطاب	۲۷	فصل ہفتم در ہدیم در اعتقاد آنحضرت
۱۱۹	۱۲	فصل ہفتم در ذکر رحلت آنحضرت		در الہیات و ما یعلق بالنبویات
		امام مالک بن انس رضی اللہ عنہما	۲۷	الکلام فی القرآن
۱۲۲	۲۷	فصل ہشتم در ذکر خروج شافعی رضی اللہ عنہ	۸	الکلام فی اثبات الرویہ
۱۳۹	۲	فصل نہم در ذکر ماہر ایکہ بیان شافعی	۷	الکلام فی الایمان
		رض و محمد بن الحسن ششیانی وغیرہ گذشتہ	۹	الکلام فی النبویات و القول فی تفضیل
۱۴۱	۳	حکایت الاولی		محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم علی جمیع الخلق
۱۴۲	۸	حکایت الثانیہ	۵	الکلام فی حجتہ الصحابہ رض
۱۴۳	۹	حکایت الثالثہ	۱	فصل یازدہم در ذکر چیزیکہ در فضل علم و عز
۱۵۳	۶	حکایت الرابعہ		در آن ازان امام جہان مرویست
۱۵۴	۳	حکایت الخامسہ	۸	فصل شانزدہم در ذکر معرفت آنحضرت
۱۵۵	۳	حکایت السارسہ		بعلوم حبیب و علم نجوم و بیان جہارت کاملہ
۱۵۶	۱۱	فصل دہم در قدوم آنحضرت بواق		در نہر و علم
۱۵۹	۸	فصل یازدہم در ذکر کتب و مصنفات		فصل ہخادم در ذکر فہرست انتخاب و تدوین
		و بیان اسمای بعض مولفات آنجانب	۱	حجاب باصواب
۱۶۷	۱	فصل یوازہم در بیان مدح و ثناء علماء و کبار	۹	فصل ہجادم در ذکر کلمات جاریہ بر سبیل
۱۶۸	۷	فصل سیزدہم در ذکر بعض حکایات		نفس نوزدہم در بیان جوہر سخن و ذکر کرم
				و عطا

فہرست جوابہر اربعہ

صحیح و غلط نامہ جوابہر اربعہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	نمبر
۲۵۷	۶	باب چہارم در مناقب امام	حضرت	حضرت عزت
۲۵۸	۲	فصل اول در بیان منزل مقدس و	حضرت	حضرت عزت
۲۵۹	۱۰	فصل دوم در بیان نسب و ما قبل تحجب	حضرت	حضرت عزت
۲۶۰	۶	فصل سوم در ذکر مشایخ ربانی صاحبان	حضرت	حضرت عزت
۲۶۱	۴	فصل چہارم در مدح و ثنائی آن بزرگوار	حضرت	حضرت عزت
۲۶۵	۱۱	فصل پنجم در ذکر فضاوت و بیان و رع و	حضرت	حضرت عزت
۲۶۹	۶	فصل ششم در ذکر بعض حکایات و آلہ	حضرت	حضرت عزت
۲۷۳	۷	فصل ہفتم در بیان محسن و فتن	حضرت	حضرت عزت
۲۸۱	۱	فصل ہشتم در ذکر منامات کہ آنحضرت	حضرت	حضرت عزت
۲۸۶	۷	فصل نهم در بیان ثنائی و مدح و	حضرت	حضرت عزت
۲۸۸	۸	فصل دہم در بیان احکامیکہ تقلید	حضرت	حضرت عزت
۲۹۱	۱۲	فصل ہفتم در بیان مذاہبیکہ تقلید	حضرت	حضرت عزت
۲۹۵	۶	فصل ہشتم در بیان مذاہبیکہ تقلید	حضرت	حضرت عزت
۲۹۷	۸	فصل نہم در بیان مذاہبیکہ تقلید	حضرت	حضرت عزت

صحیح	غلط	صفحہ	صحیح	غلط	صفحہ	صحیح
طلاد ابریز	طلاد ابریز	۱۰	فی قوم الحدیث	فی القوم الحدیث	۹	۷۳
خروجش	خروجش	۱۳۲	اصواتکم	اصواتکم	۱۳	۷۴
نسیرن	نسیرن	۱۳۳	وبا اصحاب	با اصحاب	۷	۸۷
سود	مسود	۲	استودع	استودع	۲	۸۸
الغاز	الغاز	۶	مقی و صابر	مقی	۱۲	۹۲
چشمان	چنان	۸	عودس الشام	عودش الشام	۷	۹۸
فروخته عذاب	فروغذابی آخرت	۱۰	از جہت اجساد	از جہت اجساد	۲	۱۰۰
آخرت خریدہ آید	خریدہ آمد		از وی	ازادی	ایضاً	ایضاً
تواتر نعم	تواتر ضم	۱۱	مخرم	مخرم	۱	ایضاً
لغتنہ	لغتنہ	ایضاً	ترک طلب امرت از	ترک طلب امرت	۳	۱۰۵
جبور	جبور	ایضاً	التقاط و انتخاب	التقاط و انتخاب	۱۳	۱۰۷
خرنگ	خرنگ	۳	بویطی مصری	بویطی مصری	۱۲	۱۱۴
عصب	غضب	۱۱	وضاع المعروف	وضاع المعروف	۵	۱۱۵
واصحاب	اد اصحاب	۶	رضی اللہ عنہم	رضی اللہ	۱۰	۱۱۸
دنائت	دیائت	۴	بخران کہ لفتیخ نوان	بخران کہ یکی	۱۰	۱۲۲
اورو	اورو	۵	وسکون جیم یکی	وسکون جیم یکی		
نمودہ تفسیرش	نمودہ و تفسیرش	۱۰	مثل تو مثل	مثل تو مثل	۵	۱۲۷
شریک نماز شد	شریک نماشد	۱۱	رفتہ محمد	رفتہ و محمد	۲	۱۲۸
بست	نبت	۱۳	ایشانی	ایشان	۷	۱۲۹
الماع	الدو	۲	ان جاءکم	آن جاءکم	۸	ایضاً
نعلین	بلین	۸	رسانندہ این خبر	رسانندہ ابن خبر	۳	۱۳۰
بشر المرسی	بشر اموسی	۲	فلتبہوا	فتبوا	۵	ایضاً
میفرمود	میفرماید	۵	حققت امر	حقیت امر	ایضاً	ایضاً
وین	انی	۳	ومن	وبس	۸	۱۳۱
درین قول	درین قول	۲	سورہ	سورہ	۲	

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
ایضاً ۸		روایت میکند	روایت میکند	۱۴۲	۱	برجبت	برجبت
۱۹۲	۱	بآن	بابی	۱۴۳	۴	تواضع	تواضع
ایضاً ۲		سلام میکرد	سلام میداد	۱۴۴	۸	منه	منه
ایضاً ۳		و در شب	و باز گشت بصلو	۱۴۵	۱۰	ازوی	ازوی
ایضاً ۴		می آورده	می آورد	۱۴۶	۱۲	شدیم داشتیم	شدیم داشتیم
ایضاً ۵		عمرو	ابو عمرو	۱۴۷	۱۳	نشستم	نشستم
ایضاً ۶		بارم	اوزاعی	۱۴۸	۴	برشافعی	برشافعی
ایضاً ۷		می نوشت	رد نوشت	۱۴۹	۸	ولن	ولن
ایضاً ۸		برای	مروارید بر مروارید	۱۵۰	۱۰	والا ئمه	والا ئمه
۱۹۳	۲	درست سوک	داشت سوک	۱۵۱	۱۲	ازین حال	ازین حال
ایضاً ۱۱		الجلیل	الخلیل	۱۵۲	۱۳	شعرو	شعرو
۱۹۴	۱	الی القاسم دینی	الی القاسم قزوینی	۱۵۳	۲	اصمعی	اصمعی
ایضاً ۲		بامردی	بامامردی	۱۵۴	۱	بخانه	بخانه
ایضاً ۳		در مکان	دوان	۱۵۵	۱۲	مستلقی	مستلقی
ایضاً ۴		پیش آمدند	پیش آمد	۱۵۶	۴	برگاہ	برگاہ
۱۹۵	۱۳	والوه	لوا به	۱۵۷	۹	رضعی	رضعی
۱۹۶	۹	والصدر	والصدق	۱۵۸	۱	روایات	روایات
۱۹۷	۱	ساردک	عساک	۱۵۹	۱۱	ادعاع	ادعاع
ایضاً ۳		لمدة الامة	لهذه الامة	۱۶۰	۱۰	در صورت و صورت	در صورت و صورت
ایضاً ۴		کدر برکه	گفته اند که	۱۶۱	۱۱	صوت و صورت	صوت و صورت
ایضاً ۵		زوند	بودند	۱۶۲	۹	از قبل نیست	از قبل نیست
ایضاً ۶		علماء و جهان	بلدان جهان	۱۶۳	۱	ولا قرار	ولا قرار
ایضاً ۷		خوبتر	وسعت	۲۰۰	۵	الله ففوه	الله ففوه

صفحہ	طر	غلط	صحیح	صفحہ	طر	غلط	صحیح
۲۰۴	۱	کل دواحد	کل واحد	۲۴۰	۸	الصفا نی	الصفانی
۲۰۹	۳	نیز آمدند	نہ برآمدند	۲۴۱	۱۰	صفاء	ضفاء
۲۱۰	۱	عبدالحکیم	عبدالحکم	۲۴۱	۹	انجا	انجا انجا
۲۱۲	۱۳	نستنی	نیشی	۲۴۱	۱۰	میکفتند	کہ میگفتند
۲۱۳	۱۲	کردم	نکردم	۲۴۲	۱	با احمد	با احمد
۲۲۴	یضا	صفات بدترین	صفات برترین	۲۴۲	۴	عاد	حماد
۲۴۱	۱۳	خود میدہی	خودجا میدہی	۲۴۱	۱۱	نگاہ	بکاه
۲۴۴	۲	دشب	شب	۲۴۳	۴	استغفا	استغنا
۲۴۵	۳	پیرے	خیری	۲۴۵	۱۲	دل	آدن
۲۴۸	۲	زیرک از اصحاب	زیرک و دانا خاتم	۲۴۸	۲	ماشاء اللہ	ماشاء اللہ
			برائیک اصحاب	۲۴۸	۴	انخرفت	انخفات
۲۴۹	۱	الیہم	اشلہم	۲۴۸	۷	آیت	ایتہ
۲۴۷	۷	سب	می بخت	۲۴۹	۴	بالاتفاق	بالاتفاق
۲۴۸	۱۱	ازمن پرسمیم	پرسمید	۲۴۹	۲	روسہا	روسا
۲۴۸	۱۰	دینجاہ	ینجاہ	۲۴۸	۸	مرتبہ	برتبہ
۲۴۹	۱۳	امت	اھب	۲۴۹	یضا	محقق	محققون
۲۴۲	۴	اسس	النفس	۲۴۷	۱۰	نمود لازم	نمود لازم
۲۵۰	۵	یجینی	یجسینی	۲۴۸	۵	انخرفت	انخرفت
۲۵۱	۹	از زندان	زندان	۲۴۸	یضا	فضل میکردند	فضل عمل میکردند
۲۵۳	۱	فرستادہ	فرستاد	۲۵۱	۵	و خلاف	بخلاف
۲۵۴	۴	تزدہ	تزدہ				
۲۵۴	۱۰	دشنام از مشایخ	دشنامی آن بر				

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔

[illegible]

